

# سپا ووت

شماره ۱۲ ماه حوت ۱۳۶۷ مطابق شعبان المعظم  
۴۰۹ مطابق ماه ۱۸۹۱ سال در نظام شمسی ۸

Ketabton.com

سرنوشت «میکرون» و «پیک»  
فریده انوری

دیگما توری مانند ۱۴

لکی فایف رستوران  
LUCKY FIVE RESTAURANT

PROPERTY OF  
**PACKU**  
S 803

# لکی فایف

## 555

دموتھای رسمی و شخصی ، محافل عروسی و شیرینی خوری شهریان را  
به حسن صورت برگزار می نماید . سالون لکی فایف  
همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .  
به استثنای روز های تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .  
آدرس : شهر نرس - مقابل مسجد جامع شیراز - تلفون : ۳۰۳۱۰

# فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین  
اجناس از کپنی های  
معروف جهان .  
آدرس : زرقونه میدان  
شهر نرس



لباس های مناسب برای  
هر فصل سال  
از وبالی که جدیداً  
وارد گردیده دیدن  
نمایند .

# قرطاسیه فروشی شمیریز

نشریات کلودلکس : سپاهوش ، جوانان امروز ، اخبار مهفته ، قرطاسیه و کارهای تبریک همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فروشی  
آدرس : متصل بازار امید

# فروشگاه

## هارون

وسایل واجناس منورد  
ضرورت خانواد ه ها  
باتازه وارد نمود ه  
است .

آدرس: چهارراهی

انصاری متمم

نماینده می پشتی

تجارتی بانک

# فروشگاه

## حبیب زاده

متصل مسجد جامع شیرپور

# بیمار آمین ویدئو کست

بیمار آمین ویدئو کست

نلم های مورد علاقه ویدئویی شما را عرضه میدارد از جمله  
خوشی و سرور شما فلیمبر داری می نمایند . لحظه های  
ثانرا برای همیشه جاودان می سازد .

آدرس: منزل اول بزرگه بزرگه

تلفون: ۳۵۷۰۴ ، ۲۶۷۷۶



# شریفی ویدئو کست

محافل خوشی و

سرور شما را در

کست های با کیفیت

ویدئویی فلمبرداری

مینمایند .

آدرس: شهرنو

متصل رستوران

لکسی نایف .

# خوراکی فروشی

## عبدالخالق

متصل رستوران لکسی نایف

# بفازیک

بفازیک شما و خانواده های  
شماست

# رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه و موتو  
آدرس: شهرنو چهارراهی شهرنو

تلفونهای دفتر و منزل: ۲۲۰۲۹-۲۰۲۸۲

# گروه هنری شام

طرب افزای محافل خوشی و سرور شما  
آدرس: قوه سید قوشی شیرپور لودنویسی سعید جاده اندرابی

# قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه ، مجلات و کارت های  
تبریکسی ارزان و خوب .  
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگه افغانان

# علی گلریز

قرطاسیه و مجلات

سرور شما را در

راه نمایی

برای

متصل

تبریک

مرکزی

# مخندیان

قرطاسیه و مجلات منورد  
نظرتان را عرضه

میدارد .

آدرس: مقابل دروازه

جنوبی روضه مبارک شهر

مزار شریف و مقابل

هوتل بلا زادر

کابل

# رهنمای معاملات بسیم الله یادگار

خرید و فروش خانه و ابارتخان

آدرس: بین چهارراهی

شیرپور و چهارراهی

انصاری

تلفون: ۲۴۶۸۵

# فردین

## موزیک

انواع مختلف کست های

موسیقی افغانی ، هندي و فرسی را

به علاقمندان موسیقی پیشکش مینمایند

آدرس: مارکیست جمع

# فروشگاه

## فقیرزی

وسایل آرایش راجد پید

وارد نموده است . همچنان

فلمبرداری محافل خوشی در کست های ویدئویی

بذیرفته میشود .

آدرس: شهرنو مقابل سینما بارک

شرح بشتی: انیل کپور وید هوری و دستاره مویق سینمای هند

تلفون: ۲۴۶۸۵

شماره ۱۲ ماه حوت سال ۱۳۶۲ شماره  
مجله ۱۸ سال دوم

# سپاس و وقت



ستاره ده ملیونی  
مفحه ۵۴



تعماد است که می ماند  
مفحه ۱۴

## دخوردن و ژردن

آیا میتونن از سرطان نجات یابن  
دردتون

وقتی کودکی آب می شود  
می شود

حیران و نگی حافظه

۲۸ خ

## چرا و کس

مفحه ۵۱

مواجهه با قاري بركت اللہ عليه  
صفحہ ۳۲



بياكوي بايزي ۱۶ مخ



انوجي خند مابوزخند هفته  
صفحہ ۲۴

# پراگھي ڪتابچي مي ڪنڊو

مد یرسول : د وکوزلا هرطنین  
تيلفون : ۶۱۹۵۲  
معاون : محمد اصف معروف  
تيلفون : ۶۲۲۵۲  
سوچپورد : ۶۱۸۷۸  
ارتباطو : ۵۴ - ۴۸ - ۳۹

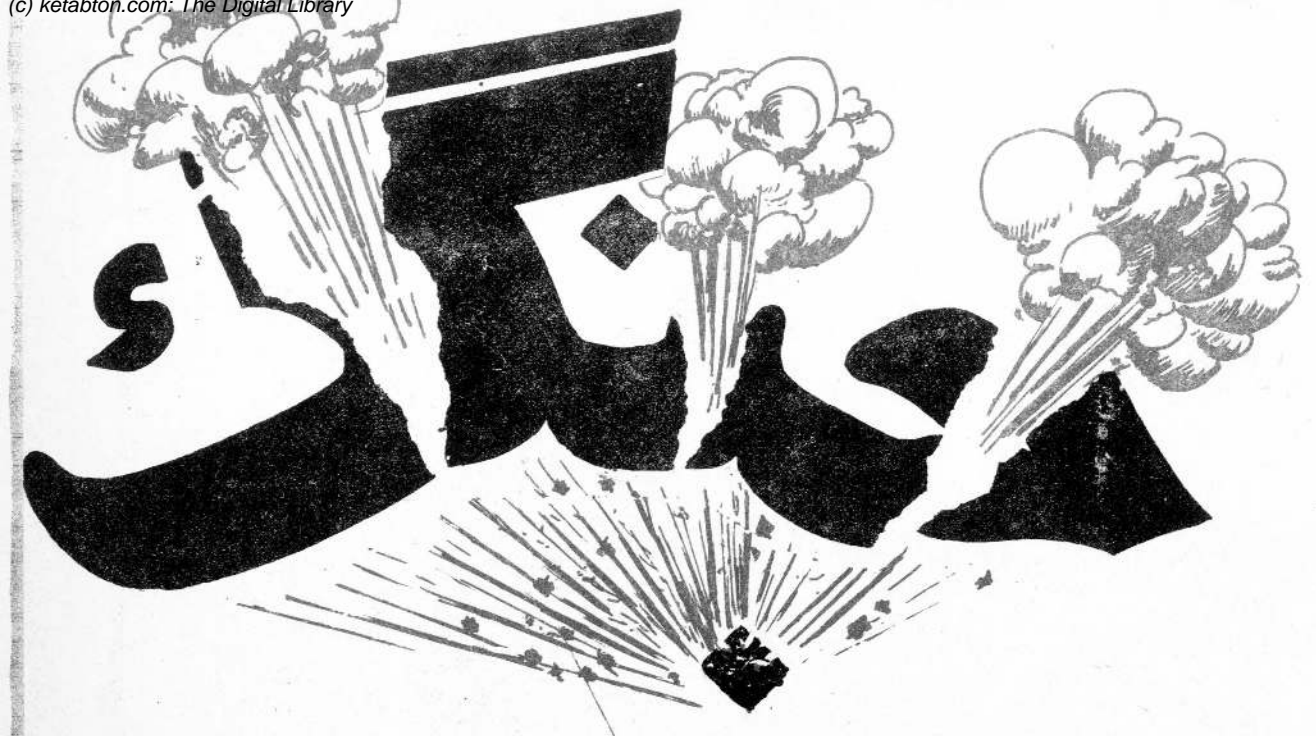


نشریه اتحادیہ زورنالستان  
جمہوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر :  
ساروق شفیعی  
محمود حبیبی  
عبدالله شان  
لطیف ناظمی  
رهنورد زریبا  
شفیق وحدان

ارت وگرائیک : حمید حلیمی و  
وحمید مسعود  
خطاطی : کیبیر امیر  
عمی قانمی  
مہتمم : محمد گل  
عکاس : شریف لطیفی  
عماد بیسون

اداره مجله در تصدیق و تدقیق مطالب دست آزاد دارد . مناسبتاً  
وارد در صورت نشریات هم نشر مسترد نمیگردد . نظریات آرایه شده صرف  
نظر نویسندگان میباشد .



# وحشت

نوشته: کامله حبیب



انان همد یگر را کت میکردند . انکه آخر همه میرفت صرف یکبار و یک دست داشت و آنچه تنبان او کشال بسود و با همان یک باخیز بر میداشت .

مادری که هلیز منزل چار آمد به همه اتاق ها سر کشید . در یکی از اتاقها به چپرکی نزد یک شد . جوانی شبیه پسرش بود . مادر نزد یک او ایستاد . چشمان جوان بدون آنکه پلک بزند به سقف اتاق درخت شده بود . همه وجود او بند از بیچ بود . با آنکه خیلی درد میکشید هیچ نمی نالید . موهای سیاهش حلقه حلقه بروی بالشت افتاد بود زن با خودش گفت : چقدر به پسرم شباهت دارد . در استان لرزان زن پیشرفت تانزد یکی موهای جوان رسید . آنرا المعرکد و بعد خم شد بر آنها بوسه زد اشکهایش فروریختند اما جوان با خودش خلوت کرد بود او بخاطر همه زخمی ها و بخاطر همه معیوبین گریه میکرد . بعد به همه اتاقها سر کشید ، برایش گفتند : بسرت شهید شد . آتش ماین او را سوختانده بود . هیچ نقطه بی در وجودش سالم نبود . زن در طول راه با خود میگفت : کاش میبود زهر زخم او را میبوسیدم از قدر که از لبانم خون می آمد . و آنوقت چنان گریه کرد که گویی چشمه قلبش در هس کشود . باشد .

## وقتی یک مادر حاصل بینوایی

## هایش را در خاک و خون می بیند

من چهره جنگ را در سیماي جنگ زده های دیدم . چهره عریان وحشت را در آینه چشمان جوانانسی مشاهده کردم که دست پنجا گس جنگ گلبرگ های امید و آرزوی شان را تاراج کرده بود .

مفهمم جنگ ویرانی جنگ را در چشمان اضطراب الود کودکان و قلوب مادران داغ دیده زنان بیوه و عروسان خناب دست دیدم . آنها برام از وحشت جنگ قصه میکردند من میشنیدم و می نوشتم . ستون پشتم تیر میکشید ، قلمم می لرزید ، اشکهایم را در پشت دیوار سنگین پلکها زنده ای کرده بودم ، شعله های آتش در سینه ام زبانه میکشید رنگ های تن مانند شاخه های خشک درخت در هم می پیچید و مثل آن بود که نیش هزاران سوزن سرد در گوشت تن فرو میپند .

اما میشنیدم ، گوش میدادم و می نوشتم در باره انانی که مردند و اناس که زنده بودند و رنج میبردند و دره دره وجود شان زیر شلاق وحشت از جنگ فریاد بر میداشت . ولی آنچه را که جنگ نتوانست سوز آنها بگیرد ایمان ، با یعردی و عشق به وطن است و مانپونه های کوچکی را بروی کاغذ می آورم :

به مادری خبر رسید ، بود که فرزندش زخمی است ، به شفاخانه جارسد بسترت رفت . در صحن شفاخانه در زیر درختان بیماران و زخمی ها را دید که به چوب های زیرغسل تکیه داده اند . سرهای شان ، دستهایشان و باهایشان بند از پیچ شده بود ، مادر به آنها نزدیک شد باد لسوزی و دقت به آنها خیره شد . هیچ یک از آنها پسرش نبود . بعد آنها بطرف اتاقهایشان رفتند .



وحشت جنگ ره از من پهرمین وحشت جنگ ره من با چشمانم دیدم . ام . وقتی مادر حاصل بینوایی شبهایش ره ، ده خاک و خون می بیند ، نفرت از جنگ مثل خارده قلبش میخلد . به جای خون نفرت و وحشت از جنگ در رگهای جانم جریان داره . غم مثل کوه های همه دنیا سرشانه هام سنگینی میکنه درد یک مادر ره فقط یک مادر رسیده . فرزندان ره در راه سر بلندی وطن قربانی دادن وه آیره بهترین افتخار میدانم .

بقیه در صفحه (۸۶)



توسعه : : عهد الملك محمد بن راشد آل مکتوم

# سینه تاریخ

## آرشیف ملی و تعمیر تاریخی آن

- ۳- مدیریت کارت وکتاک این شعبه در صدد تهیه نمودن - کارتهای علمی اسناد و کتب خطی میباشد .
- ۴- مدیریت اسناد تاریخی : این شعبه نیز مانند مدیریت نسخ خطی مطابق پلان وظیفه خوشرا پیش میرود .
- در پهلوی شعبات فوق یک مورد مسلکی نیز وجود دارد که در تمام امور مسلکی با آنها همکاری داشته و در راه رفع پرابلم های شان مشوره میدهد . برای تنظیم امور عمومی موسسه شعبه یسی بنام انسجام اداری وظیفه ارتباطی را بعهده داشته ، در اجرای امور غیر مسلکی بذل مساعی مینماید .

### تعمیر تاریخی آرشیف ملی :

تعمیر آرشیف ملی در کنار سالنگ وات فعلی و باغ چرمگری سابق مقیمت دارد ، تعمیر آرشیف ملی بایک دیوار سنگی کتاره دار احاطه شده است ، اگرچه تاریخ دقیق اعمار این تعمیر معلوم نیست ولی نظر به روایاتی پس از اعمار پستانسرای ساخته شده که به سالهای اخیر زمامداری امیر عبدالرحمن خان (۱۲۷۱-۱۲۸۰ ه.ش) صادر میباشد .

این تعمیر دارای تهدایی به عرض دو متر و عمق سه متر بوده ، مواد آن از سنگ (مخلوط خاکستر ، چونه و بنگ میباشد) دیوارهای آن از خشت پخته ساخته شده ، عرض دیوارهای خارجی (۴۵-۵۰) و - عرض دیوارهای داخلی (۸۰-۹۰) سانتی متر است . مدخل عمومی آن در سابق روه شمال قرار داشت . تعمیر از یک حال ورودی ، یک سالون پذیرایی خصوصی شاه یک سالون وسطی مشکی است . در سالون اولی دیوالماری متناظر یکی بشکل محراب و منبر با آینه قد نما که در حصه پیشانی آن گل ترکی رسم گردیده و بالاتر از شیشه محراب و منبر قرار دارد ، در دو جناح آن گل برگ و سبزه دولتی که از چوب ساخته شده ، جلنظر مینماید . الماری دیگری در همین سالون به شکل مستطیل دو منزله ، حاوی یک آینه بزرگ قد نما و خوش تنگه مافوقی ماشی است ، چنین فکر میشود که این الماری برای آرایش بکار میرفته است .

این هر دو الماری را استاد مردانقل به هدایت کرتیل محمد سرور خان از چوب جافور و به سبک بخارا ساخته است .

سالون وسطی یا حال هشت متر ارتفاع دارد ، گل و برگهای منقش و الوان مختلف بروی فلز در سقف آن مینما تور شده است . در قسمت وسط حال یک میز سنگی که پایه های آن به گونه مارپیچ از چوب ساخته شده است ، قرار دارد . بالای آن میز ، یک پارچه سنگ مرمر به هخامت پنج سانتی متر و ابعاد (۸۰ در ۷۰) سانتی متر جلنظر مینماید ، در دو جناح این حال دو سالون بزرگ نمایی قرار دارد که در یکی اسناد تاریخی و در دیگری کتب خطی لطفاً ورق برگردانید

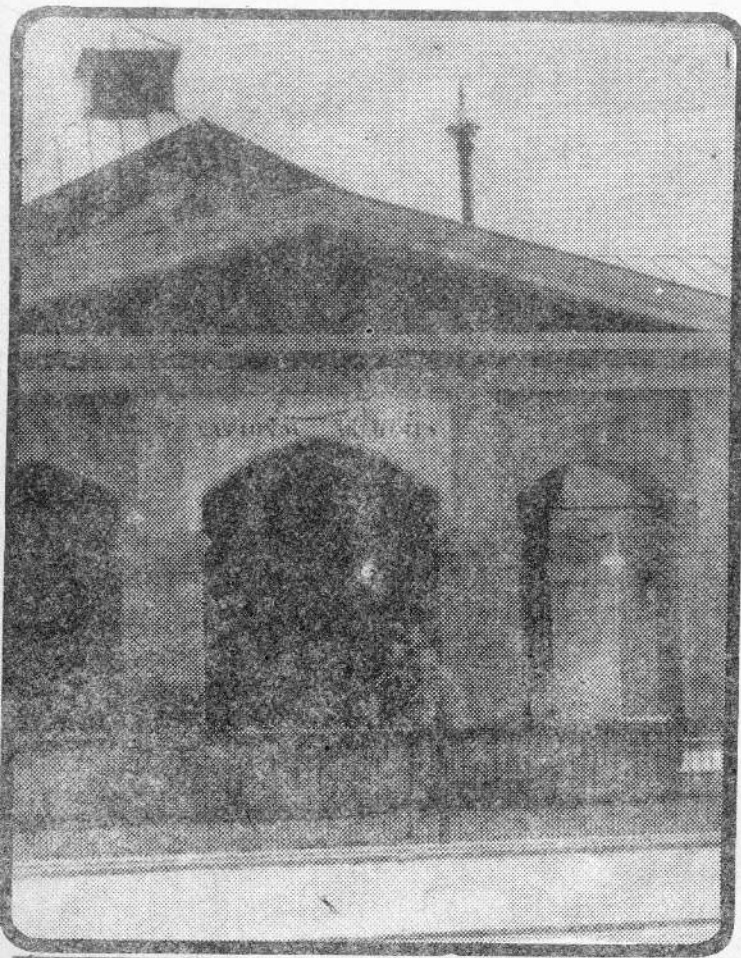
تاریخ کشور باستانی ماضی و معین عظمت و جلال مفاخر مدنی اعمار و قرون گذشته است ، جنبشهای انسانی زیادی درین موزیم پدید آمده ، ارزشها و نفایس مادی و معنوی فراوانی در پرتو تلاشهای پیگیر انسانهای زحمتکش این سرزمین شکل گرفته است ، از سوی دیگر آنچه را که تاریخ پرورشی بیان مینماید ، یک سلسله مدارک و اسنادیست که مواد خام این وثیقه ملی را میسازد .

بدیهیست کسانی که دلچسپی مزید به روشن شدن زوایای تاریخ و مجهول تاریخ کشور خود دارند و در صدد تکمیل نهادن در این عرصه میباشند ، از استناد به اسناد موثق و معتبر ناگزیراند ، زیرا برای یک پژوهشگر و محقق دشوار خواهد بود که بتواند به نیازهای تحقیقات و اطمینان گریانه خود بدون فراهم نمودن اسناد ، پاسخی رضایت بخش بدهد .

در رابطه با این موضوع یعنی گنجینه اسناد معتبر ، میتوان از - آرشیف ملی یاد کرد . البته یک دهه قبل تمام داشته های آرشیف ملی ام از آثار خطی (دهاسه هزار نسخه) و اسناد تاریخی - (بیش از دوسد) نبود ، از جانب دیگر عدم وجود جای مناسب برای نگهداری علمی این آثار گرانبها ، شومش مسئولان این موسسه را در چند ان ساخته بود . اما در سالهای اخیر دستیا بی به جای مناسب حفظ موارث ارزشمند فرهنگی ما از یکسو و گرد آمدن سیل اسای آثار از سوی دیگر ، قلب مردم ما خاصتاً مؤظفین این موسسه را مملو از صرست ساخت . آرشیف ملی از نگاه شکل دارای این چهار شعبه مسلکی است :

- ۱- مدیریت مکروفلم فوتوکاپی : این شعبه ابهراتوار مجهز به غرض تهیه فوتوکاپی و مکروفلم آثار و اسناد تاریخی در اختیار دارد .
- ۲- مدیریت نسخ خطی : این شعبه وظیفه دارد تا آثار مربوط را بشیوه های علمی حفظ و حراست نموده ، در تهیه فیش های قدماتی برای فهرست های کتب خطی مبادرت ورزد و جهت همکار دایی - مراجعان داخلی و خارجی در شعبه ریسرچ و مطالعه و سالون نمایی باشد .





مقابل انفجارها انهدام قسمت فوقانی را دارا میباشد. بخاطر ثابت نگهداری درجه حرارت هوای داخل تهکوی بین تعداد اصلی تعمیر و دیوارهای تهکوی که در حدود (۲۰ تا ۵۰) سانتی متر از هم فاصله دارند، از مواد عایق یا سوخته ذغال پرکاری شده است. این تهکوی که از دو طرف توسط زینه هابه منزل اول راه دارد، از سه قسمت تشکیل گردیده است. دو سالون بزرگ جناحی و یک سالون وسطی که ارتباط این سالونها ازین تعدادیهای تعمیر صورت گرفته، البته جهت حفظ مقاومت تعداد ارتباطات با دروازه های ارتباطی تهکوی فرمهای آهنی کانکرتی به ضخامت ۴۰ سانتی X ۲ متر در نظر گرفته شده است، برای جلوگیری از وقوع حریق نیز تعدادی بیرونی به گونه زیر اتخاذ شده است:

- ۱- در رنگالی تمام قسمتهای چوبی و دیگر حصص ساختمانی منزل - فوقانی، از رنگ ضد حریق استفاده شده است.
- ۲- پلاستکاری تمام دیوارها و سقف تهکوی از مواد (ازبست سمنت) به ضخامت دو نیم سانتی متر استفاده شده.
- ۳- پوشش منزل اول، که بالای تهکوی قرار دارد، از (ازبست) به ضخامت سی سانتی متر میباشد.
- ۴- چون حین وقوع حریق در تهکوی برای اطفای آن نمیتوان از آب

## اسناد تاریخی که شده است

کار گرفت، از این رو از گاز کربن دای اکساید (CO<sub>2</sub>)، که از یک مجرا بداخل تهکوی پمپ میگردد، استفاده میشود.

در این صورت باید تمام مجراهایی بسته شوند که امکان خروج گاز از آن ها بیخارج متداول نباشد. لذا به دروازه ها و مجراهای تهکوی، رابری مخصوص تعبیه شد. است تا با بلند رفتن درجه حرارت منبسط گردیده، باعث سدود شدن مجرا گردد.

۵- حریق احتمالی منزل اول (بالای تهکوی) بشکل عادی توسط آب خاموش شده میتواند، هرگاه آب به تهکوی سرانبر شود، از طریق مجراهای موجود در دود هلیز و نیز زینه، به چاه قبلا یاد آوری شده، انتقال می یابد.

۶- اگر چه علامه های اتوماتیک خطر حریق در نظر گرفته شده ولی تاکنون تولید و نصب نگردیده اند.

این تعمیر در سال ۱۳۵۶ ه. ش. ترمیم گردیده، در اختیار آرشیف ملی گذاشته شد که با (دویاسه هزار) نسخه قلعی و (دو صد سند) تاریخی اش خود از تعمیر وزارت اطلاعات و کلتور به این جا نقل مکان نمود.

در حال حاضر آرشیف ملی (دوازده هزار) نسخه خطی و بیش از (یکصد هزار) اسناد تاریخی دارد که همه روزه در خدمت مراجعین دانش پژوه خود قرار دارد.

ترمیم آن تصمیم اتخاذ نمود، بعد از مطالعات زیادی که در باره این تعمیر صورت گرفت، قرار شد تا از آن بحث خزینه آرشیف ملی یا تاریخی کار گرفته شود، بنابراین وزارت اطلاعات و کلتور وقت از وزارت نوایید عامه خواست تا ترمیم این تعمیر رابه سبک قدیم بمعهد گیرد. انجنیر عبدالله خان (نجد) به تهیه نقشه ترمیم تعمیر مذکور توظیف گردید.

پس از منظوری ۲۶ میلیون انغانی بودجه، به ترمیم آن اقدام کرد.

نظر به عدم موجودیت جای مناسب، قسمت پایین سه سالون وسطی به عمق سه متر کندن کاری شد. زیرا در نظر بود تا از مناسیل اول مشیحت نمایشگاه کتب خطی و اسناد تاریخی که فوتوکاپی و عکسهای آن در آن گذاشته میشود استفاده شود، از طرف دیگر بعضی ملسقات آرشیف ملی، از قبیل اهراتوره های تهیه میکروفلم، ترمیم و تعقیب از خطر فرسوده شدن آثار و اسناد خطی و برای نگهداری خوبتر به شرایط مخصوص مانند رطوبت ۵۵ تا ۶۰ فیصد و درجه حرارت در حدود ۱۵ تا ۲۴ درجه سانتی گراد، همچنان محفوظ نگهداشتن آثار از خطر انفجار و انهدام و نیز، ضرورت بود، لذا تهکوی تعمیر در نظر گرفته شد، البته برای ایجاد این تهکوی مطالعات سطح آبهای

هنری و تاریخی به نمایش گذاشته شده است که هر روز مردم فرهنگ دوست ما از آنها دیدن مینمایند. درین دو سالون بزرگ دوالمساری کلان سه منزله به ابعاد (۲ متر در ۵۲ سانتی و ۲ X ۲ متر)، ساخت شیرمحمد نجار (در سال ۱۳۱۷ ه. ق) توجه بیننده را - بخود جلب میسازد. در قسمت فوقانی یکی از این انباری هاسرلوجه بی که معروف گل و برگ است چله نظرمیکند، در وسط سرلوجه، که از چوب ساخته شده است، امثال امیر عبدالرحمن خان بشکل طغرا کنده کاری شده است، سطح انباری یا گل ها برگ های برجسته تزیین یافته است، در اعرف این سالونها چهار برنده بازویستسه و چهار اتاق کوچک گوشواره مانند، موقعیت دارند، اتاقها و برنده ها شبیه هم اند، به همین گونه، بدو جناح داخل تعمیر شنایهای - عصری و مجهز - غرض استفاده ساکنان عمارت ساخته شده است. در تاج التواوخی، چاپ سنگی جلد دوم، آمده که تعمیر آرشیف ملی محصول کار اشخاص ذیل میباشد:

- ۱- عبدالرحمن خان مهندس.
- ۲- عبدالسبحان خان مهندس.
- ۳- میر عمران رئیس اداره دولتی (گمان می رود که خود میر عمران سرپرست امور تعمیراتی بوده).
- ۴- منشی نظیر برآوردی و ازینها کننده (نضربه تحریری سند - تاریخی محفوظ در آرشیف ملی) این شخص در سال ۱۳۱۳ ه. ق

## ۱۲ هزار نسخه از یکصد هزار ازگزند حوادث حفظ

تحت الارضی و نوعیت تعداد و استحکام تعمیرات نگاه بارهای اضافی عمودی و بارهای افقی زلزلی صورت گرفت. چون سطح آبهای تحت الارضی نظیر به تجارب چندین ساله اهالی جوار تعمیر پایین تراز ۴ متر از سطح زمین بود، لذا امکان بوجود آوردن تهکوی را - میسر ساخت، از جانب دیگر پس از کندن کاری قسمتی از تعدادیهای - تعمیر معلوم شد که تعداد تعمیر با عمق تقریبا سه متر عرض نهایی دو متر قابلیت برداشت وزن اضافی تعمیر را دارا میباشد. اینم برای کاستن از اوزان اضافی بالای تعدادیها و بوجود آوردن یک سیستم - مقاوم زلزلی از سیستم پایه ها و گادریهای کانکرتی کار گرفته شد. چو خطر احتمالی آب خیزی در موسم بارندگی موجود بود، برای اینکسه تهکوی از خطر بلند شدن رطوبت در امان باشد، از یک سیستم زاگی در تهکوی، که به چاهی منتهی میشود، کار گرفته شد، در این چاه و ترمیم اتومات نصب شده که در صورت بلند رفتن آب تحت الارضی از ارتفاع معینه آب اضافی را بصورت اتومات از تهکوی خارج می نماید. (سند بیک سند تاریخی موجود در آرشیف ملی) از طرف دیگر تهکوی دارای مواد (مخصوص) که مشتمل از تات و قیر است در زیر فرش و تعدادیهای پایه ها استفاده شده و این مواد در دیوارهای جناحی یا جناح تعدادیهای اصلی تکرار گردیده است. پوشش تهکوی که بشکل آهنی کانکرتی میباشد دارای ضخامت (۳۰) سانتی متر بوده، سطح بندی دوگانه طوری سنجش گردیده که مقاومت کافی در

وظیفه ارزایی و برآوردی یک کاروانسرا را نیز برعهده داشت.)

۵- منشی محمد بخش نقشه نویس (قبل از آنکه از طرف امیر عبدالرحمن خان به این کار استخدام شود، نقشه نویس باشی ایالت پنجاب بود، زمانی که در کابل مقیم شد، به دستور امیر عبدالرحمن خان به چند تن از نقشه نوسان کابل قواعد نقشه نویس را تعلیم داده است، (سند تاریخی محفوظ در آرشیف ملی)

۶- از نجاران و نقاشان معروف آن وقت میتوان از استاد شیرمحمد نجار، محمد عزیز ایکم و میر سیف الدین عزیز نام برد، (تاج التواوخی جلد دوم چاپ سنگی و نسخه خطی محفوظ در آرشیف ملی)

پیرامون هدف اعمار تعمیر آرشیف ملی، گویند که وقتی عبدالرحمن خان از سفر بخارا برگشت به کمک مهندسین که با خود آورده بود، این تعمیر رابه منظور استفاده دفتر رسمی حبیب الله خان ولیعهد و جانشین اعمار کرد، بعضی ها میگویند که این تعمیر مدتی مهمانتخا دولتی بوده و مهمانان خارجی در آن اقامت میکردند، بعد در زمان امیر حبیب الله، مکتب حربیه در همین تعمیر تاسیس گردید (امان الله خان هم از همین مکتب فارغ شده است) و تا زمان محمد نادرخان در همین جا قرار داشت.

زمانی هم دیپوهای لوژیستیک وزارت دفاع وقت در این تعمیر جایجا شده بود، بعد ها از خاطره ها فراموش گردید، تا آنکه قدرت سیاسی در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تا اخیر ۱۳۵۶ به محمد داود تعلق گرفت، چون داود از نزدیک به تعمیر آشنایی داشت به



## برای یک مرد تر کتر عالی و اخلاق نیک لازم است

عفت اراحصاری کارمند شرکت افغان کارت؛  
- خوشترین مرد به نظر شما کدام مرد خواهد بود؟  
به نظر من بهترین و عالی ترین مرد کسیست که  
در آرای کرکتر عالی بوده و با نظافت، با نزاکت،  
اخلاق خوب و نیک باشد زیاد سخت گیری مساوی  
نیاشد. و هدفش در زندگی خدمت به مردم و  
خانواده اش بوده هیچگاهی فکر ضرر به هموطنانش  
ندارد. مسرنداشته باشد. چنین مردی را به یقین  
اجتماع انسانی می بندد. من هم با چنین مردی  
در آینده ازدواج خواهم کرد.

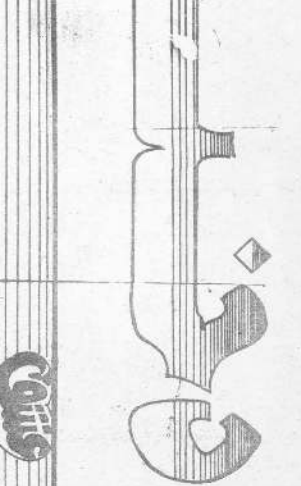
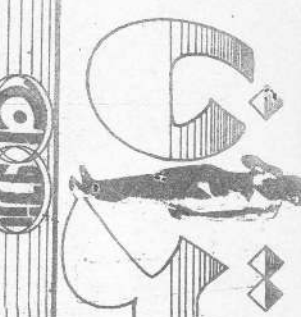
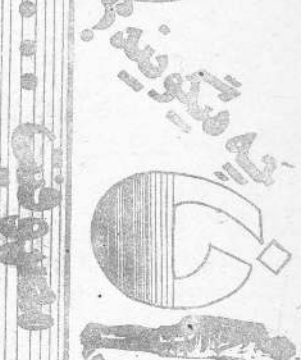
# دختران از پسران و پسران از دختران چه توقع دارند؟

پسندیده و زیاده نداشتن

## مرد باید شجاع و دلیر باشد



عابد و کهکشان فارغ التحصیل لیسه سلطان  
رضیه کابل:  
- خوشترین مرد به عقیده شما کیست؟  
به عقیده من خوشترین مرد کسیست که از سندن  
برافتخار میهن بیرونی نموده و به مثابه یک جوان  
روشنفکر و دارای یک روحیه عالی و وطن پرستی، مرد -  
انگی و شجاعت باشد، عنعنات و رسوم پسند پسند  
مردم خویش را پیوسته رشد دهند. نه اینکه طوریکه  
متأسفانه بعضاً مشاهده میگردد بعضی از جوانان  
حتی تحصیل کرده ها به عنوان بیرونی از مد و لوکس  
بودن یا پولدار خارج دیده، عنعنات اصیل افغانی  
شان را فراموش کرده اند. همچنان به عقیده من از  
همه اولتر مرد اعتماد به نفس داشته باشد. در آن  
صورت آنچنان مرد را همه اجتماع خواهند پذیرفت



# به تمام معنی یک زن

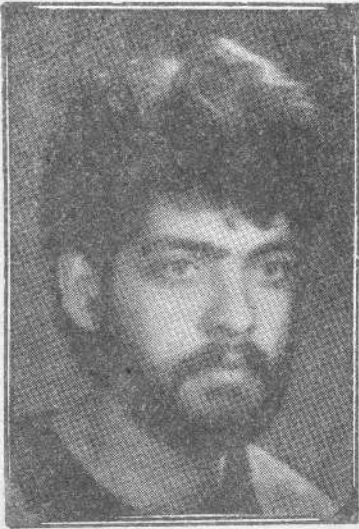
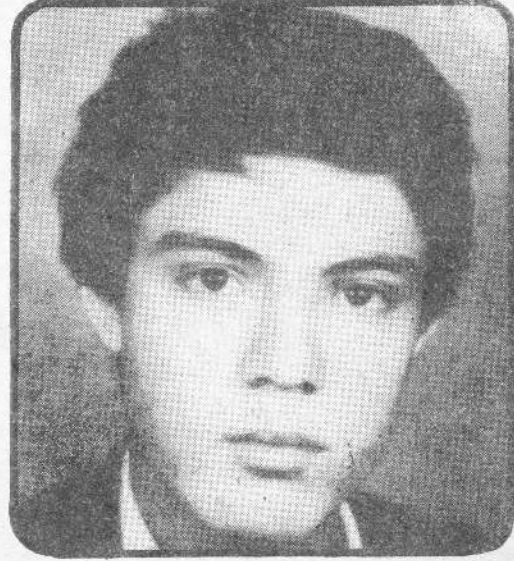
# دختران نباید تقلید بیجا کنند

# همکار خوب خانواده گی

سید یوسف محصل سال دوم انستیتوت طب کابل :  
 - عالی ترین دخترانظر شما کیست ؟  
 - عالی ترین دختر به عقیده من دختر است که از صفات عالی انسانی برخوردار بوده و به تمام معنی یک زن باشد ، همچنان باغوروز یا معاشرت بوده در فامیل همیمی باشد و میتواند در آینده مادرخوب برای فامیل واجتماع خود باشد . فراموش نکنم که تحصیل و ناسوادنی در تکمیل شخصیت مرد و زن حتمی است . من زیبایی باختر را ترجیح میدهم بر زیبا پرستی ظاهری

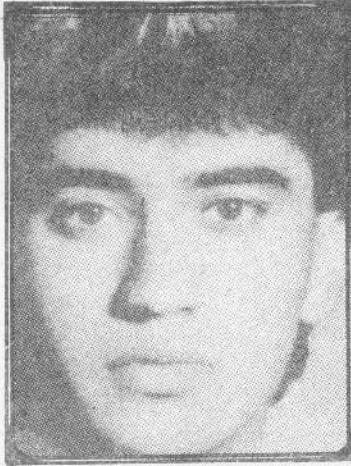
دوران محصل بوهنخی طب کابل :  
 - عالی ترین دخترانظر شما کیست ؟  
 - به نظر من دختری که دارای طبیعت خالصی افغانی بوده و از تقلید های بی جا از دختران غربی خودداری نماید و دارای کویکتر عالی واحساس و عاطفه که شایسته یک دختر نمبور افغانی بسود و در اجتماع دارای رویه و روش خوب با اطرافیان باشد ، یک دختر دارای صفات عالیست ، خصوصاً دخترانی که در ساجه تحصیلی قرار دارند بهتر خواهد بود که متوجه درس و تحصیل خود باشند تا در مورد مد و فیشن بیندیشند و دختری که بتواند بعد از ازدواج یک همسر خوب برای شوهر و یک ادر خوب برای اطفال خود باشد .

صابره محصل بوهنخی علم :  
 - خویترین مردانظر شما دارای کدام صفات میتواند باشد تا شما اورا بیذیرید .  
 جوان مورد علاقه من باید باغوروز ، دارای شخصیت عالی وممتاز وسویه تحصیلی خوب باشد .  
 و در رهلوی داشتن این صفات همایش نبوده در امور خانوادگی همکار خوب باشد وفراموش نشود که مرد مورد علاقه من باید از اخلاق و کویکتر خوب در اجتماع برخوردار باشد تا همه مردم اورا بیذیرد .



## راستگویی زیور زن

شاه ولی حکیمی کارمند سازمان جوانان شهر کابل :  
 - خویترین دختر به عقیده شما از چگونه صفات برخوردار باشد .  
 - من از زود دام یاد دختری از دواج کنم که دارای تحصیلات عالی بوده و مانند زیورنالیستان راستگو واقع بین وسخت گیر باشد و در حق و نص مسایلس زنده گی از منوره نار بیگیزد .



## تحصیل یافته نه دستاو

علاو الدین سیفی فارغ لیسه مولانا جلال الدین بلخی :  
 - میخوام با دختری عروسی کنم که عنعنات افغانی را رعایت نموده و مطابق شرایط خانوادگی ام زنده گی خود را عیار بسازد . از دخترهایی (( دیسکو )) مجاز خوشم نمی آید . البته باید دختمورد نظرس حتماً تحصیل یافته باشد .





مرکه کورنکی : د لهرم

له اسماعیل بیروز  
او عزیزې افغان  
سره  
مرکه

پیلیدې بیروزې



سره اشنا شوي نه واي نوستا سې  
هنري فعاليت به ترکومه خده بربخ  
تللی واي .  
- داچی زه نن ورځ په پراخه  
توگه خپل هنرخلکوته د راد پيو  
تلویزون له لاري وړاندي کولی شم  
ياد اچي د هيواد نه بهر په نورو  
هيوادونو کې د خپل هنرخلکوته  
وړاندي کړي د اتول د پيروز برکت  
دې که نه زما هنر او استعداد به  
همافسي پت تر ايرولاندي پاتې  
وای لکه چې د اکلونه کلونه و .  
پيروز نه پواخي له ما څخه رښتيني  
هنرمند و چې . کي د بلکي زما  
کورنۍ پي هم . هنر په ارزښت  
پوهولو او دده د هلوځلو نتيجه  
کي وروسته د کلونو کلونو زه د خپلي  
کورنۍ سره بڅلا شوم .  
- اوس پوه شوم چې تاسې ولسي  
حتي د خواب را کولو اجازه هم د

سيمو څخه هنرمند ان راټولول به  
دې ترڅ کي زه هم د محمد د پښ  
زاخيل به مرسته راد پيوته راغلم او  
وروسته مې د گلزمان په مرسته  
بربخ تک وکړ .  
- عين بوښته له عزيزي افغان  
څخه کوم . خو هغه چې دده د  
سترگولاندي پيروز ته کوري داسي  
معلوماتي چې کواکي د خپرو کولو  
اجازه د هغه څخه اخلي . هغه  
ورته واي : ورکه خواب ماته ولسي  
گوري . نو ياداسي په خپرو پيسل  
کوي .  
- کله چې په مامان زما پيکس  
اواز اوريد . زه به مې په نوي وندو  
شواوډ اهيله په راتنه پيدا شوه چې  
کاڅي زه هم کله داسي سند رغاړي  
شم . مگر کورنۍ مې سخت مخالفت  
کاوه او دې ارتباط ماما د پيري  
کي د ولسي او ټول وليدل . به

له ودي سره سم عزيزه افغان  
او اسماعيل پيروز د محلي دفتر  
ته د مرکي د پاره راخي . عزيزه -  
افغان ښکلې تورنگي جامي به  
تن کړي . پداسي حال کي چې  
موسکاي پرتو پوښځيزي په خورا  
صميميت راسره روغې کوي او د واره  
مرکي ته خپل تيارې حرکتوي .  
تر هرحده د مځه غواړم بوښته  
وکړم کله چې له تاسي سره د مرکي  
په خاورو خوځولې ستاسي کورته  
تيلفون وکړ عزيزه خان وويل چې  
تاسي په کورکي نه ياست او په ودي  
غم خوړي . نو ما فکر وکړ چې البته  
کورته د نوي ودي يا هم د وړ وندو  
بست کوي . مگر تصاد فاک تاسي مې  
د شورخون وپه څوږ لويوخت وليدي  
انه چې تاسي د غرمي ودي به  
لخاي شورخونونو تر جان کوي به  
داسي حال کي چې په لور غسړ

### عزيزه افغان:

# د خلکو د ملنډوله لاسه چا دري په سر کوم... اسماعيل پيروز: يوه دوی سندرې لانه وويل شو چې جيمي جيمي فرمايشي را ورسيزي...



پيروز څخه اخلي .  
- کوره ته موږ غلظت رک نه کړي .  
د يولاس څخه غزنه څيزي . کله  
دې د ويره زما خيال ساتي زه هم  
دده د زماوي کوم . او ده ته د کو-  
رنۍ د رئيس په سترگه گويم . . . .  
پدې کي پيروز هغې خبره پرې  
کوي واي : اصل خبره دا ده چې  
په کي ژوند کي تر ټولو مينه او باور  
شور دې . له نيکه مرغه زموږ وگډ  
ژوند بنسټ همداسايل تشکيلوي  
شته ځني هنرمندان چې يو بل  
باندي باور نه لري . د وري خبري  
په اوريد وسره شخړه پيل کوي چې  
اکثرا د يو بل د لاس او پښي به  
ماتيد و سره ختميزي . ولي موږ  
د چا خبرو سې غوز نه ورو . مثلاً  
يوه ورځ ماته يوځوان په تيلفون کي  
وييل : (عزيزه جان جيري ده .  
بقيه د صفحه ( ۸۸ )

همدي وخت کي مامان زما د ميندو  
او ارامونو د ملانډه لمر په خيبر  
را حرکت شو . هغه زما پلوي و . زما  
په خاطر مې هرات ته کډه وکړه .  
او هلته ماته هنري فعاليت پيل  
وکړ . اولکله چې کابل ته راغلو  
د موسيقي په رياست کي د نرگس  
د اسماعيل سند رغاړي شوم .  
- د اسماعيل پيروز سره څه وخت  
اشنا شوي .  
- زه د نرگس د اسماعيل سندر-  
غاړي اودي د ارکستر مسوول و . به  
دې ټول سره اشنا شولو چې اشنايي  
په مينه او مينه به واده ختمه شوه .  
د واده څخه وروسته په شپيتم کال کي  
د پيروز په مرسته راد پيوته راغلم .  
اوبه هغه کال مې د هغه سره  
غبرگه سندر (( بياگي باريزي ))  
ثبته کړه .  
- که فرض کړو چې تاسي د پيروز

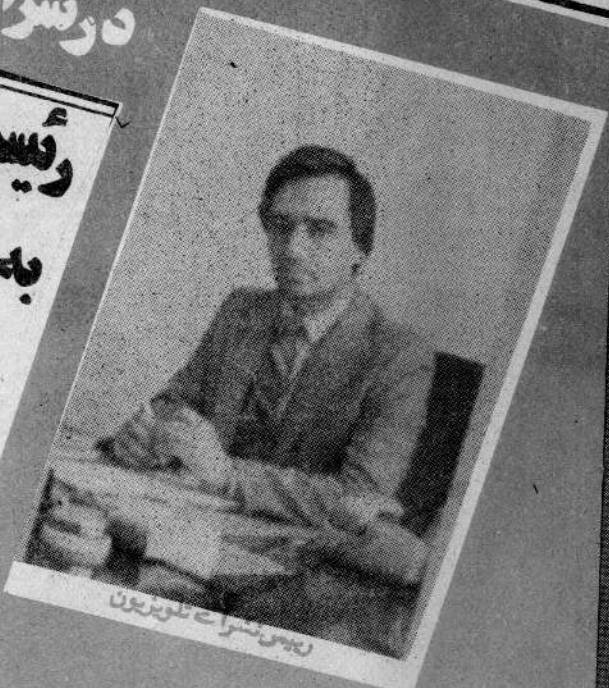
خاندي وايي :  
- ماغوښتل چې هلته مو ترسره  
ومينم چې په شورخون ودي سترگي  
ولکيدې نو څرنگه چې هم غرمه وه او  
هم بياگه ته ميله مې نو تر کورنۍ وکسړ  
چې راځه په شورخون وکيد و وپولو .  
- يعنې دا چې د (( نيم او ))  
په لخي مو شورخون وځورل . به  
هر صورت اوس به راشو ستاسي د هنر  
لومړنيو څو نرتو ته که پدې باب  
وغيړيزي .  
- زموږ به د پروا و حجر وکي تهگه  
ټکور د رباب سره پير و ودي چې ما  
ورسره ليوښي مينه د لرود . . . پلار مې  
مولوي واو د هغه موسيقي نښه  
خوښيد ه خوما د هغه څخه بستيد  
منگي او رباب سره سندرې بللي . په  
کرار کرار مې ارمونيه هم زده کړه .  
هغه وخت راد يو افغانستان د  
د بري مجلس پروگرام ته د بيلابيل

# آیا نشرات تلویزیونی میتوانند بهتر شود؟

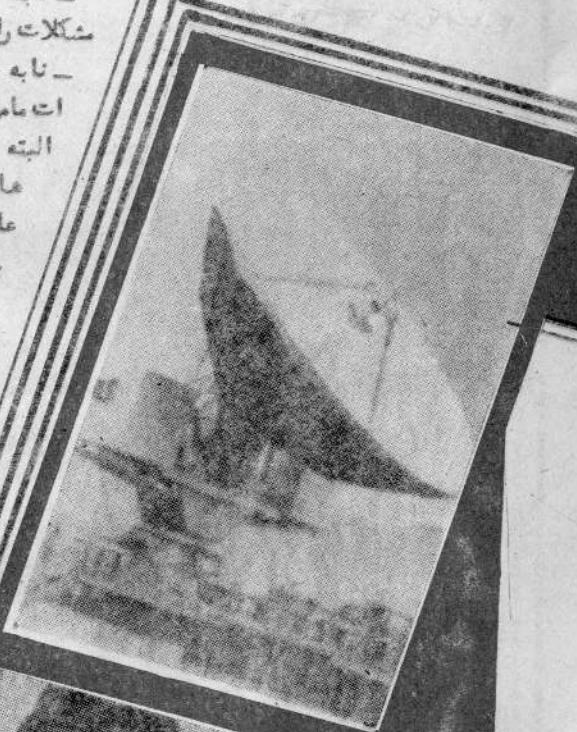
مباحثه از محمد اسف

**در شرایط فعلی چه نشراتی میتواند قابل قبول برای مردم باشد**  
**رئیس نشرات تلویزیون تازه درین پست مقرر شده است**  
**به نظر میرسد که پلانی برای بهبود کار دارد**

تلویزیون امروز بخشی از زنده گی ما را فراگرفته است. در خانواده ها چیزهای را که نگرفته است بسیار سالها پیش در خانواده ها مباحثات، مطالعه، افسانه گوئی ها، شهنامه خوانسی ها و مجالس بلند و اندرزگرم بود. اما اینک تنها رادیو تلویزیون است که همه را به سکوت دعوت میکند و معلمی میشود و آنکه امر ونهسی کند، قلب و روان بیننده را تسخیر می کند.  
دقیقا تلویزیون باید سطح معرفت جامعه را بالا ببرد، زیرا که میزان زیبای مرجعه بی به سطح معرفت و آگاهی آن بستگی دارد. از اینجاست که این پرسشها مطرح میشود:  
- آیا تلویزیون برنامه های سرگرم کننده دارد؟  
- آیا تلویزیون نشرات آموزنده را تنظیم مینماید؟  
- آیا برنامه تلویزیون صرف وظیفه لذت یابی را برای بیننده ها دارد؟



رئیس نشرات تلویزیون



براستی زنده گی بر بهای امروز جهان بوسعیت را که با بالهای تلویزیون در یک چشم زدن تماشای میشود، چگونه باید منعکس ساخت؟  
میرزم به سندیهای تلویزیون - وضع کار درین سندیها چگونه است؟ تلویزیونی با عمر کوتاه و امکانات محدود در برابر قرار دارد؟ وضع خاص که بر جامعه مسلط است زمینه یک رنگارنگی و متنوع برنامه های تلویزیون را محدود می سازد ولی برغم این همه آیا تلویزیون ما برنامه های مورد علاقه مردم را داراست؟  
نشرات هفته های اخیر نشان داد که استعداد برای این کار وجود دارد اما باید پیگیری نیز با آن همراه باشد.  
من بارتیس نشرات تلویزیون که تازه درین پست تعیین شده صحبت داشتم. وی در رشته ادبیات تحصیلات عالی ماستری دارد و عموما مصروف کار در بخش های فرهنگی و سایر اطلاعات جمعی بوده است. بعد از تقرر در پست جدیدش توانست یک حلقه کاری را بوجود آورد و استعداد های بنام و خاموش را به فعالیت دعوت نماید. هارون یوسفی رئیس تلویزیون کتوف ویدئو گوست وقتی در تلیفون می پرسم که در دفتر هستید؟ پاسخ میدهد بلی، ۱۲ نیمه هستم. بسیار هستم تشریف بیاورید.  
پرسشهایم را مطرح میکنم.  
- نامه سامانی های در نشرات تلویزیون وجود داشته، چه فکری کنید چگونه این همه مشکلات را مرفوع خواهید نمود؟  
- نامه سامانی های بود، و اینک آرام آرام نظم بوجود می آید که شما نشانه های آنرا در نشرات امی ببینید، میتوانم بگویم تا دو ماه آینده چهره تلویزیون بکلی عوض خواهد گردید.  
البته بیننده گان تلویزیون این مساله را درک مینمایند که در شرایط موجود که در برخی از گوشه های کشور جنگ بر مردم ماحتمل میشود و خون انسان هلی وطن ریخته میشود، نظم عادی نشرات تلویزیون مراعات نمیشود و ناگزیر باید بمسائل نظامی و وطنپرستانه نیز پیوسته آیم؟  
- در شرایطی که وضع اضطرار نافذ است و نیز جنگ در برخی از ولایات تشدید گردیده فکر میکنم انتظار نشرات و وطنپرستانه نیز وجود دارد، آیا آهنگهای حماسی جدیدی در نامه خاص درین مورد تدارک دیده آید؟  
- درین مورد برنامه بانی تهیه شده اما طوری که میدانید وضع اضطرار حالت نوریل نیست ولی باید برنامه های اطلاعاتی غرض درک این حالت وجود داشته باشد.  
آواز خوانان ما بعد از حمله دشمن بر جلال آباد محدود ۱۵ آهنگ تازه حماسی ثبت نموده البته که احساسات و وطنپرستانه آنان قابل تدارک است ولی باید گفت توجه داریم بسیاری از برنامه های معمولی ما به شکل عادی نشرات داشته باشد.  
- تفسیراتی که جسته و گریخته در برنامه های تلویزیون به چشم می خورد برنامه های جدید است، اما چرا بدون نظم، چه تضمینی وجود دارد که این برنامه ها موزن خواهند بود؟  
- طوری که گفتید چند برنامه جدید مثل ساعتی باشما، هزار و یک گپ، شعرستان سخن زیر آسمان کبود، در جهان ما، سفر تلویزیونی، گلچین موسیقی در نشرات جایز کرده که مورد توجه نیز قرار گرفتند و درین زمینه به ابتکار کار دایرکتور و ژورنالیستان چشم داریم از همه آنها دعوت نموده تا هر چیز خوبی که در ذهن دارند بروی برونه بیاورند.  
- چگونه؟  
- هیچ پیش شرطی وجود ندارد، فقط باید برنامه هایشان با معیار های لازم نشراتی و مطالبات بینندگان سازگار باشد.  
- چگونه این مساله را عملی می نمایید؟  
- من از همه همکاران دعوت نموده ام و خوشبختانه که آنسان پاسخ گفتند، فکر میکنم ایجاد محیط همبسته کار، بهبود کار را تضمین می کند.  
بقیه در صفحه ۸۱

صاحبه : از حسينا خالد

# مدال طلا برای

# گل‌ساز افغانی در جاپان

## عباسی بیبا گل‌ساز افغانی در باره کارهایش سخن میگوید

یک مجله جاپانی نوشته است :

## انگستانی که جادو میکند و سحر می‌آفریند .

اتحاد شوروی چندین مرتبه به نمایش گذاشته شده و مورد استقبال قرار گرفته است . آثار وی افتخارات بزرگی را به کشور به ارمغان آورده است ، چنانچه در فستیوال گل های آسیایی منعقد شده جاپان برای بار نخست افغانستان به نمایش گل های ساخته شده مستر بیبا به دهافت مدال طلا افتخر گردید و در مقام های عالی قرار گرفت .

مسترم بیبا را بشناسیم :

سید عباس بیبا فارغ التحصیل شعبه ژورنالیزم پوهنتون کابل است و فعلاً مسوول دبیرتیم اطلاعات از انس اطلاعاتی باختر میباشد .

از وی پرسیم :

- از وی زمان به صنعت گل‌سازی آغاز نموده اید ؟
  - از او آن کودکی به هنر گل‌سازی شوق و علاقه فراوان داشتید یا نه ؟
  - در سال ۱۳۵۲ بعد از آنکه اولین اثرم را تهیه نمودم سخت مورد ملاحظه دوستان و خواهانان قرار گرفت .
  - پس شوق اصلی تان دوستان هنرمندان بوده اند ؟
  - خبر قبول اینک دوستانم مراد دین را شوق نمایند مدیون زحمات مادرم خواهم بود نه روی که خودش به هنر سوزن دوزی و مخصوصاً گل‌دوزی دوزی دسترسی کامل داشت مراد دین راه یاری رسانید نه ؟
  - همه افتخاراتی که من بدست می آورم از زحمات مادرم بوده است .
- بقیه در صفحه ( ۸۶ )



هنر گل‌سازی امروز در سطح جهانی دارای ارزش‌های نهاد است که فراتر از بهترین گل‌سازی ها در نمایش گاه های جهانی نیز نمونه های کارگزاران به نمایش قرار می‌گیرند .

ما مسترم سید عباس بیبا یکی از گل‌سازان که تازه کارهایش در نمایش جاپان مورد توجه قرار گرفته حرف و سخنی داشتیم . کارهای بیبا در نمایشگاه های کبک ، چکسلواکیا ، بلغاریا و



# کسیکه میتواند

## بخواند، برقصد، تمثیل کند

### تقلید نماید، به نقاشی پردازد و...



# مصاحبه‌ی با ممثل خوب نصرالدین شاه کمیدینی به سبک خاصی.

مصاحبه : از منیر

آمد • همان بود که من در این برا •  
گام برداشتم •  
استاد شما در این زمینه

کجاست ؟  
- من هیچ استادی ندارم بخودم  
شعرا و آهنگ را درست میکنم و میخوانم  
منظور من این است تا مردم را سرگرم  
سازم مثلا من میخوانم :  
یا تو گویم عزیزم من استم بی خانه  
آواره و سرگردان میگردد بهشت خانه  
و حرکاتم را نیز خود تنظیم مینمایم و  
پارچه های جالب و کمدیک را مسمی  
آفرینم •

- پس شما زیاد بالای خود حساب  
می کنید •  
- بلی • زیرا هیچکس مثل من بهک  
آهنگ را با تمثیل آن اجرا و هیچکس  
مانند من از همه این کار برآمده  
نمی تواند •

از حرف زد نشا استنباط میشود که  
زی تپ کار خود را مستقل میدانند و  
کمیدینی است که سبک به خصوص

بقیة صفحه ( ۸۶ )

خود تقلید کنم ، آوازهای طلبه را  
با دهنم بکنم و امثال اینها •

- شما چه وقت به هنر آواز خوانی و  
تمثیل روی آوردید و کمیدین شدید ؟  
- من سه سال شده است که آواز  
کمدیک می خوانم و تمثیل کمدیک میکنم  
- آیا این مدت بسیار ناچیز است  
نیست اگر شما فعالیت کنید به هنر بودید  
پس چرا زود تر شروع نکردید ؟

- در روزهای کودکی و جوانی  
را دیوکت و تلویزیون وجود  
نداشت در این وقت ها من تلویزیون  
یون را می بینم و کست میشنم و علاقه  
گرفتم و با خود گفتم که من از دیگرها  
چه کسی دارم و وقتی که دیگران  
میخوانند و تمثیل میکنند پس من هم  
میتوانم کمدیک و دوخواندن و پارچه  
های کمدیک را در حضور دوستانم  
اجرا کردم ، آنها مرا تشویق کردند و  
هم چنان آواز خوش خودم هم

تقلید در کارش بیشتر از خلاقیت  
است حرف دیگری است که میتوان  
با فراهم سازی زمینه روی را کمدیک  
نمود تا خود نوآوری کند او  
از کمدیک امکانات گله ضا  
است مخصوصا از پیدا نشدن  
مجال هنر نمایان شد و تلویزیون  
او نصرالدین نام دارد و مردم هم  
آورا به همین نام می شناسند •  
او در دفتر مجله به منظور مصاحبه  
در مقابل من نشیند ، کلاه شیویش  
را از سر بر میدارد و بالای میز میگذارد  
به نظرم پنجاه و چهار و یا پنجاه و پنج  
ساله می آید •

- هنر شما چیست؟ یعنی شما  
کدام کارها را انجام دادید و مسمی  
توانید ؟

- من میتوانم بخوانم ، برقصم ،  
تمثیل کنم ، از حرکات مختلف  
تقلید کنم ، صدای ماشین موتورها

المعلمان ، ناخواند ، اما هنرین  
بمجال خوشی هموطنان ما است •  
وقتی در هروسسی یا محفلی در  
هوتل استی ، می بینی که اوستی  
آید ، همه به او توجه می کنند •  
به همه احترام میکنند ، اما با هر  
حرکت خود مردم را به خند و وا  
میدارد ، با احترام صحت مردم را  
می پرسد و با احترام اجازه میخواهد ،  
لحظه بی هنر خویش را با همه  
خدمت میکند ، صداهای آواز  
های مختلفی را تقلید میکند ، گاهی  
موتراست ، گاهی گادی ران ، -  
زمانی هم هنرمندی از هر کجای  
دنیا ، حرکات خاصش با آهنگ ها  
جان پاس است •

شاید به شکل بتوان او را -  
هنرمند گنیم ، اما او یک هنرمند است  
استعداد کافی دارد ولی اینکه

# لن و داس تان

زموږ کوربه ښاربه منځ کې و. اړخوآنزه دې څلور وخواوته د تلور اتلسو لاري د کورله مخې تيريدې دي. دې وضعې زما سر او ايلار مغرورا وهوايي وړلوږه کړه. د دې څخه په گټې اخستو ژوند موڅه ناڅه ښه شوي و. تېروته موچې د ښاربه شمالي لويه پڅې څنډې کې اوسيدل ژوند يې د وږنه وښه شوې. زما مور او ايلار به تل د کوربه ميلستون کې د ستر ځوان غوړولې و او دې مارنوم يې گڼلې و. د لري وطنوڅخه موهم څه ناڅه دوستان لرل. د کال په بيلابيلو وختونو کې به د بيلابيلو سيمو يې اوغلي راتلې. خود د وخت په تيريدو زموږ سيمه د ښار له زړو سيمو څخه شوه. او اوس اوس يې هغه پخواني برم نه لاره. له سترگو ولېده. او پرې زړه شوه. زمانه مير او ايلار بيا هم داسيمه خوښيد. خوزه که رشتيا ووایم د وږه خوښ نه و. زمانه خپله ښار د سره خوښيد. اونه مې هم په هغې کې خپل کور. ځنود وستانوښه تل راته ويل چې د داسې کوربه لرلوولې داسې يې. او ما به خواب ورکساره چې چندانې يې په دليل نه پوهېږم. زړه مې داسې ځاي غوښت چه هلته مې هرې ول څېرې نه ليداي. چالاکه خلک. ساده. خلک. احمق. هوشياران. هوشيار احمقان. کم عقل چاپلوسان. چاپلوس کم عقلان. بېرگان. د خپلو گټويزه وړان. صادقان. د رواجن رشتيا وړېکې اونور. . . . .

خپلار به تل نصيحت راته کاوه:

— وهلکه ژوند همداسې وي. ته لانه پوهېږي.

رشتيا هم زه نه پوهيدم. يوازي د ځوانې په وروستيو وختو کې د دې دغه داسراود روازه مې په مخ خلاصه شوه. خوب پرې وحشتناکه د روازه ده. او د دې د ژوند نقاشي پرده مې په مخ کې پرته ده. زه د پلاربه څېر پوهېږم. داپوهه ماته زما پوانې يوال راکړه. صادقان د رنځم.

صادق جان د پيرموز سرې و. همدغه مرموزوالې يې زما خوښيد. رشتيا ورته وايي. همدغه مرموزوالې يې وچې زه يې ورچڼ ب کسېم. ده به په هرڅه کې يوېل څه ليدل. شک نه و. کوم بل څه و. او هغه داسې وچه ده. د هرڅه له پاره ځانته تمه پرې رلوده. ښه په ځاي مفهوم. د عقل سره برابر او مناسب مفهوم و. خو په ټولسو شيانو کې د ده له نظره سيوري پرتې پېرونه لرل. د سيوري خوځيدل لويېدل. وړېدل. او مړه کيدل. د هرچا په مقابل کې يې د دې نظر څخه دفاع کولاي شوای. چاچې ورته غوښتېو سيوري پوهيدل. د سيوري د سرې بله خوا گڼله.

دې زموږ کورته چې اوس نوله نظره لويېدلی او د ښار وروسته پاتې سيمه وه. پر راته هغه زمانه پلار څوښيد. تل به يې زه په دې هلکه وډ گلم. او پښم ځل څوښه يې راته وويل:

— د ښه لېنگه سرې سره دې انو يوال ده. خداي دې څير پېښ کړه. څوک چې صادق وي هغه داسې نه وي. خوځېره دلته وه چې هغه زما پېر څوښيد. او يوې ول د پېرې اوسيدې اړېکې مو په منځ کې ټينگې شوې وي. هغه به پېرې زغره زمانه خپل خپلوانو په هلکه خپله رايه ښکاره کوله. دې موضوع پېر څوښيد راکاوه. د خپلوانو سره مې يوه غېږې کرکه پيدا شوې وي. ده به دوي ټول غندل د هر چاپې اهدا ف به يې راته سپړل. هيڅوک نه وچې د هغه اهداف ده ته ښکاره نه و.

له بله پلوه دې هم زموږ خپل خپلوانو پېرې شو. که د چاپه گوسو

# د بريالۍ چندر ليکنه



# د خورک ووزدن

دې مرموز څېر ماته پونا پېژندل شوې احساس ښکاره کړ. خوله د پېر رته ماڅه ليدل. يانې اوس لومړې مې خپلې سترگې پټې کړې وې. خو که رشتيا ورته ووايم نو سترگې مې هم خلاصې وي. له دې پورته مې څه نه ليدل. ناڅاپه مې د دې موسکا سيوري په سترگو شو.

له ځانه سره مې سوچ وکړ. د موسکا سيوري څه ښوول خوزه پرې نه پوهيدم. داسيوري غټ شو. غټ شواو غټ شو. صادق يې شاته پټ شو. خپله پټ نه شو. سيوري پټ کړ. مانور څخه ونه ليدل. يوازي د ده څېرې مې په ياد شوې چه صلی و:

(( سيوري خلک لويې سيوري خلک کوچنی کوي. سيوري خلک خورې اوس سيوري هرکا رکولاي شي. د ژوند پای د سيوري په منگولو کسې دې وکړه. شپه خپله يوسيوري دې. د ورځې هم يې سيوري نه يې. حتماً د يوه سيوري لاندې يې. او ما هم ستا وجود يوسيوري لري. هرڅه ياد سيوري لاندې دې او ما خپله نور شيان د سيوري لاندې راوړلې. ژوند همداسې تېرېږي. د سيوري لاندې شيان

ورغلاي وايي نو پټې يې ورته څنگلې وې. اوزه په دې څېرې پوهيدم څوڅه وکړم چې په دې وروستيو وختو کې مې څېرې له واکه ووتې. د ده له واکه هم ووتې.

څېر همداسې وه چې زمانه خور کوژد ن وه. ماد نور وپېلېدېه پ لسه کې صادق جان هم راغوښت. هغه هم د زړه له کسې زما بلنه ورنله او د خپل همېشې حالت سره يې راته د هو خواب راکړ. خو خواب يې ماته يوې ول ښکاره شو. موسکا يې هم وکړه. ماته د موسکا يوې ول ښکاره شوه. د ده غوندې مې د هغې شاته د يوېل شې شته والي ولېد. بهامې وويل چې زه لانه پوهېږم. د اېه يوازي يوشک او گمان وي. پلار يې د کوژد ن ټول اختيار ماته راکړي و. زه يې مشر زوي وم. هر څه مې کولاي شوای نېغه همدې دليل وچې ماد کوژد ن په شپه هغه د اصادق جان د رنځم د خپلې خورواکمن وټاکه. ده بهامې يوه ښه موسکا وکړه. منظور مې ښه شيطان موسکا ده. بهامې غوښتوې کوم چسا څه وويل. د ده د شونې وډ نقاشي پسردي يومرموز څېر ښکاره کسا وه

پېر جالب دې. پېرې معماوې په کې شته. د سيوروشاته همدغه پراته وي سيوري د نقاشي يوه پرده ده. سرې بايد د سيوروسره ښه بلکې خپله د اصلي شپانوسره سراوکارولې. بهانود سرورسه څو څو بهځې بل پ ول پرڅوږه ضروري ده. د اېرڅوږه بايد صادقانه وي. ځکه اوس خونوسيوري ټول شيان خوړلې دي. ((

د دې څېر ياد زده صادق جان په هلکه وپېرولم. خوځان مې زړ قانع کړ. هوشيارې څوښه وم. فکر مې وکړ دې يې خوښو خپل کار کړي دې. زړم هغه د موسکا سيوري له نظره لري شو. اوصادق جان ماته هم هغه صادق جان و.

پلار مې له دې چې مادي د خپلې خورا اختيار مې ټاکلې وچندان. خوښ نه و. څوکه رشتيا ورته ووايم زمانه هم په وروستيو وختو کې څرخه پيدا کړه. د انوشک و. په څرخې کې پوهه نه وي. وږمه کې وي. زه هم وپېرېدم. خوښه دې ده. که تازه رانوتل. هغو زما د هور څخه پوښتنه کړه. هغو ټول مجلس ته زمانه ويل وروسته تاييد وکړ چه جلکې هم خپل د نفس واک ده ته. صادق جان ته ورکړي و. د خور وپېرولې پتنوس راغې او په کې يوه پېره گلالي توتې هم په خور غوړول شوې وه. ټولې سترگې همدې پتنوس ته ورواړتې چې تيا څېره شوه. او هغه د چا څېره عزراييل د خوشبېوله پاره کوټه وکته. ښه شپه وروسته روښانه څېر يې وکړ.

— ښه. . . . . ترکومې چې تاته معلومه ده. . . . .

هغه د رسم سره سم څېرې وکړې. صادق جان بيا هم موسکا وکړه. موسکاي د اخل ښکاره موسکاوه. زه بيا ورته څېر شوم. د موسکا شاته نرې کې وردننه شوم. خود ه نوره موسکا څخه کړه اوماته يې موقع را نکره چې د موسکا سيوري لاندې څمووېم. هغه وحشتناک څيز چې د موسکا له ورکيد وروسته او د هغه د سيوري له پرکېه وروسته ځان ښکاره کړ. د ستې يې وپوښتم:

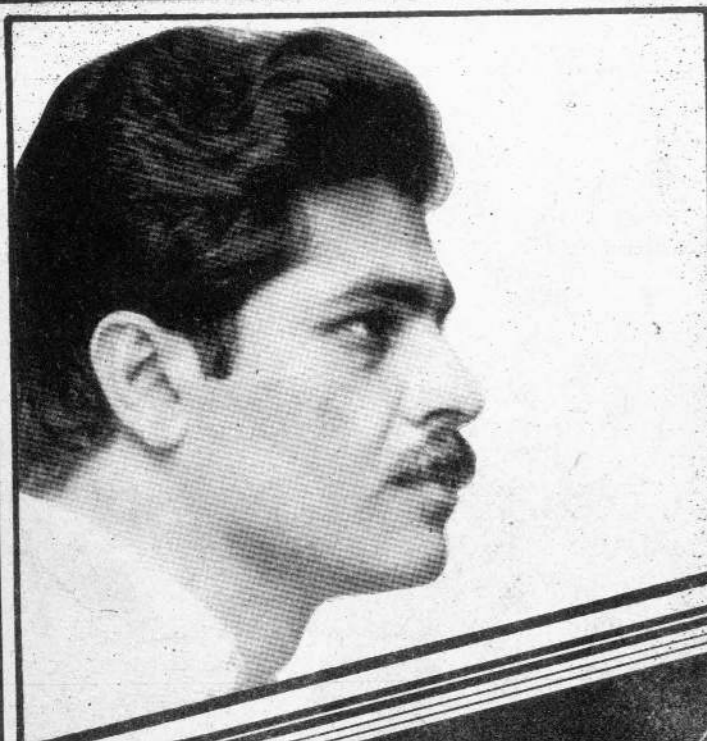
- اختيار يې زمانه دي؟
  - ما خواب ورکړ؟
  - هوستادې؟
  - زمانه دي؟
  - هوستادې؟
- د رې ځل يې دا څېره په ما بيا بيا وکړه. په پای کې يې نېغه يوه د رانه غزوېل:

نو تاسې ټول دې څېرې چې . . . . .  
 اوده دې (چې) سره يې لاس پېښه کړ. ټوله خوزه يې په توتې. . . . .  
 کې وپېچله او خپلې مخې ته يې کښوده. بهامې نو خپله څېره خلاصه کړه.

— دا جلکې ما ځان ته وکړ.

د دې سره جوخت د کوټې د خوځواوونه خلک راپورته شول. اوسه يوه شپې کې دې د پېښو لاندې پروت و. زمانه يې سستې شوې وي. په خپلې سادگي مې اوسنکې له سترگو څخه پېرې. او هماغلته ناست پاتې شوم.

ټولو خلکو او ان زمانه پلار به ما شاهدې وويله چې د اکاږه کړې ما هم له دې چې ځان مې گهکاراگانې خپل خلاصون له پاره مې هېڅ هم ونه ويل. د دې نن سبا به قاضي په ما خپل حکم صاد رکړي. نه دې معلومه چې سبا به څه وم اوچېرې به وم. — پای —



هیچ چیز نگفتی و گیسو درد لست است.  
 تارو سوزن کردی؟  
 - خیر بگوید محصل بوختون  
 - گپ مرده ما درد لشان است؟  
 میاشید.  
 - از دل هم اگر براید زیبای  
 این کم نمیشود.  
 - حالی چی بگویمت؟  
 - چیزی گفته نمیتانی.  
 - چطور نمیتانم؟  
 - خوگشکو، گپ سرعاشقی بود  
 میگویند چند سال پیش یک مامور  
 میزبان بود.  
 - شاید ازین میترسی کسه  
 ازحالا خشود ارنشوی، چطوره؟  
 سنی این گپ نیست، من

# ایوبی خنده‌ها

## پایه‌های خنده‌ها

### راهی که ایوبی باید بدوید

فاکولته رادوست داشتی، دو سال بعد که عشقت سرت بسیار زورآوری کرد فامیله زحمت داده خوا- سنگاری روان کردی، مگر جالبش این است وقتی فامیل انجسا میروند، متوجه میشوند که دختر مورد نظرت، چار سال پیش عرو- سی کرده و سه طفل دارد، چطور؟ - شما راست میگویند مگر - گپ اینست که از همین قصه خودم آگاهی ندارم، در مورد معلومات میکم و بعدا به شما میگویم.  
 - خوب، من شمارا به سرگ میگیرم که به (تو) راضی شویید، پس راست گپ چیست؟  
 - بیا از عی گپ تیرشو.  
 - والله اگر تویی اگر قلم بزیم.  
 - بلی، بلی - بلی، کسی رادوست دارم، دوست دارم - صحیح شد؟  
 - خیر ببینی، حالا بگو که کیست؟  
 - احتیاط، همینقدر بس

برعکس صورت به خشو ها بسیار احترام دارم - از ترس؟  
 - نه، به سه دلیل:  
 - اولاً، عرضشوی مادر است.  
 - و عمادری قابل احترام.  
 - دوم اینکه خشو مادر است.  
 - انهم مادر یک آدم خاص.  
 - و سوم اینکه، وقتی کسی از طرف مقابل خود توقع دارد که مادرش را احترام کند، خودش هم باید این شعامت راداشته باشد.

- یعنی احترام کردن خشو شعامت کار دارد؟  
 - اگر ندارد چرا اینقدر پشت خشو ها را گرفتی، نمیدانم خودت آینده داری یا نه؟  
 - خوب، غیر از عاشقی و طنز نویسی یگان مصروفیت عمای زور نالستیک هم دارید؟  
 - جزا شمارا زور میدهد؟  
 - انطورا (یکان) گفتی که آدم فکر میکند فعالیت عمای زور- بقیه در صفحه (۹۴)

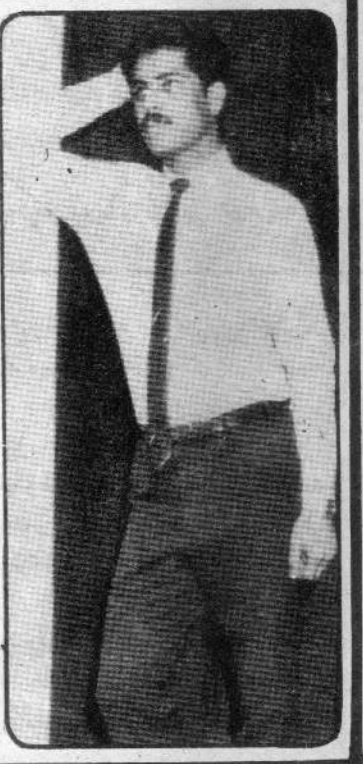
**مصاحبه با حقیر، فقیر و سراپا تقصیر**  
**ظاهر ایوبی کلانکار هر کاره**



# ایوبی خنده‌ها

محمد ظاهر ایوبی فرزند پروفسور محمد نادر ایوبی ۲۴ سال قبل در قندهار (نوده) ولایت فراه زاده شده است. تحصیلات متوسط خود را در لیسسه عمر شهبه و تحصیلات عالی خود را در پوهنسی طب معالجی انستیتوت طب کابل دنبال می نماید. وی در بخش های فرهنگي مکتب و پوهنتون همکاری داشته و طوریکه اطلاع دارد به حیطه ژورنالیست و طنز نویسی با مطبوعات نیز همکاری دارد. طنزها و نوشته های او حاکی از استعداد درخشانی است که باید به آن امید های فراوانی داشت. به قاضای علاقتندانش باری صاحب بی انجام داده ام که البته بسیار صمیمانه و شوخی آمیز است. مصاحبه از صد:

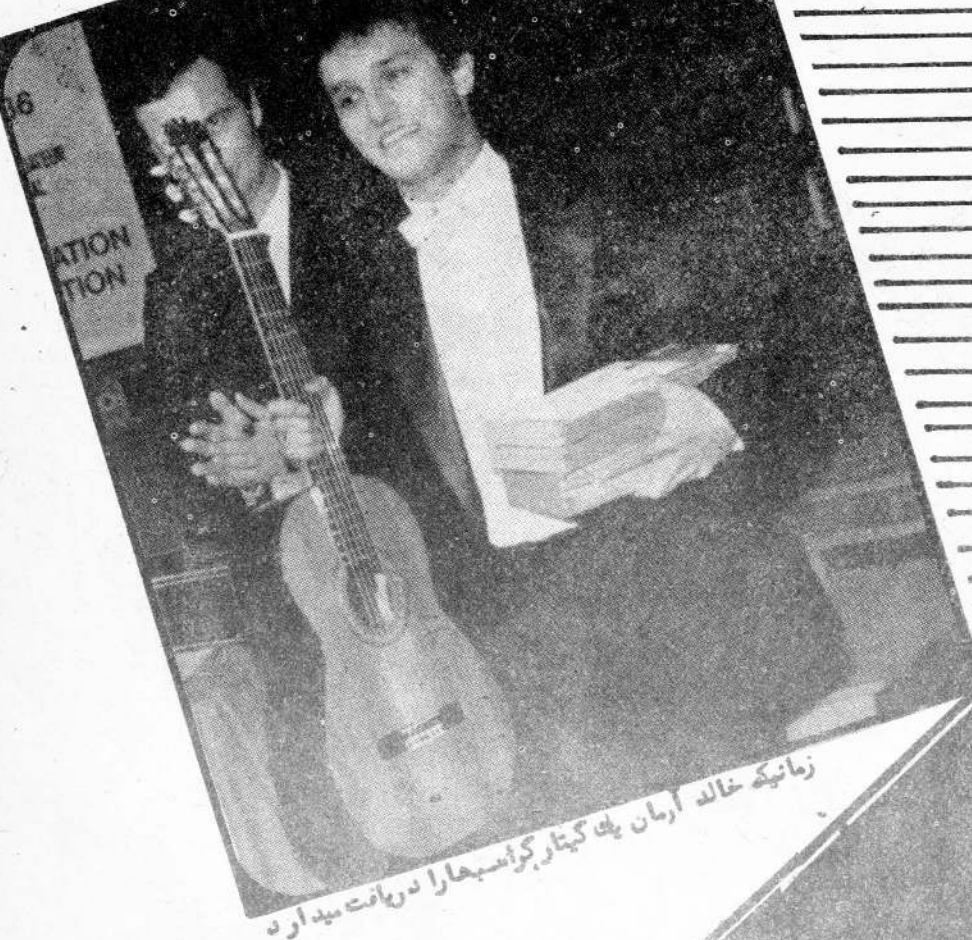
سرو صورت تان زخمی و افکار معلوم میشود، آیا لست خورده اید؟  
 - نخیر از مورتولی بس افتاده ام.  
 - پس ملی بس با سخ طنز هایتان راداده است؟  
 - فکر میکنم هنوز دلش پسخ نشده.  
 - عمواره علاقتندان تان از ما می پرسند که ظاهر ایوبی مثل طنزهای خود آدم بر نشاط و خندان است یا برعکس، و دیگر این که ایماچاق استند یا لاغر؟ خودتان واقعیست را می گویند یا اینکه ما افشاکنم؟  
 - یک گپ، چاتی ولاغری دیگر چی رازی است که میسر میترسانید، افشایش کنید.  
 - سر و صورت تان زخمی و افکار معلوم میشود، آیا لست خورده اید؟  
 - نخیر از مورتولی بس افتاده ام.  
 - پس ملی بس با سخ طنز هایتان راداده است؟  
 - فکر میکنم هنوز دلش پسخ نشده.  
 - عمواره علاقتندان تان از ما می پرسند که ظاهر ایوبی مثل طنزهای خود آدم بر نشاط و خندان است یا برعکس، و دیگر این که ایماچاق استند یا لاغر؟ خودتان واقعیست را می گویند یا اینکه ما افشاکنم؟  
 - یک گپ، چاتی ولاغری دیگر چی رازی است که میسر میترسانید، افشایش کنید.  
 - سر و صورت تان زخمی و افکار معلوم میشود، آیا لست خورده اید؟  
 - نخیر از مورتولی بس افتاده ام.  
 - پس ملی بس با سخ طنز هایتان راداده است؟  
 - فکر میکنم هنوز دلش پسخ نشده.  
 - عمواره علاقتندان تان از ما می پرسند که ظاهر ایوبی مثل طنزهای خود آدم بر نشاط و خندان است یا برعکس، و دیگر این که ایماچاق استند یا لاغر؟ خودتان واقعیست را می گویند یا اینکه ما افشاکنم؟  
 - یک گپ، چاتی ولاغری دیگر چی رازی است که میسر میترسانید، افشایش کنید.  
 - سر و صورت تان زخمی و افکار معلوم میشود، آیا لست خورده اید؟  
 - نخیر از مورتولی بس افتاده ام.  
 - پس ملی بس با سخ طنز هایتان راداده است؟  
 - فکر میکنم هنوز دلش پسخ نشده.  
 - عمواره علاقتندان تان از ما می پرسند که ظاهر ایوبی مثل طنزهای خود آدم بر نشاط و خندان است یا برعکس، و دیگر این که ایماچاق استند یا لاغر؟ خودتان واقعیست را می گویند یا اینکه ما افشاکنم؟  
 - یک گپ، چاتی ولاغری دیگر چی رازی است که میسر میترسانید، افشایش کنید.



Paris  
d'un premier  
KHALID ARMAN

**PROGRAMME**  
LUIGI LEGNANI  
Introduzione, tema, variazioni e finale  
MAURO GIULIANI  
Gran Sonata Eroica Op. 150  
JEAN-SEBASTIEN BACH  
Sonate n° 1 pour violon seul en Sol mineur  
Adagio  
Siciliana  
Presto

**BIOGRAPHIE**  
KHALID ARMAN est né à KABOUL. Il commença à y étudier la guitare à l'âge de 16 ans, il obtint le 1er prix du Concours International de Guitare classique européenne. En 1984, il fut finaliste au CONCOURS INTERNATIONAL de KUTINA HORA (Tchécoslovaquie). En 1986, à l'âge de 21 ans, il a obtenu le 1er prix du CONCOURS INTERNATIONAL DE RADIO-FRANCE. A ce prix s'attache un Récital offert par les RENCOTRES INTERNATIONALES de la GUITARE de la Ville de TARBES, ainsi que la remise de l'instrument primé au CONCOURS INTERNATIONAL des MAITRES GUITARIERS et acquis par l'Association pour les RENCOTRES de la GUITARE de TARBES qui l'offre à Radio France.



زمانیکه خالد ارمان یک گیتار گرامسبهارا در قامت میدارد

جمله نغمه‌سوزی که در مورد زندگی و زندگی کسرت خالد ارمان می‌نویسد

# وقتی که انگشتانش بر تارهای گیتار می‌لغزد



محمد حسین ارمان : من به پسر نوشتام . نروتن باش روطن شی غمخود را فراموش مکن

- فعلا من در لیسه موزیک به سمت آموزگار تئوری موسیقی و گیتار می‌باشم .  
- شما از لیسه موزیک نام بردید . لطفا در این زمینه معلومات ارا به کنید ؟  
- این لیسه یگانه مرکز تدریس موسیقی در افغانستان می‌باشد البته برای من بسیار تاسف اور است که در یک کشور فقط یک مکتب برای آموختن موزیک موجود باشد و بازم تاسف اور است که یگانه مرکز هم بالاتر و وسایل ضروری مجهز نیست . تعمیران خیلی کهنه شده است . خلاصه بسا مشکلات زیاد رو بروا منم مثلا الای موسیقی ما خیلی کم میباشد که اکتشافی ناکردن را - نیکه . من بته در صفحه ۱۸۰

ایا خالد ارمان به گفتگوی با محمد حسرت توانای کشور

کشور بازمی‌گردد بی منت ارمان گیتاریست

انگستان او وقتي برتارهاي گيتاري لغزند ، د پگ انجا تماچاند تاروتکه هاي چوب نه پل يك د نپاي از رازها و قصه ها است که صد ا ميشوند و بال مي گزند . راستي اين دست چه پرمه است ، دست استاد ، دست تواناست . ارمان در چند دهه اخير يك نام بسزورگ در موسيقي کشور بوده و هنوز سلسله اين نام در تاروي بود موسيقي ما و اگر کيتر گوييم در موسيقي گيتار در سطح جهاني ادايه دارد و پسرش خالد ارمان در هر کشوري از جهان حاصل اين نام است و حاصل بسک استمداد بي نظير برد رخشي .  
محمد حسين ارمان ، آرام و خوش برخورد است . شپته ود ليسته موسيقي است . روزهاي زيادي مي گذرد که در نظرد اشتم با ارمان صحبت هاي داشته باشم و خوشبختانه اين موقع مهسر شد و استمداد که بي تکلف و مهربان است صحبت را آغاز نمود .

صاحبه : از منوه باختری

# کویچه جان پیر

## قصه یک عشق، قصه یک درد، قصه یک زنده گی

بود، از تروخیلی مهربان یادگشت بود، بیاد دارم آنروزهای زا که من بناحق بهانه میگویم و فقط خواست مراد خواست. تهر میگردم، به خانه میروم و او نیز به تهر میاید. دیگر همایی نمیشد، صبح وقت باز می آمد و مراد میگرد. منم میروم و او میباید، باز تهر نمی.

ما بزرگتر میشدیم، نه با لحن تهر میشدیم، تا آنکه قصه های خوش من پایان رسید. خنده هایم به گریه تبدیل شد و زار زار بومزار آرزوها میگویم، آنوقت شروع زندگیم بود. همانطوریکه جوان میشدم، درخت - زندگیم شاخ بوگ می کشید، هر سال این درخت سبز تر میشد و خزان نمی داشت.

آنروز بعد از چند روزی او را می دیدم و خیلی او بر سرم تهر بود، نه تهر بلکه تهر بود. لباس نهایی صاف بتن داشت، موهایی سیاه و میبانش به نهایی اوی انزود، او را هرگز بداندن کونه حرف ها نگفته بود، خیلی متمجب به او میگویم، اما تندی حرف میزد، چشمانم نهایی های او را حساب میکرد، او یکبارگی خاموش شده بود طرفم نگاه کرد.



این قصه سرگذشت واقعی نویسنده ان - ن - است که گویا خودی به دفتر همایون آمده و این سرگذشت را به او یادگذاشته است.

ایاد و چشم من گره خورد، یک راز، یک قصه آغاز شد. قصه قصه های من، او گفتم: چرا حرف نمیزنی؟ یا لبخندی گفتم: بخاطریک توهینیکه اینگونه تهر شده بودی.  
گفتم: حالا که تهر، چه کار میکنی؟  
گفتم: هیچ، فقط این پس تهرت را میبرد دارم.  
با خنده می گفت: منوقت [ ] یک خاموشی میان ما ره گشود، هر دو ایستادیم، خاموشی صدای دل های ما پرازها هو بود، اونوقت ایستاده بودیم منم ایستاده بودم، ولی هر دو فام یک سفر بسوی کعبه دل بودیم. یک سفر پراز خطر، پراز تشنگی و فراز... روزها گرمتر میشد، هوا گرم میشد، وزین کویچه ما نفس گرم میکشید. من و او همدیگر راه میرویم همیشه همدیگریم او خانه ما میآمد و من به خانه ایشان میرفتم، هیچگاه فراموش نمیکنم. در امتحانات چارونیم ما با هم کنار می کردیم گفتم بود که اگر بدرجه اعلی (اول، دوم و سوم) موفق شدم، بهترین تهره برایم خواهد داد. همیشه درسهایم را از او میبریدم، چونکه بهترین زبان اوستی

# از میانم خواست

## قصه یک عشق، قصه یک درد، قصه یک زنده گی

تهدیدم. ما همزمان هم بودیم. و همرازم گفتم تا آنکه امتحانات پایان رسید خلی قصه میخوردم اگر من چهارم ششم شوم، تهره نخواهم گرفت. و اگر اول و دوم و سوم شوم، تهره اویچه خواهد بود؟ یک کتابچه قبول، یک قلم بایک یک؟

امتحانات سپری شدند در صفت هفتم یکی از لیسهای شهر بودم، مصنفانم شاگردان لایقی بودند، که بدرجه اعلی کامیاب شدن خیلی مشکل بود. روزی اعلان نتایج، صبح وقت قران پاک را میبوسیدم راهی مکتب شدم، در تمام راه دعا میکردم که بدرجه اعلی کامیاب شوم، به زیارتی که نزدیک خانه بود، رفتم و دم صبا کردم. آنوقت در خیال خود اندیشیدم که پارچه - امتحاناتم را که بدرجه اعلی است، برایم میدم و منی گفتم همین حالا تهره ام برده. فقط همین حالا... لبخندی بروی لبهام نشست، ندانستم چه شد، یک برگ شادید موتور بعد از آن به ذهن افتیدم.

وقتی بهوش آمدم، خودم را در بستر یافتیم، اتساق بیگانه بود، خواستیم برخیزیم تا ببینیم که در کجاییم، اما هستی، فقط دخترما [ ]

فامش یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم. نوس پرسید: داکتر صاحب از خود فامش میگویند داکتر گفتم: او تا نبودن، یکی پرسید: از مادرش؟ مادرش هم نیست. وسوسه وجودم را استیلا کرد. منکه خودم را قیلا معاینه نموده بودم. ( ) بود. میدانستم خون گیاهی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فامم چطور؟

هرباری که او می پرسیدم می آمد سوال میپرسش میکردم بگر همه سوالها بی جواب میماند. او هم خاموش می ماند به فکر میرفت.

شفاخانه برایم یک فم بسیار آورد. فم بزرگی، صادر بودم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و بخانه رفتم. مرایبیکانه کی نرا گفتم بود، کوچه مایک سکوت بیگانه داشت، خانه برایم سرای بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن، از پدر و مادرم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خون منم با خون شما یکی نیست؟ پدرم شمرده، شمرده گفتم: دخترم، تو دخترما هستی، فقط دخترما [ ]

اما این صدا صدای یک پدر نبود، این صدا همگانه بود، پدرم مردی بود که همیشه آرام ولی خیلی سفت تهر بود با کسی حرف نمیزد. وظیفه اش دینی از - ولایات بود، در کارهای وظیفه اش استاد همه بود ولی مزاج پدری نداشت با من میبرد و خاتمش هیچ گاهی با خنده و مزاج صحبت نکرده بود.  
مادرم آهی کشید، این آه، گره راز را گشود، او همسراه با اشک گفتم: دخترم تو مثل همه بدنیا آمدی، پیش از اینکه بدنیا بیایی روی یک ساله کوچکی خانوادگی بدرت مادرت را طلاق داد. تو بعد از طلاق بدنیا آمدی، حین ولادت مادرت وفات نمود و تهره برای من، که خواهرش بودم سیرد. بتواسی گذاشتم و ترا فرزند خود خواندیم، تهره مکتب رفتی و آهسته، آهسته کلان شدی، و حالا تو هم اولاد ما هستی. تهره دوست دارم.

بیادم آمد که یک روزی که من از پنج سال پیش نداشتیم دم دروازه خانه آرام نشسته بودم که ما ملیم آمدیم همگانه مرادید، به آغوش گرفت. اشک از چشمم سرانبر شد چه من گفتم: آگه. تو ما در جد داشتی، ایطور دم دروازه میبشستی. او تهره میگرد که حرف های او در من اثری ننگدارد و من نمدانم، امروز دانستم، امروز اثران در دما ملیم با دردهای من یکجا شد.

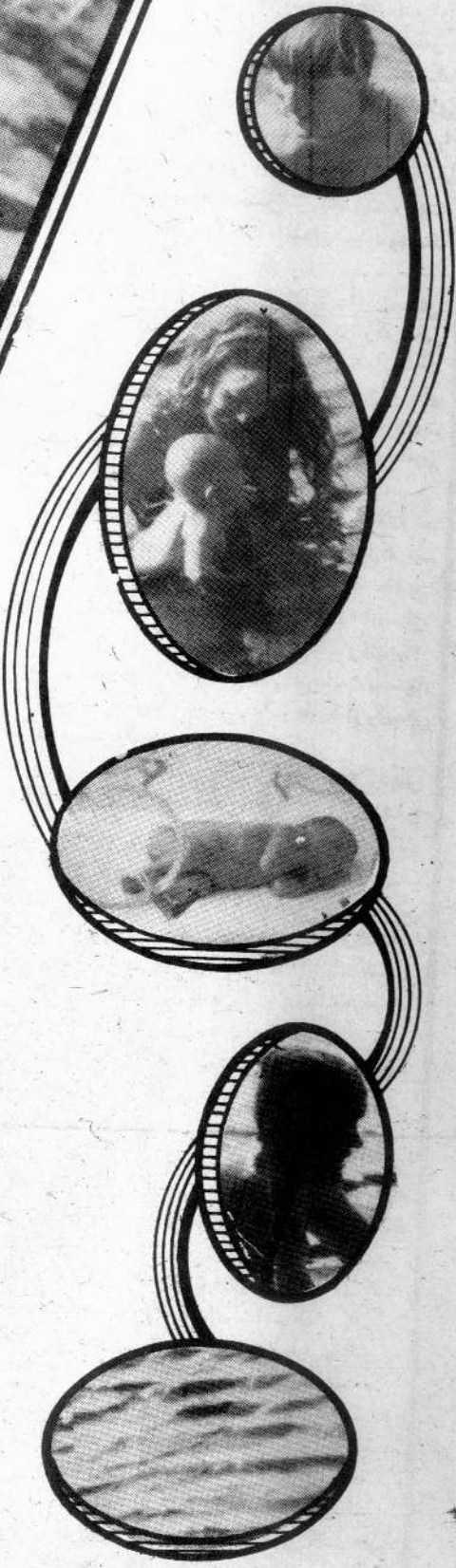
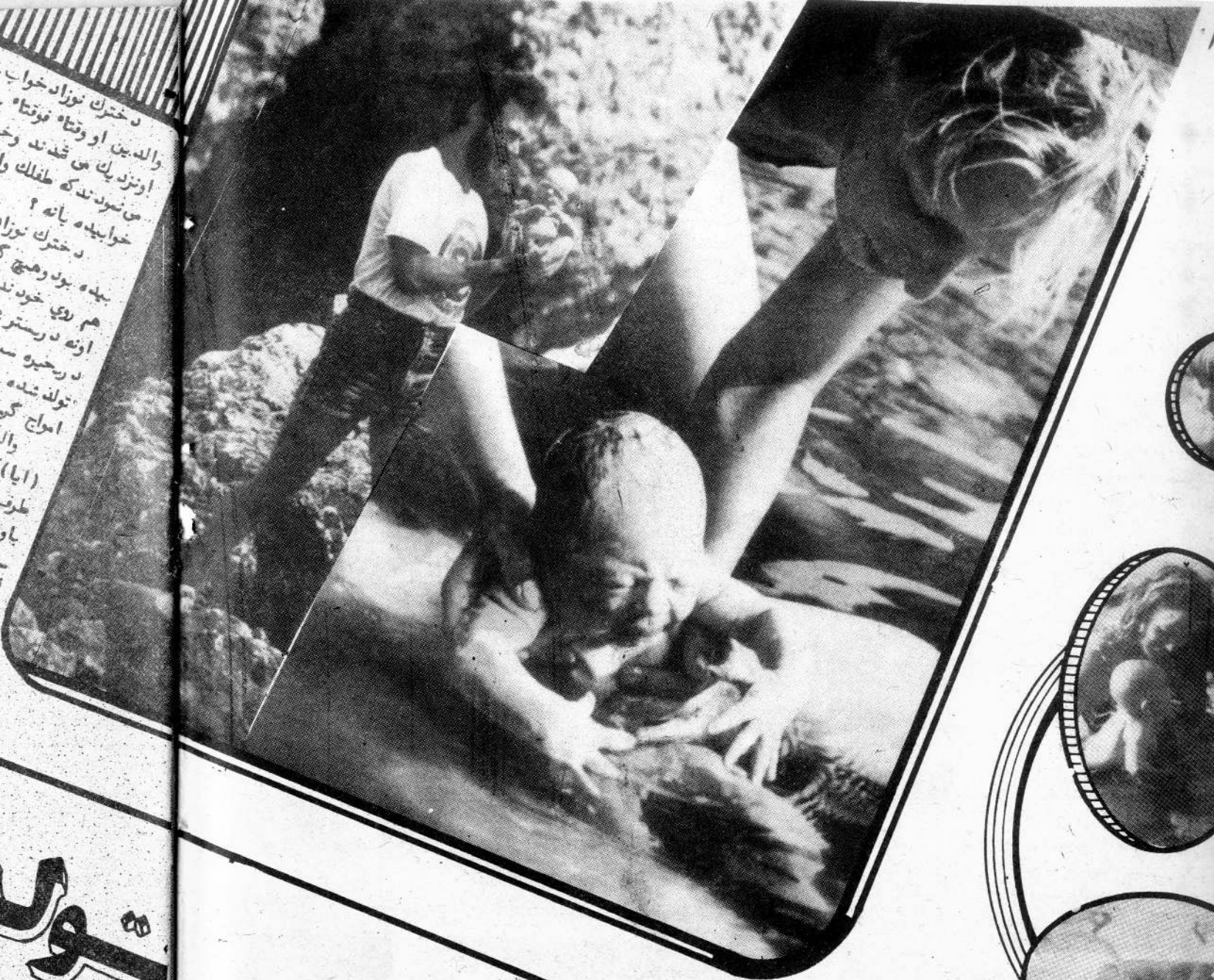
آری [ ] بیادم آمد که یک خاله ام در حین ولادت - فوت نموده، مزارش در محوطه دور زیارت بود که نزدیک مطه. ما قرار داشتیم اخواه ام نی، بلکه مادرم بود، بارهای تفاوت از مزارش گذشته بودم. از مزار مادرم غمخیزم ام، مادرم شهیدم و مادر پاک و نازنینم. عکس از اباها هم فرسوده گی اش در خانه. ما نگهداری شده بودم برداشتم مادر جان گفتم و کویستم صورت نازنینش را میبوسیدم.

روزی (( او )) آمد، در حلهی مراد قیالب کرد پدر را با زکرم، به داخل حلهی گردید. مزار او را میبوسیدم دیده پرسید: چرا؟ مرض هستی؟ ساکت مانسدم برایم گفتم: تو دوم نمره کامیاب شده ای، تهره یک باشد، آنهم از توهینم توقع را داشتم بطرفش نگفتم، این کامیابی هیچ خوش نیامد، این درجه به وجد نیامدم از او پرسیدم: ما کامیاب شدیم؟ به آواز بلند گفتم: دوم نمره، اینه ما پارچه یکی، شما دختر همسایه همورزده خانه تان آورد.

با خستگی تمام پارچه را گرفتم، یک ورق سپید با چند کلمه سیاه چیزی با ارزش نبود، به او که خیلی خوشحال بود نگفتم. او هم بمن خیره شده بود. - اشک چشمانم را بر ساخت، سر روی زانو گذاشتم و زار زار گفتم. او که از تمام قصه خبر داشت چیزی نگفت لظفه بی گناشت تا بگویم. شاید او هم گریسته باشد یکبار دستی این موهاییم به نوازش پرداخت. بلسی دست (( او )) بود. با بغضی که گلش را گرفته بود گفتم: بخن بزم سرقبر... نتوانست اسم مادرم را بنهان بیاورد و منم دانستم مادرم را میگوید. هر دو ما این قبر ما در من تشمتیم. آن قبر، رنگ دیگری داشت، حتی بوی دیگری. مرا مثل یک مادر خود میخواند.

ای گلش آن آغوش یکبار باز شد و مراد آغوش میفشرد. با خود در دل میگفتم: مادر... تو... را... دست دارم با آنکه ترانیدیدم، تراد در خیال دارم مادر... اشک چشمانم را نوازش داد و روی گونه هایم بقیه در صفحه (۶۱)

بقیه در صفحه (۶۱)



# فقدن کودکی و آب

## تولد

فرجه از: هارون

والدین او وقتا فوتتا به سرد  
 او نزدیک من شدند و خود را مطمئن  
 خوابیده یانه؟  
 دخترک نوزاد واقعا خواب  
 همه روی خود ندانست، از سر  
 اونه در دستر شفاخانه بلگه  
 در حیوه سیاه (در بیس آب)  
 تولد شده بود. سرتاپای او را  
 امواج گرم در برداشت  
 والدین دخترک که اسحق را  
 (ایا) گذاشته بودند به نوبت  
 طرف او نزدیک می شدند و مشکل  
 باورشان می آمد که فقط چند  
 ساعت قبل طفل آنها در بیس  
 آب تولد کرده بود.  
 چندی بعد طفلک پیدا شده  
 و خانواده باکی با نسکی، کاتیا  
 مادر او را در ولاد پسر بدو و دختر  
 نوزاد آنها (ایا) به اولیسن  
 گردن شناوری در حیوه سیاه  
 پرده اختفد.  
 با وجود آنکه چنین مناظری  
 راسی توان در هر ساحل بدو ولی  
 مشکل است امروز به آن اسام  
 معجزه داد.  
 زایش نوزاد در بحر باد ر آب  
 روز بروز مریخ می گردد، جهان  
 چنین تولدات در کشورهای  
 شوروی، فرانسه، ایالات متحده  
 آمریکا و جزایر اسکانه بهیوا روز  
 به روز از یاد می باید.  
 به روز از یاد می باید.  
 بحر زیاد رقیب منزل در اتحاده  
 شوروی نیت گردیده. جالب اینکه  
 نه تعایك واقعه مرگ مسادر  
 ویا نوزاد دیده نشده، بلکه کد ام  
 موایب ناگوار بعد از زایمان  
 دیده نشده است. تولد سالم  
 این اطفال، درست بودن فرضیه  
 ادوکتور ریگود چارکوفسکی را  
 به اثبات رسانده. برصوت ۲۰  
 سال قبل فرضیه تولد طفل در آب  
 راتدوین نوده بود.  
 تولد  
 ماد طفل تسهیلات زیادی را در  
 برادر که از آنجمله جلوگیری  
 از زخم شدن و درن های سخت  
 در انتهای زایمان می باشد. تولد  
 در آب برای خود نوزاد هم آسانتر  
 و طبیعی است، زیرا طفل در دو  
 زنده گی خود در بطن مادر در

بین مایعات قرار ارد و زمانی که  
 او در آب بد نیامی آید، تغییر نسبتا  
 کسی را متحمل می گردن.  
 هنوز هم محققین علم طب راجع  
 به این نس در اندک نوزاد در  
 لحظات نخستین زندگی خورد  
 چه چیزی را احساس می نماید.  
 ولی این کاملا واضح است  
 که بعد از ترک بودن بطن مادر  
 نوزاد ضربه قوی که ناشی از متحمل می گردن  
 جان به زمین است متحمل می گردن  
 در این اتنا نوزاد ۳-۴ مرتبه  
 بیشتره اکسیجن ضرورت پیدا  
 می نماید. انرژی که طفل در بطن  
 مادر خیره نموده، جهت احسا ده  
 بالانس و خوارت در مقابل نیروی  
 بی رمده. توازن از طرف دیگر  
 که او را محول مایع به ماحول  
 (بخشک) مشکلات را در زمینه  
 تطابق او را گنیم نوزاد به جهان  
 می آورد.  
 در رساله های آخر ر نتیجه  
 تحقیقات که در این زمینه صورت  
 گرفته، بدون چون و چرا ثابت  
 شده که چگونگی نخستین روزها  
 وحقی اولین در شکل روانی او را  
 انسان در شکل روانی او را  
 رابطه میان حالت تولد طفل  
 (فشار فیزیکی که نوزاد در انتهای  
 تولد توسط سر خود متحمل  
 می گردد) و امراض روانی بعدی را  
 که در آینده ممکن است هائیکه  
 حاصل شود، به اثبات رسانیده.  
 انسد.  
 تولد طفل در آب در واقعیت  
 امر که او طفل از ماحول طبیعی  
 مایع که در رحم مادر او را احاطه  
 نموده بود، به ماحول مشابه مایع  
 از حالت بی وزنی به حالت  
 بی وزنی کده راب بیان می آید، میباشد  
 همچنان در شرایط مذکور برای  
 نوزاد لزوم مصرف انرژی جهت  
 رفع نیروی جاذبه زمین حس  
 نمی گردد. چنین شرایطی تسر  
 نوزاد ۳-۴ مرتبه اقتصادی تر  
 تمام می گردن، واضح است در  
 صورتی که نوزاد انرژی مذکور  
 شده در بطن مادر را در انتهای  
 تولد کمتر مصرف نماید، انرژی مذکور  
 در رشد بعدی او تا به ثیر قابل  
 ملاحظه خواهد داشت. اطفال  
 تولد شده در آب دارای عضلات

توی تریونه و اولین حرکات راجع  
 مهارت خاص تنظیم می نمایند  
 جنین اطفال زود تر از همسان  
 خود می نشینند، زود تر ایستاده  
 می شوند و راه رفتن آسانی نمایند  
 ناگفته نماند که در آب بازی جوو  
 ندارند. بعد از چهار ساعت تولد  
 خود آنها مانند (ایا) بالای آب  
 خود را گرفته می توانند و بعد از چند  
 ماه میتوانند زیاد از یک کیلو متر  
 شنا نمایند.  
 با گذشت زمان فرضیه  
 چارکوفسکی ثابت گردید. او میگفت  
 اطفال لا شناور را سالم تر و مطمئن تر  
 از دیگران باری آینده آنها کمتر  
 مرض می شوند. آسانتر تغییرات  
 حواری را متحمل میگردند و بطور  
 معمول می توان گفت آنها کمتر سرج  
 وید خلقی می نمایند. در صورت  
 مرضی تد اوی آنها خیلی مختصر  
 می باشد و هیارت از حجام با آب گرم  
 و سرد با سازه عضلات و در صورت  
 وخیم آن بانوشانیدن جوشانده  
 گیاهان طبی مرض آنها برطرف  
 می شود.  
 مشکل معم دیگره اکثر  
 زائیدن را در شرایط هادی در شوار  
 می نماید. مهارت از بزرگی سر  
 طفل می باشد، اگر سر طفل کلان  
 باشد برای او تولد شدن مشکل  
 است. فشار که بالای سر طفل  
 در انتهای تولد وارد می گردن،  
 میتواند باعث سرخوردگی روانی او  
 سر نوزاد گردد و در شکل معنیده  
 تا نیروی وارد نماید. معنیده  
 چارکوفسکی در نتیجه آمادگی  
 قبلی زن حامله توسط  
 تعویبات مختلف بشمول  
 اب بازی، عضلات لگن  
 خاصه و بیشتر خصلت  
 (الاستیکی) مسی  
 بخشد و تولد نوزاد را  
 با سوزنک سهل تر  
 می نماید.  
 اگر از تمام این  
 تسهیلات  
 گذریم  
 و بنگالعه  
 ایسن  
 بقیه در  
 صفحه  
 (۹۷)

توی تریونه و اولین حرکات راجع  
 مهارت خاص تنظیم می نمایند  
 جنین اطفال زود تر از همسان  
 خود می نشینند، زود تر ایستاده  
 می شوند و راه رفتن آسانی نمایند  
 ناگفته نماند که در آب بازی جوو  
 ندارند. بعد از چهار ساعت تولد  
 خود آنها مانند (ایا) بالای آب  
 خود را گرفته می توانند و بعد از چند  
 ماه میتوانند زیاد از یک کیلو متر  
 شنا نمایند.  
 با گذشت زمان فرضیه  
 چارکوفسکی ثابت گردید. او میگفت  
 اطفال لا شناور را سالم تر و مطمئن تر  
 از دیگران باری آینده آنها کمتر  
 مرض می شوند. آسانتر تغییرات  
 حواری را متحمل میگردند و بطور  
 معمول می توان گفت آنها کمتر سرج  
 وید خلقی می نمایند. در صورت  
 مرضی تد اوی آنها خیلی مختصر  
 می باشد و هیارت از حجام با آب گرم  
 و سرد با سازه عضلات و در صورت  
 وخیم آن بانوشانیدن جوشانده  
 گیاهان طبی مرض آنها برطرف  
 می شود.  
 مشکل معم دیگره اکثر  
 زائیدن را در شرایط هادی در شوار  
 می نماید. مهارت از بزرگی سر  
 طفل می باشد، اگر سر طفل کلان  
 باشد برای او تولد شدن مشکل  
 است. فشار که بالای سر طفل  
 در انتهای تولد وارد می گردن،  
 میتواند باعث سرخوردگی روانی او  
 سر نوزاد گردد و در شکل معنیده  
 تا نیروی وارد نماید. معنیده  
 چارکوفسکی در نتیجه آمادگی  
 قبلی زن حامله توسط  
 تعویبات مختلف بشمول  
 اب بازی، عضلات لگن  
 خاصه و بیشتر خصلت  
 (الاستیکی) مسی  
 بخشد و تولد نوزاد را  
 با سوزنک سهل تر  
 می نماید.  
 اگر از تمام این  
 تسهیلات  
 گذریم  
 و بنگالعه  
 ایسن  
 بقیه در  
 صفحه  
 (۹۷)

توی تریونه و اولین حرکات راجع  
 مهارت خاص تنظیم می نمایند  
 جنین اطفال زود تر از همسان  
 خود می نشینند، زود تر ایستاده  
 می شوند و راه رفتن آسانی نمایند  
 ناگفته نماند که در آب بازی جوو  
 ندارند. بعد از چهار ساعت تولد  
 خود آنها مانند (ایا) بالای آب  
 خود را گرفته می توانند و بعد از چند  
 ماه میتوانند زیاد از یک کیلو متر  
 شنا نمایند.  
 با گذشت زمان فرضیه  
 چارکوفسکی ثابت گردید. او میگفت  
 اطفال لا شناور را سالم تر و مطمئن تر  
 از دیگران باری آینده آنها کمتر  
 مرض می شوند. آسانتر تغییرات  
 حواری را متحمل میگردند و بطور  
 معمول می توان گفت آنها کمتر سرج  
 وید خلقی می نمایند. در صورت  
 مرضی تد اوی آنها خیلی مختصر  
 می باشد و هیارت از حجام با آب گرم  
 و سرد با سازه عضلات و در صورت  
 وخیم آن بانوشانیدن جوشانده  
 گیاهان طبی مرض آنها برطرف  
 می شود.  
 مشکل معم دیگره اکثر  
 زائیدن را در شرایط هادی در شوار  
 می نماید. مهارت از بزرگی سر  
 طفل می باشد، اگر سر طفل کلان  
 باشد برای او تولد شدن مشکل  
 است. فشار که بالای سر طفل  
 در انتهای تولد وارد می گردن،  
 میتواند باعث سرخوردگی روانی او  
 سر نوزاد گردد و در شکل معنیده  
 تا نیروی وارد نماید. معنیده  
 چارکوفسکی در نتیجه آمادگی  
 قبلی زن حامله توسط  
 تعویبات مختلف بشمول  
 اب بازی، عضلات لگن  
 خاصه و بیشتر خصلت  
 (الاستیکی) مسی  
 بخشد و تولد نوزاد را  
 با سوزنک سهل تر  
 می نماید.  
 اگر از تمام این  
 تسهیلات  
 گذریم  
 و بنگالعه  
 ایسن  
 بقیه در  
 صفحه  
 (۹۷)

# په نا آشناووکی آشنا!

## نیتو، شاعر، طبیب او

### سیاستمدار

په بیاجوړ ولوکې چې د ۱۹۶۱ کال د باخون په نتیجه کې په وحشیا نه لول بېدل شوي و. فعاله او هراړخیزه ونډه واخستله. کله چې د برتګال فاشیستې ضد انقلاب د ((سالازار- کانتانو)) استبداد یې رژیم نسکورې (امپلا) چې نیتو یې رهبري کوله یواځې ملي سازمان و. چې په انګولا کې یې یخې او کلکې نظام او سیاسي سټې د رلودې او همدارنګه چې وی کولای شول د آزادې انګولا د سیاسي قدرت واګې په لاس کې ونیسې او رهبري یې کړې انټونيو اګوستینونیتو همغسې چې د سیاست په لور کې یو مشهور شخصیت و. د افریقا د شمراو په ځانګړي ډول د مبارز او انقلابي شعر په آسان کې لکه ځلانده ستوري اوس هم ځانګړي اوښه راتلونکي کې به هم وپلزي او د ((توري افریقا)) استعمار وهلی او استبداد بېلې ګوتونه بېه زبا کسري.

د نیتو مشهور نوم مشهور مجموعه ((سیخې هیله)) نومېږي چې د نړۍ په لویو ژبو ول شويده. هغه په ۱۹۷۰ کال کې د اسیا- افریقا د لیکوالو د انجمن ادبسي جایزه وګټله. نیتو افریقا د شمزې دې او شعري د هنر ټولنې افریقایي په زړه کې ځای لري. هغه په ویل د افریقا د خلکو لپاره ټولنې له حماسې شعره پرته بل څه ندي. دغه (تور) شعرونه چې د هغه تن یې لک کړي د متروکوډ پښو یوه نډې چې سخت او سار ه د هغه په تن پورې نښتي دي. . . . .

د نیتو شعر لکه د افریقا پراخه اوتوده خاوره، پراخ او تود دي. بقیه د صفحه (۱۷)

په فعالیت پیل وکړ. په ۱۹۵۵ کال کې د دویم ځل لپاره زنداني شو. اوس نو نیتو پوره نړیوال شهرت پیدا کړی و. شعرونه او لیکې یې د برتګال له پولو څخه وتلي وي او دي یې د اروپا په بیلا بیلو هیوادونو کې د یو شمېر شاعرانو او آزادي غوښتونکي سیاسي شخصیت په حیث خلکو ته پیژندلې و. له همدې کبله و چې په ۱۹۵۷ کال کې ژان پل- سارتر، لوی اراګون، سیمون- د بووار، نیکولا کپلن، د یو ګورپورا او ځینو نورو سترو او مشهورو ادبی او فرهنگي شخصیتو د دده لپاره د آزادې غوښتن لیک لاسلیک کړ. نیتو په ۱۹۵۸ کال کې د طبیب په سند لاس ته راوړ او د ۱۹۵۹ کال په وروستیو وختونو کې خپل موزی هیواد انګولته ولاړ. او په طبابت بوخت شو. هغه د طبابت ترڅنګ د ((امپلا)) یا ((انګولان)) خلکو آزادي پخپل ځینو څېړنې کې رهبري چې په ۱۹۵۶ کې په یوې شوي و. په غاړه واخړسته. هغه نو اوس هم اویزې شاعر و. هم یوه طبیب او هم زور سیاستمدار.

نیتو د ۱۹۶۰ کال د جون په میاشت کې د ریم ځل لپاره د ((د مافه سېزا)) په یوه ټاپو کې د زندان د وسپنیزو میلو ترنښا کېدل شو. د اهل خلکو د دده په پلوي اعتراضیه غونډې وکړې او د دده د آزادې غوښتنه یې وکړه.

د ۱۹۶۱ کال د اکتوبر په میاشت کې د برتګال یوه زندان ته ولیدل ډول شواو په ۱۹۶۲ کال د نړیوال فشار په نتیجه کې آزاد شو. خوله برتګال څخه د وتلو اجازه یې نه د رلوده. ملګروې هغه لکه برتګال څخه وتښت او د ۱۹۶۲ کال د جولای په میاشت کې کینشاس ته لاړ او هلته یې د ((امپلا))

هغه وخت چې برتګالی استعمار د انګولا خاوره په ونښو لړ لړ و. او په هغه شیبه کې چې د آزادې لمر لیدلې و او د آسمان لمنه د سره شفق په انعکاس کې لکه د وینو د سمند رغوندي ښکاریده. هغه، یعنی ((اګوستینونیتو)) د کاکیکان په کلی کې وزیږید. د ۱۹۲۲ کال د سپتمبر (۱۷) بلاری د عیسوي مذهبه د پروتستان د څانګې کشی و. او لکه د مورغوندي یې د ښوونکي دنده درلوده.

نیتو خپلې لومړنې اوښانې زده کړې په ((لواندا)) کې سر ته ورسولې او په یوه روغتون کې یې په کار پیل وکړ. د یوه هیواد پال او آزادي د وست شاعر په حیث یې د شهرت او افتخار ستوري د روانې عیسوي پېر ی په ځلونښته لسیزه کې د انګولا د نوي زیزیدلې ملي فرهنگ په آسمان کې وپلید. هغه شعرونه له هغه پیل څخه یوې پېرې اساسی او مهمې مسالې یعنی له برتګالی استعمار څخه د خلاصون مسالې ته وقف شوي و.

څرنګه چې د شاعرۍ ترڅنګ یې غوښتل چې د طب او طبابت لاره لاري هم خپلو ستم خپلو وطنوالو ته خدمت وکړي نو په ۱۹۴۷ کال برتګال ته ولاړ او هلته یې د ((کویمیرا)) په نامه په یوه طبیې ښوونځی کې د طب په زده کړه پیل وکړ. په ۱۹۵۱ کال هغه وخت چې یې: ((د استګهلم د سولې انجمن)) لپاره لاس لیکونه راټولول د لومړي ځل لپاره د سیاسي فعالیتونو په ((ګناه)) ونيول شواو زندان ته ولیدل شو. له آزادې وروسته یې د برتګال د استعمرو د محملینو په نمایندګۍ د محملینو په رانیکال جنین کې

نوشته د معریف

# دا را

# کسی بهتر از او نمی خواند

مسلمه ونسیمه فروع د پده ګانښ است. زنده کی ساده وی تحمل داره. گرچه استاد مدرسه دار الحفظ است اما در منزلش نیز مدرسه یی دارد که حدود شصت شاگرد را در آنجا تربیت می کند.

استاد برکت الله مایه افتخار او در مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید. بار دیگر در دهلې در چنین مسابقه کسی از او سبقت حتمه نتوانست، در مد راس نیز در مقام اول باقی ماند و لقب استاد ی را بدست آورد و سپس حکم مسابقات گردید. برترین افتخارات را درین بخش در هغه جهان اسلام نقطه او دارد.

وقتی با هم صحبت میکنیم از قرآن، این کلام آسمانی که رهت مسلمانان است حرف میزنند، او سابق قرآن است و قرآن را در سینه دارد، قرآن را جستجو می کند، همیشه تلاوت می کند، میگوید: هر کس در جستجوی بهترین ماست از آنچه آرزو دارد، بهترش را می طلبد. اگر چنین بقید صفحه (۱۰)

قرآن را آموخته ۲ - اهل ده بالای لوی ولسوالی ټینوار است. جشنان تاریکښ انګیره ښوای تیز ګوښا و ښو - منډې حافظه اش پوره است. وقتی با زبخت کلام خداوند (ج) را از امواج راد یو شنید، شپته آن کلام شد و برای تراکبیري آن صداه نه تعداد از اهل کشور بلکه به سرزمین دور تا هند و مصر سفر نمود میگوید: ((حفظ کلام خداوند کاري و قرائت در دست کار یگري - است. من در دوسان و ۸ ماه - قرآن را حفظ کردم ولی برای قرائت در دست آن ۱۲ سال زحمت کشیدم و هنوز قانع نیستم. در دست باید معنی آیات قرآن را فهمید تا بتوان مطابق آن - تلاوت نمود.))

برکت الله سلم حافظ وقاری نامداری است. دل هر مسلمان مؤمن را با خدا ایست تسخیر می کند. و کودک کش

(( کلام همچون آفتاب است، همه آن میان کم وزنده از او اند)) وقتی حاد به صدا و احساس آسانی می آید، انسان همه گوش میشود و هر چه زودتر در لای امواج رو خنوازان فرامیگیرد. این بنادر در مورد قاری بزرگ وی مثال حدق میکند.

در ب کوچک حویلی راد ق - الباب سکیم. کودک در می کشاید وقاری نریکت الله سلم وسط حویلی مرا به اتانی مشایعت می کند. اتان با تالیف هه های نماز گدا ری مزین است او ظاهراً نابیناست ولی ارچنان بصیرت معنوی زرفی برخوردار است که حتی در بینایان کثر همقایس سواغ تنده میتوانند، وقتی در فترجه شعر او را خوانندم بیشتر باور کردم. او چقدر ریثا تسر است. تازه دانستم که او شاعر خوب بر مایه یی نیز است. در کما میزسته و در کجاها



**اودر مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید.**

تهیه کننده: مورچل

# ماورچ

## روزنامه مستقیم

### بین المللی روزنامه دوزنده گی یک زن

صحتمند بود که تا وقتی خود را معر-  
فی نکرده بود من نشناختمش  
من امروز شمر کار خود را در چه سره  
و چشمان آن زن دیدم زیسرا  
قطرات اشکی که از چشمان زن به  
عنوان سیاس بالای دستان من  
میریختند برای من بالاتر  
و بعد متر از همه نعمات دنیا بود  
- آیا ارزش این شغل را از-  
همان شروع تا رسیدن استید ؟

- من وقتی صفت آ مکتب  
بودم عمینکه از مطالب شفاخانه  
میکدم شتم زهرس عارا مید یسدم  
حالت عجیبی برای دست مید اده  
- از یونیفورم آنها خوششان  
می آمد ؟

تناماساه یونیفورم مطس  
نیود از دستان آنها خوشم  
می آمدن دستان که بامرک به مبارزه  
برمیخاستند .

۱۰ روز ۱ کیلو مایع را از بطس  
اوجان سا-تم بعد از ارا عملیاً  
کردیم . کیست به بتالوزی فرستاده  
شد در آنجا کانسرتش حیرت شد  
گفته مریس بیشتر از ۲ ساعت  
زنده ماند . نمیتواند ولی مریس  
یکماه تحت کنترل مانرارد است  
درمدتی که مریس در شفاخانه بود  
خون ، دوا و سیرم او را از طرف  
شفاخانه تهیه کردیم حتی از  
حبیب خود یون دادم یکماه که  
مریس در شفاخانه بود برای شوهر  
او نیز از طرف شفاخانه نان داده  
میشد و اتانی عم در اختیارش  
گذاشته شده بود . بالاخره  
مریس رخصت شد و سه ماه بعد  
باز به نزد من آمدن چنان

در آنجا د وکتور مریس هم بود و  
چهره غریبان مرگ را از نزد یسک  
می بینند .  
اکثر زن مامریضانی مرا معینه  
میکند که بین مرگ و زنده گیس  
نزارند و ما با همه توانمندی  
میکوشیم او را نجات دهیم .  
مثلاً بخاطر نام یک مریس  
را از صیغه آورده بودند کسسه  
(کیست تخمدان) انداختند در  
بطن او ۱۰ کیلو مایع بود که باید  
به تدریج خارج ساخته میشد  
و بعداً عملیات میکردید . ما طبعی

فندی حمید سرشترولیسر  
عمومی و سر قابله عملیات خانسه  
شفاخانه نسایی ؛  
من تا اینجا چون آن در عملیات  
خانه بوده ام ، اگر گویند که در راز  
کار صحبت کنم باز هم از عملیات  
خانه صحبت و اهم کردن چه کنار  
در عملیات خانه صورتیست که باید  
تا سرحد فداکاری تلاش کرد .





راضیه سرساتمن توفیق  
انانیه ولایت کابل :

در طول مدتی که در اینجا  
کار میکنم، همیشه رنج برده ام. -  
همیشه فکر کرده ام که چرا بسای  
یک زن تا زندان میرسد، زنی  
که مادر است. من درین مدت  
محبوسین زیادی را که متهم به جرم  
های گوناگون بوده اند از نزدیک  
دیده ام که عموماً منشأ ارتکاب  
جرمی آنان فشار های اقتصادی،  
ازدیاد اطفال و بخصوص ازدواج  
غای اجباری و تحمیلی بوده است.  
استند زمانی که اینجامی آیند.  
مریض میباشند، عمینجامی میرسد  
مثلاً شاه پیروی رانیتوانم فراموش  
کنم. او به اتهام فعل فحشا  
اینجا زندانی بود. به دفعات  
اینجا آورده شد بار آخر به اثر  
مریضی به شفاخانه انتقال داده  
شد و در شفاخانه مرد. حتی  
کسی را ندانست که دفنش کند.  
بالاخره به کمک شاروالی دفن  
گردید. من در هر لحظه  
زنده گیم در باره زن، زنده گی  
زن و سرنوشت او فکر کرده ام.

راضیه احمدزاده قاضی محکمه  
اختصاصی اطفال :

از آنجایی که طفل زاده محیط  
است خواص و کردار او نیز ناسی  
از شرایط و تاثیرات خاص محیطی  
میباشد که طفل را احاطه نموده  
است. همچنان عوامل دیگر از  
قبیل محیط خانواده، کوجه  
وبازار، مکتب و مدرسه، کار، شغل،  
وضع اقتصادی - نبودن بسد و  
ومادر و ابتلاي طفل به امراض  
گوناگون بالای شخصیت و کرکتر  
طفل تاثیر دارد.

بنا از والدین توقع داریم  
تا در حوضه تربیه اطفال خود  
بوی نهایت توجه نموده در داخل  
فامیل از عصبانیت های بی مورد،  
تبعیض و امتیاز بین اولاد غای  
بقیه در صفحه (۸۰)



غیا بیسد



داکتر مروارید



داکتر قندی



راضیه احمدزاده



میرمن سردین



راضیه از ولایت کابل

## ملکه زیبایی ازبکستان



در مسابقه «ملکه زیبایی ۱۹۸۸» که توسط کلوب جوانان مربوط - کمیته مرکزی کسومول ازبکستان برای انداخته شده، حاصل جوان ناتالیاکوگانوایرنده شناخته شد. بعد از آنکه در کشورهای سوسیالیستی مسابقات انتخاب ملکه زیبایی برای انداخته شد، کشور چکسلواکیا نیز دست به این عمل زد. این ملکه را بنام «میس پراگ» نامیدند. این ملکه بیست سال عمر دارد. او فعلاً در خانه صرف تربیه طفل هشت ماهه اش است. به تصویر نگاه کنید او واقعاً زیباست.

## دیوار قرن بیستم

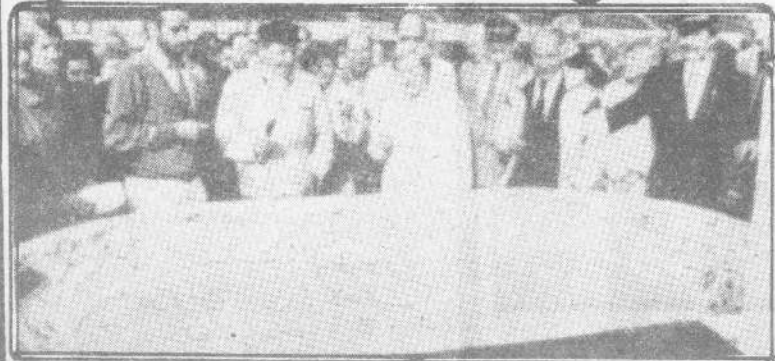
رسم فرانسوی دو صنیعک در نزد **Dominique Durand** رسم را بردیواری کلیسائی در پاریس ترسیم کرد که بنام «دیوار قرن بیستم» معنی شد. در سن ۴۷۷ پورتیت شخصیت های بزرگی که در قرن بیستم ناامان بر سرزبانها افتاده است وجود دارد.



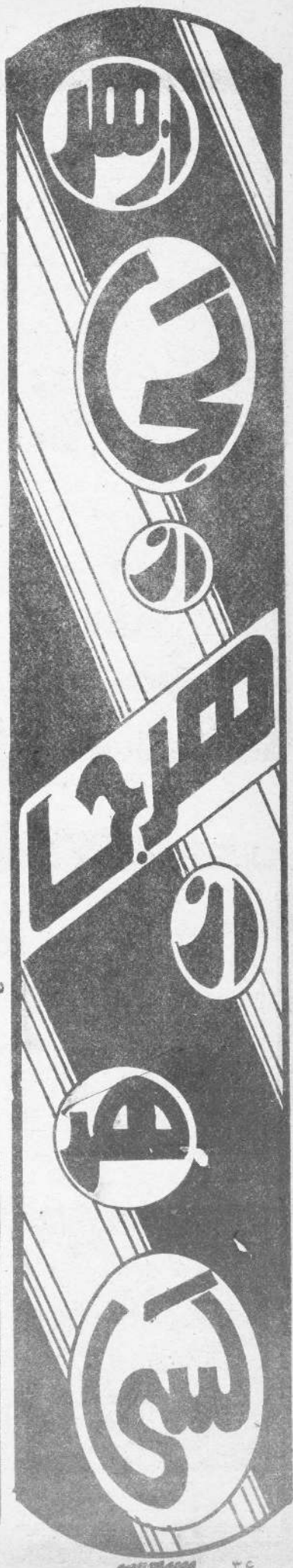
## قهرمان بوکس یا درازبی نماز

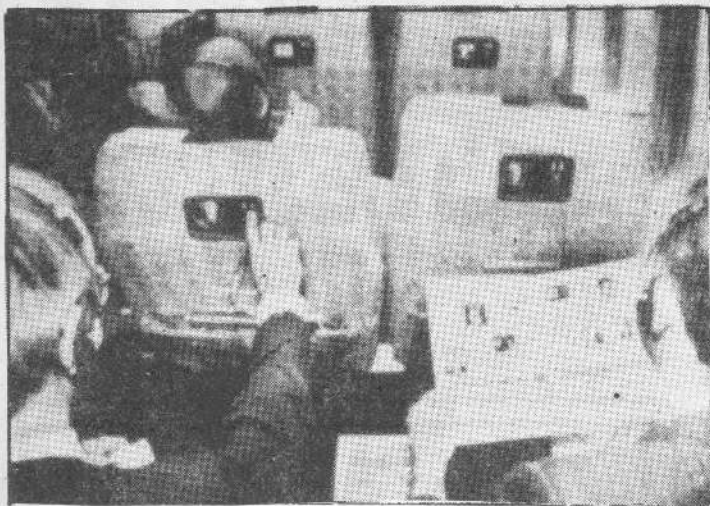
قهرمان بوکس در وزن سنگین مایک تیسون (طرف چپ) با رقیب خود بنام مایکل سپینگر در کفرانس مطبوعاتی اشتراک ورزیدند. نظریه تفاوت بزرگ در بلندی قد این دو قهرمان سپینگر به تیسون با سخن نشدار گفت: «بچه همین حالا پیش از مسابقه فقط در مقابلم بزاسو باشی» تیسون در جوابش گفت: «برود درازبی نماز تو زود می خوابی»

## سالگرد استدیوم



ستدیوم المپیان هلنسکی سال گذشته پنجاهمین سالگرد گشایش را جشن گرفت. در سن سالگرد در میدان ستدیوم مودل انراک از یک تهیه شده بود - آوردند و در اطراف آن کسانی جمع شدند که در المپیان هلنسکی مدال بدست آورده بودند.





## تلوزیون در طیاره

یک شرکت هوایی امریکا طیارات خود را که در پروازهای طولانی پرواز مینمایند، با تلوزیون های کوچک ۷ سانتی متری مجهز ساخته است. این تلوزیون ها در مقابل مسافر، عقب چوکی پیشروی نصب است. مسافران میتوانند درین مینی تلوزیونهاشش پروگرام تلوزیونی را مشاهده نمایند.

## شوهر جرمیه میخواند

مرد ۳۹ ساله بی بنام مارتین گانسی از وستون امریکا تصویب خود را که بنا بر گفته خودش بعد از آنکه در شفاخانه بحری به مرض AIDS مبتلا و بعداً وفات نمود نشان می دهد. پسش نیز بعداً به همین مرض دیده از جهان بهست گافتی آنها را داشت که دولت امریکا راه پرداخت ۵۵ میلیون دالر متهم میسازد. اگر این قضیه به نفع او نیز تمام شود از پول مذکور مفادنی نخواهد دید زیرا او خود مبتلا به مرض ایدس است.

## قد درازترین مرد دنیا

کی قد دراز است؟ پاسخ این سوال مورد مشاجره عده بی قرار دارد. نشرات موزمبیق تأکید می ورزند که قد درازترین مرد دنیا هموطن آنها بنام کابریزل مونزانی است. وی گویند که او ۲۴۶ سانتی متر قد و ۱۹۰ کیلوگرام وزن دارد. هر کسی که باور ندارد...



## مادر کلان وریکاره جهانی

مسن ترین انسان سیاره ما خانم فرانسوی بنام ژان ژلمیتا است که بتاريخ ۲۱ فبروری ۱۸۷۵ متولد شده است و فعلاً ۱۱۳ ساله است. در تصویر او را با دیپلومی که توسط ناشران کتاب وریکاره های جهان بنام جایسنس به او سپرده شده دیده میشود.



## ۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه

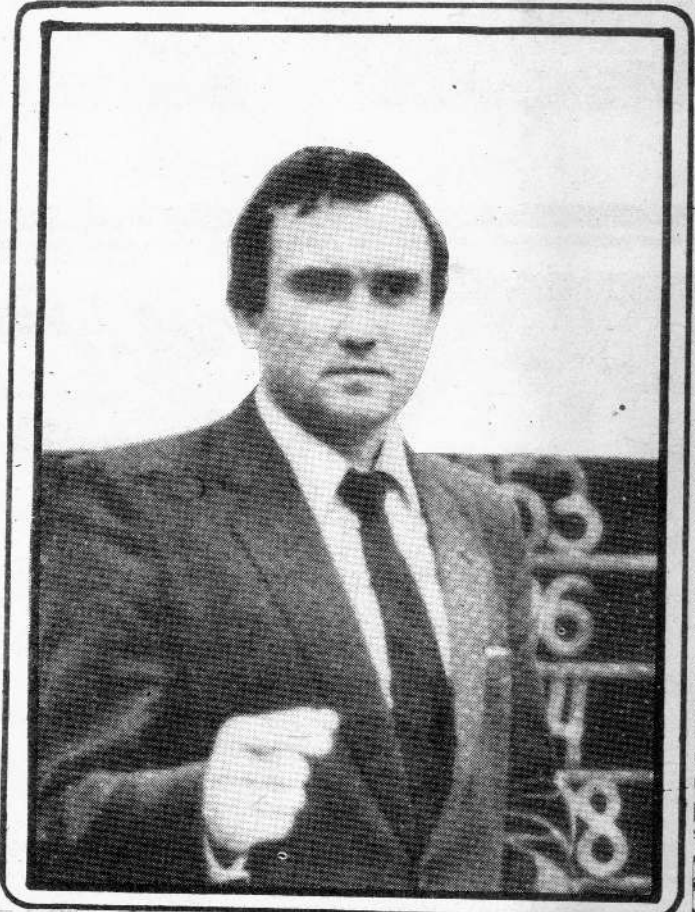
غذای مناسب را در وجود خود مثال داد، زیرا او ۸۰ کیلوگرام وزن خود را باخت. فعلاً او فقط ۷۰ کیلوگرام وزن دارد. درین پروگرام تلوزیونی او ۱۳ مرد چاق را همیشه مثال می آورد، وزن مجموعی این اشخاص به ۲۵۸۲ کیلوگرام میرسد. در تصویر او در آغوش سه تن آنها که هر کدام از چسب پر است ۲۳۷ کیلوگرام، ۶۹ اکیلوگرام و ۲۲۸ کیلوگرام وزن دارد. دیده میشود.

امریکاییان بی فایده ۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه دارند. لاین وزن اضافه از معیار راه ۳ میلیی باشند. امریکا دارد، همچنان ۱۰ الی ۱۳ فیصد اطفال امریکایی بیحد چاق هستند. این معلومات را هنرمند شناخته شده دیک گریگور که در سالهای اخیر در تلوزیون به مردم رهنمایی به خوردن مناسب مینماید در تلوزیون امریکا اظهار داشت. گریگوری منفعت



# ټولونه په زړه پوري دي

## حيرانوونکي حافظه



وازمان خولکه څنگه چې څرگنده - ده ددغه کار له پاره مې کوم -  
 لمانځنې مواد چې دماخذ په توگه  
 ترې کارواخلم نه درلودل - په  
 لمانځنې مواد چې دماخذ په توگه  
 په لومړي سر کې مې له هغې ساده  
 طبقې څخه چې ټوټې اولرغونې -  
 وپيل لري ، گڼه واخسته : د  
 کوچنيو ((سخو)) څخه مې پيل وکړ  
 دپانديو کلمات ايجادونه مې  
 په رڼه تکرارول او هرځل تکرار  
 کې مې نوې کلمات ايجادونه  
 وړنهاتول . دوخت په تېرېدو سره  
 په دې پوهېدم چې دحافظې  
 د ښه والي له پاره دښمن خو  
 محدود متودونه په پراخيزمن دي  
 چې دهغوی له ډلې څخه لمانځنې  
 ماخپله دخپل لمان له پاره  
 اختراع کړل ، دښلگي په توگه  
 هغه وخت چې په توره څنگه -  
 باندې لېکل شوي مدونه حافظې  
 ته سپارم . نوڅه کوم چې په  
 مغز کې مې د يوه ټاکلي انځور  
 څرنگان ته مېس کوم او په هماغه  
 ډول مې په بهرني حافظه کې  
 وساتم . دغه مېتود دپهروايز د و  
 تمونو د اجرا کولو څخه وروسته  
 په بهالو توگه ترسره کېدای شي  
 خو مېمې پرېنښم مې په رساده او  
 اسانه دي ځکه چې په موسمي  
 صورت په ذهن کې لږه انځور  
 اها رسم ساتل کوم گران کار نه دی  
 خوځولنه بايد په پرله پسې ډول  
 ورته وکتل شي او هرځل دمنظري  
 ټولې برخې بايد هغه پورته پرته  
 شي چې په ذهن کې پاتې دي .  
 لنډه دا چې منظري ته بايد ترهغه  
 وخته پورې وکتل شي چې دمنظري  
 ان لومړي کوچني برخې هم په  
 ذهن کې لمان ونيوسم .  
 پاتې به (۱۷) مخ کې

مورې ټوټې چې دحيرانوونکي  
 استعداد اداوندی ، دسترس  
 پورخ رانگار شواو دڅو تننداره  
 چاوشخه مې هيله وکړه چې  
 په تېروکي ورسره مرسته وکړم  
 له دغه حيرانوونکي استعداد لرونکي  
 ارتست مورې ټوټې سره مې د  
 کېمې دنپاره صوب استراحت  
 لمان کې پېژندگوي شو د هغه  
 استعداد اوحافظه زما دپسې  
 حيرانتاسې شول اوداپوښتنه  
 راسره پيداشو چې څرنگه  
 کېدای شي په انساني مغز کې  
 دومره پېچلي جدول ((ټيبل))  
 شي ؟ لکه څنگه چې څرگند  
 ده د ارواح پېژندونکو دڅېړنې له  
 مني انسان په منفي ډول په

# د ډاکټر د حېرانوونکي حافظې

دشوروي اتحاد د اوکرائين  
 جمهوريت په مرکز کیف کې د شوروي  
 اوهرنيوداکټرانو ټولنه شوه نوموړو  
 د زړښت د پراېلموه هکله بحث  
 وکړ .  
 په دې ټولنه کې د اوکرائين  
 دجمهوريت د علومو د اکاډمۍ د پروفې  
 ف . فريکس څرگنده کړه د زړښت  
 په مقابل کې مبارزه شونې ده ،  
 دا کار په هغه صورت کې کېدای  
 شي چې هغه داوسپتي له پاتې  
 شونو (بقاياوو) يا ساکوشخه پاکه  
 شي ، دا کار د لمانځنې ټولنو  
 واسطه نه بلکه د فعالو شوسکرو  
 په مرسته چې په بيالوژيکي ډول  
 پخپل شوي وي سرته رسېدای -  
 شي - ددې تجربې په جريان کې  
 د حيرانوونکي مواد په  
 خوړو کې کېږي ، زهري مواد په  
 بهر وکولو کې جذب شي او په نتيجه  
 کې دتجربې لاندې پړانتهونه تر  
 کنترول لاندې راسي .  
 د لمانځنې طبي علومو  
 دانستتوت پروفېټاپال (ډاکټر)  
 څرگنده کړه چې په اورگانيزم کې  
 مې له فعالو او ښاتونو ساتلو  
 څخه ژوند شونې نه دی . دا

تعدلات په ماشومانو کې په نيمه  
 توگه ليدل کېږي هغه ماشومان  
 چې ژوند يې د هغه هغه کسې  
 د گڼتن اندازه د زړه نسبت  
 زياته ده په همدې بنسټ  
 د زړه وچې دهغوی له نفسی  
 کمزورې هغې څخه نه شي جوړ -  
 يدای .  
 نوموړي داکټر چې د لمانځنې  
 زياته کړه چې دوخت په تېرېدو  
 سره د لمانځنې پراېلموه هکله  
 څرگنده اوداپوښتنې (معانيت )  
 اندازه په راتېه شي .  
 د شوروي اتحاد د علومو اکاډمۍ  
 د هروس پېژندنې دانستتوت  
 پروفېټور ف . بوتسکو داپه ډاگه  
 وکړ چې د زړښت د څېړنې اود  
 هغه د نه راتگ په برخه کې د -  
 اورگانيزم دغاي توانو ستروول -  
 لومړی ، نهايي وسيل شې چې  
 داتوانو له کمزور تيا څخه ورسول  
 شي او پورې په وړخ لاندې هم بايد  
 لمانځنې شي .  
 په دې غونډه کې د شوروي  
 اتحاد د اوکرائين دجمهوريت  
 د علومو د اکاډمۍ هروس پېژندونکي



د شوروي اتحاد د علومو اکاډمۍ  
 د پېژندنې دانستتوت پروفېټور  
 وکړه چې په گڼه دي ټيبله  
 اصطلاح د ((کهرهائي تيزابو)) يا  
 جوړولو پيل شي ځکه دامواد په  
 په اورگانيزم کې دمواد ود تبادلي  
 او هسلواو همدارنگه دارگانيزم د  
 هغې ترکيب لجه تنظيم سره مرسته  
 ايازاره خلک پدې اميد دي  
 چې دوي دي زار وي خوځ  
 که ژوند او يا دحوانو د رومل  
 غواړي نو تر هغه وخته پورې دي  
 انتظار باشي ترڅو چې پدې  
 هکله د پوهانو څېړنې وروستې  
 بري ته ورسېږي .  
 پاتې به (۱۷) مخ کې

## گرامافون څنگه او چا را منځ ته کېږي؟



دې توگه به ثبت کېده د اوریدو  
 لپاره مې خبره برعکس کېدله  
 غږ راڅیستونکی متن به د مار -  
 بیچي جوړښت د ننه اویاد باندې  
 د غږ د خوړیدو سبب کېده او دغه  
 غږ به بیا یوې داسې برلاسې څپې  
 چې د اوریدو وړ به نه و بیا وړې کوم  
 د زمانې په تېریدو سره ان یسون  
 اونورو مخترعینو چې په دغه برخه  
 کې مې په کار پیل کړي و دغسې  
 اختراع ته وده ورکړه . حلېسې  
 پوښ لرونکي استوانې خپل لمانځنې  
 مومې استوانې ته ورکړ او د پېرې پر سره  
 پای کې صفحې داستوانې لمانځنې  
 ونيو خو ځکه چې د یوه بل بد لسون  
 په ترڅ کې نه ماتیدونکې صفحې  
 راښکته . دکست یا فیتی په رامنځ ته  
 کیدو سره یونوي انقلاب په دغه  
 برخه کې راښکته . خو مېرمنه چې د  
 گرامافون د صفحې په برخه کې  
 بد لوبون رامنځ ته شوی به هم هغه  
 اندازې ماشين هم وده وکړه چې  
 دې مانا چې داروبایي امریکایي  
 او جاپاني پوهانو له خوانوې خبرې  
 وړتیا شول خو چې په اوسني  
 پرمختللي ښه رامنځ ته شو .

په ۱۸۷۷ کال کې ادیسون  
 د خبرو د ثبتولو یوه استوانه یسې  
 ډوله اله برابره کړه . ده په خپل  
 تحقیقاتي مرکزي چې د نیوجرسی  
 په منلو پارک کې و د هغه بیلگه  
 جوړه کړه . وروسته یې دخپلسو  
 حیرانو شویانو یوالانو پورې اندې  
 کېښوده او ویی ښود چې ده -  
 اختراع کړي ماشين کولای شي  
 هم ثبت وکړي او هم خبرونیس  
 ده د وړ کتون هغه نامتوسندره  
 چې (( مري یوکونډی وریډر لوبو ))  
 وویل چې د ثبت د ستاگه همدغه  
 سندره په کټ مټ ډول بیرته  
 خپره کړه .  
 ادیسون دغه ماشين (( فونو -  
 گراف )) ونوماوه چې له دوولکسو  
 څخه جوړ دی او غږ اخیستونکی  
 مانالري : د هغه اختراع شوي -

این مطلب را هم بخوانید

# سرطان چیست و چگونه میتوان آنرا شناخت؟

# آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میشود؟

سرطان چیست؟  
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟  
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟  
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

# آیا نوشیدن مشروبات الکولی خطر مبتلا شدن به

# سرطان را بیشتر می سازد؟

## و پاسخ هایی برای دهها سوال دیگر در مورد سرطان

رشد شده است و این عبارتند از:  
سرطان چیست؟  
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

# آیا میتوان از سرطان نجات یافت یا نه؟

سرطان چیست؟  
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟  
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟  
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟  
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟  
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

تغیر... ها نعمیدم... شما در جستجوی متسول  
 خان همسر ساراسک مجدی بی، هستید و والهی بعد  
 از آنکه قصر پاشا به فریض رسید، بتول خان را دیگر  
 هیچ نهارت نکردم، فرزند شاهم اگر بنام متسول  
 سراغ او را بگویند، به مشکل موقوف خواهد شد، چه  
 بهتر که بنام «بتول قند» جستجویش کنید، آن وقتها  
 او را بنام «بتول قند» یا «لقه» (شهرین) یاد می  
 کردند و در محافل اشرافی بهمن عنوان شناخته میشد  
 چون در محافل اشرافی بتول های متعددی افتخار  
 عضویت داشتند، خان مرحوم ساراسک مجدی بی را  
 «بتول قند» صدا میزدند، منظورشان از متسول  
 این القاب به بتول خان همان «جاذبه» (جنسی) یا  
 «همسگری» بود که این روزها روی نهان مجلات روز  
 نامه های برصده بتول خان واقعا اندامی به غایت  
 دل انگیز، قامتی بلند و زیبایی خیره کننده داشت  
 دوستان اروپایی و امریکایی ساراسک مجدی بی، بتول  
 خان را «ترکش دلمت» یا «طالوی ترکی» میخواندند  
 و این بی مناسب هم نبود، البته من دینبارة معلوما  
 بیشتر ندانم، مرحوم ساراسک بی دوست من بود و به  
 همین جهت بتول خان را کما بیش میشناختم و ولسی  
 اکنون نهدانم کجاست... راستی گفتید خوشاوند  
 شماست... آ... آ... والهی نهدانم چه  
 بگم، سالها شدم دیگر او را ندیده ام... تنها  
 همقدر نهدانم که همسر ساراسک مجدی بی بود و  
 عمر همزستی آنها ششماه بیشتر طول نکشید، بیچاره  
 مجدی بی، خیلی زود، راه جهان دیگر گزشت  
 ... میخواهم بگم فرزند ولی نهدانم چگونه بایستد  
 گت، همین ندارد... بگم... پس بسیار خوب گوی  
 بدهید

یکی از پاشاها، درست نهدانم ولی فرض میکنم  
 سلطان محمد دوم، سرمشوقی داشته بنام «پانها -  
 سنی فتح پاشا»... هر چند این پانها سنی ظاهرا  
 مباشر بوده ولی در واقع در تمام امور کشور دست  
 داشته است، بین دولت ایتالیا و سلطان هم واسطه میگردد و  
 بعدا مناسبات سیاسی و بازرگانی بین ترکیه و ایتالیا  
 را چنان استحکام بخشیده که ایتالیایی ها به مفهوم -  
 اینکه «اگر ما هم انسانیم نباید اینهمه نیکوچرانها  
 دیده بگیریم» در صدد جیره برآمده اند، حتی -  
 در مطبوعات آنروز شان این قدر دانی منعکس شده و  
 پادشاه ایتالیا نیز حالتی تهن شان دولتی را به  
 «پانها سنی فتح پاشا» اعطاکرده است. هنگام -  
 اطاعت شان به «پانها سنی پاشا» وقتی سفیر ایتالیا  
 در زده از وی پرسید که آیا در بدل خدماتی که در  
 راه انکشاف مناسبات دو کشور ایتالیا و ترکیه انجام -  
 داده به «ده نهد کوشن از سر جمع» راضی هست  
 یا خیر؟ پانها سنی پاشا برآشفته و الحاقی تحقیر آمیز  
 به سفیر جواب داده که غالبا «شماره با و نهی خارجیه  
 عوضی گرفته اید، من هرگز به چنین معاملاتی تنزل  
 نمیکم» شب دیگر در مضامینی که در منزل پانها سنی  
 پاشا برگزار شده بود، وقتی باری دیگر سفیر ایتالیا  
 بفکر چانه زدن افتاد، پانها سنی پاشا با بزرگواری جواب -  
 داد که «آلمانها برای انجام چنین معامله بی چهل  
 نهد پیش نهاد کردند ولی من جانب شما را ترجیح  
 دادم، چانه زدن ضرورت ندارد، مرا تحقیر میکنید  
 خیلی متاسفم، چنین حرفهایی حیثیت و نظریه مرا  
 جرحه دارم» چانه نهد آنرا نهدانم «... این  
 گفته های سفیر ایتالیا و فتح پاشا در نتیجه نزدیکی  
 آنها قرار داشت، شنیده میشد، چله قطعه نهد  
 آنرا نهدانم که پاشا آن را به آواز بلند تر گفته بود،  
 وقتی بگوش سفره پاشا شست و پنداشت غذا های  
 آشپز به مذاق ایشان گوارانیا نموده، شامرا  
 بهم زده است، شتابان زنه و چنانکه همیشه در

چنین مواقع کار خود را میدانست، یک بوتل کاربنات  
 با خود آورد و با توضیح پیش نهاد کرد:  
 «بفرمایید پاشای من!»  
 پاشا و پس از مخلوط کردن مقدار کاربنات با آب  
 نوشیدن آن، در حالیکه از کسواستغفر الله میخواند  
 از سوی دیگر به سفیر ایتالیا میگفت:  
 «معدرت میخواهم اکلانس (وقتی صبحانی مشوم  
 همیشه اینطور است که احساسات منی من به فلیان  
 آمده حال معده ام بهم میخورد»  
 شما جوانها متاسفانه این صفات تاریخ مارانهدا  
 صعود بی فرزندم، در گذشته ها پاشاهای با عظمت  
 و جبروت داشتیم که من انتخار گواهی بخش کوتاه و  
 آخری آن را دارم، گفتن چنین جملاتی به سفیر  
 کشور معظی چون ایتالیا چه معنی دارد؟ و آنکسی  
 صعود بی فرزندم، در آن موقع که پاشای ماسفریکوس  
 ایتالیا را فریق عرق کرده بود، منحصرا امورشق -  
 سفارت نهد در آنجا حضور داشته است. این منحصرا  
 معنی ژستی را که پانها سنی پاشا بخود گرفته، «نورا»  
 درک کرده، سرکش غیر نهاده، و چیزهایی گفته  
 است، آنوقت سفیر لهند زبان به ترجمان دستور  
 داده تا از پاشا بیوسد که «با حفظ ده نهد کوشن  
 آجاتی پاشا مایلند در یکی از نقاط مورد پندششان

را از همسر دوم پانها سنی پاشا خریداری و بعد قصر را  
 روی آن بنامی نهدت و کلید طلایی قصر را به سرمشور  
 بی سپارند، شما قصر پانها سنی پاشا را ندیده اید؟  
 ندیده اید، حتما برهد و آن را تماشا کنید، «نورا»  
 در هر حال برای یافتن رد پای بتول خان، سری به  
 آنها هم خواهید زد، در مسوطه، بسیار نزدیک ساحل  
 قرار دارد و انسانه، آن چون قصر پیمان روی نهانها  
 میگردد.  
 خدا شامخیر بدهد... حتی میگویند سنگها،  
 مرموزی های شتاب ها، آینه ها و غیره همه از  
 ایتالیا آورده شده، سقف ها و دیوارها همه پارنگ  
 روفنی نقاشی شده، تزیینات صوری طلایی نیز  
 همه کار ایتالیاست که نقاشان و رسامان ایتالیایی  
 آن را کار کرده اند. خدامرحوم مجدی را فریق نور  
 کند، چون دوست ایام نوجوانی من بود، لذا امن  
 این قصر را خیلی خوب می شناسم، حرف ای روزگار  
 گذشته! زندگی من تقریبا دهن تقریبی  
 شد، فرزندم، آری امروزه هم ساختمانهای بزرگ  
 قصرها و خانه های انسانه مانند می سازند، ولسی  
 اینها همه به صرف خودشان بوجود می آید...  
 ناموران گذشته که من از آنها یاد میکنم بایول ملت

# زنی با هزار ویکی نام

نوشته: عزیز نسلیان

کار نداشتند و یک روز بازی سیاسی، قصر های  
 خود شان را به صرف اجنبی ها برپا میکردند...  
 فرق نور باشند... سنگهای شتاب شان از ایتالیا  
 وارد میشد به شمول مرمز های رنگ... باور میکنید  
 فرزند که انسان در آن شتابهای مرمز حرکت نمیکرد  
 بخاطر حد مشکل خود بنشیند حتی بعد ها وقتی  
 مناسبات ما با ایتالیا بهم خورد، خیلی بخشید  
 میکنند هنگامی که پانها سنی فتح پاشا بخشم می آمد  
 می گفتم که «من بچنین دوستی ها قرار داد ها  
 ... میکنم»... این را گفته همینان خشمگین سو  
 آن شتاب های زیبای ایتالیایی میزدت، مدتی معطل  
 می شده و هنگام بازگشت قسلی می بوده است، البته  
 من او را از نزدیک ندیده ام ولی در هر حال شخص بسیار  
 وطن پرور و بوده خداوند رحمتش کند.  
 دارم میگویم فرزندم، من باید بشما درباره بتول  
 خان صحبت کنم به همین جهت وارد این غروغتم شدم.  
 قصر خیلی مهم است و باید این را میدانستید «سار»  
 سارک مجدی ملزوم، همان پانها سنی فتح پاشاست.  
 پدر ساراسک، مجدی بی که شخص متبارزی نبود،  
 چندان از وی نام برده نمیشود و ساراسک مجدی به  
 همین مناسبت در اسم خود اضافت پانها سنی پاشا  
 زاده را داده است. مجدی بی، یگانه وارث -  
 پانها سنی فتح پاشا و این جهت سخت ناراحت بود  
 زیرا او در زمان زندگی پدرش لحظه بی فرافت و امکان  
 اثرات نیافته بود که بگاری بپردازد یا شغلی را بیاورد.  
 اگر بمن میگفت «کسیکه موجب برهاری من شده همان

قصری بطور حقه اعمار کنیم؟» جناب پانها سنی پاشا  
 جای همان قصری را که بعدا به نواسه شان سار  
 سارک مجدی بی تعلق گرفت، برای اعمار قصر مناسبت  
 تشخیص دادند. ایتالیایی ها هر چند بعد از استخدام  
 یکار بی بردند که آن زمین ملکیت ایشان نیست، بناچار  
 آنرا خریداری و قصر انسانوی را روی آن زمین اعمار کردند.  
 نگاه کن فرزندم، نگاه کن... و فرست مردان سیاسی  
 آنروز ما را در نظر بگیر... و اینست آنچه که من  
 میتوانم سیاست بنام «مگر پاشا انلیس بود که یکی از -  
 ملکیت های خود را در اختیار شان بگذارد، هم  
 بهترین زمین با موقعیت عالی را توسط حرفه های نام خود  
 خریداری و هم قصر را روی آن به پول ایشان اعمار  
 میکند» جالب ترینیکه آن زمین ملکیت همسر دوم خود  
 شان بوده، البته می نهد منم که نازکی گذرد -  
 کجاست؟ این را میگویند سهامت ایتالیا پانها سنی پاشا  
 پول زنی را که ملکیت همسر دوش بود، از جمله  
 ایتالیایی های پرداخته بنام خود ثبت میکند، انسانهای  
 آنروز و واقعا چیز دیگری بوده اند، اگر امروز مثل  
 پانها سنی پاشا، چند نفر معدودی داشتیم آنوقت  
 میدیدی چه میشد... حالا هم دارم اما قدیمی ها  
 چیز دیگری بودند. امروزی ها روی دست قدیمی ها  
 حتی آب نمیتوانند بپزند.  
 آری نهدانم و شما خواهی درها رو، بتول خان  
 معلوماتی بدست بیارید و منم به همین دلیل این چیز  
 ها را بشما باز میکنم، زیرا این قصر با موضوع ازدواج -  
 مرحوم ساراسک مجدی با بتول خان و حتی فوت مجدی  
 بی، ارتباط نهان دارد.  
 طول ندهم آقای من، ایتالیایی ها، نخست زمین

نی روز چندین بار خودم شاهد بودم که وقتی بسواری موتر از خیابانی می گذشتم و او متوجه مزدیوان و دها تان بنوا - ایستاده در کنار راه میشد و توقف کرده آنها را کرد خود فراموش می نمود و میگفت ((اشب هممان من هستی)) و آنها را به مسائل می پرسید و می پرسید که به صرف خود میبرد تا شمع کند و خاطرشان شاد گردد و مقصود اینست که به شگفتی باشم، مرحوم تاچه اندازه خرد دوست و ثواب طلب بود، از نهکی به مردم فوق العاده شاد میشد ۰۰۰ فرق نسیب میداد.

در صورتیکه کار بجهت منوال منصور بخود او برنگذاشته و غیر ممکن بود به اتفاق تمام دارایی اش موقوف گردد ۰۰۰ آری باید دهان سر ((بتول خانم)) - یا ((لقه شمیم)) را بگفت که اگر بتول خانم نمی بود، امکان نداشت کسی دیگری بتواند این میراث بزرگ را به مرحله اتمام برساند، آنهن باد برخاستن بتول اگر او نیست خدایش حاضر است چه لازم که بگویم زنی بد و بیسار پرفراغه بود، گفتند خهشاوندشما بود، نه؟ هیچ او را ندیده اید؟ آه ۰۰۰ ایوان ۰۰۰۰ زنی دیدنی بود ۰۰۰ چه کسی میداند اکنون در - کجا هاست میبرد، در امر جمع کردن گنیم صورت تمام ناشدنی سارساک مجددی واقعا خلی کک کرد، در غیر آن ممکن نبود آن دارایی و ملک و مال بسیار را انتهای باشد، شاید گفتن این چیزها بشما درست نباشد زیرا هر چه هست، خهشاوندشماست و لسی چون شما خود مایلید درباره او بیشتر بدانید و اصرار میکنید، از بیجهت ناگهبر دهان نمی بندم، حال بشنود که آنها چگونه ازدواج کردند ۰۰۰ حال است این سارساک مجددی بی ما روزی به بهاری ازدواج میتلاشد، خداسرکسی نیارود، بهاری خطرناکی است انسان با تمام هستی خود خواهان ازدواج بایک زن - میشود و سارساک بی این بهاری را از خانم بتول گرفته بود، اینک در همان روزها بود که من با خانم بتول آشنا شدم، بتول خانم در آن آوان ۲۸ سال - کوچکتر از سارساک بود و مهر القاب گرفته کین از قیصل ((لقه شمیم))، ((بتول قند)) و غیره را هم با خود داشت.

ولی من بعد از دیدن بتول خانم به سارساک مجددی خود مان نگفتم ((هنوز شما - نگذشته، این زن ترا بجهاد نفا خواهد داد)) فقط از راه اندرزگویی در - آدمم:

- مجددی بی، برادر، خداوند نهایی را برای آن خلق نکرده که در قید اسارت یک شخص بماند، بلکه منظور است تا تمام بندگان خدا فیض آن را دریابند، اینک توزنی به نهایی خیره کننده، خانم بتول را - بقید نکاح در آورده، منصور بخودگی، در نظرم کار درستی نیست، نه خداوند بندگانش این کار را می خواهد، این عمل تو گناه و اشتباه بزرگ است زیرا با انصاری همه نهایی به شخص خوش، قلب عده بی از هم جنس است و رشک و از بیض جمال او محروم میکنی، زنان نیز روی و سخی، چون آفتاب و ماهند که برجسته موجودات پدید بخ نورین باشند، به او توهم این عمل گنکارانه دست بردار و بگدازم تو و هم دیگران از نعمت نهایی وجود او برخوردار باشید سارساک مجددی جواب داد:

- اکنون دیگر خیلی دیر شده، امکان ندارد ۰۰۰۰ ولی بنظر من، پشت پرده جبهان دیگری وجود داشت ۰۰۰ معلوم میشد که سارساک مجددی ما وقتی آگاه می یافت که این زن چندین طموت را بخاک سپاه نشانده است، گرفتار این شهرت شده و فکر کرده بقیه در صفحه (۱۲)

سان معاشخوردن دایمی، تعدادی با دنجان دورق با آنتور نبرد داشت، هر شب در مسل دیگری، در هوشل لوکس دیگر با رستوران و کلوب دیگری برای شب گذرانی میرفت. آه، که چه شیطانی را با هم روز کردیم، اگر بارها، نلیت کلب ها، گانهوا زبان میداشتند میگفتند، سارساک مجددی پولها را دودسته بدون حساب و کتاب بهر سو میبرد، وقتی از غذا و شراب های گوناگون تاحلق پر میشدیم شب از نیمه میگذاشت، سارساک مجددی اندکی دستور میداد: ((اورکستر - دنهال مایلید))، ماسوار موتر هاشمیدیم هفت و هشت و بعضا ده موتر، یک کاروان با تمام معنی، اورکستر گانهوش روی موترها می گذشت و به نواختن ادامه میداد، انهای اولوجاده را تا آخر طرف میگردیم، آن وقتها خوب بود نه اینقدر وسایط بود و نه پلیس ترافیک ۰۰۰ بعد از طی مسافتی به رستوران یا هوشل دیگری داخل میشدیم، گروه جاز این یکی هم به دنهال قافله، موترهای ماهراه میشد، پیش روی اورکستر و در عقب اورکستر جاز ۰۰۰ حتی یکبار پیانوی بزرگ اورکستر را هم روی یک درشکه نهاده بسیار پهنای آن همراه برهم، گاه تا حاشیه صحرا نگاه می تاکار دها با این ساز و برگ خود پیش میرفتیم، مدتی صبح سارساک مجددی ما حسابی به وجد می آمد و در -

حیف است که بایمانستی پاشانامده میشود، پولی را که بهر هرات بر این مانده، نهدانم چگونه خرج کنم، کاش شغلی میداشتم که روزی سه - چهار روز (معادل ۵ پیل) عاید میشد و اولی نتیجه کار خود می بود، بیچاره مجددی آن وقتها خیلی مضطرب بود، زیرا در اثر نازدانی و فقدان درک ضرورت کار و زنده گی روحا طفل بایمانده بود، بزرگترین اضطرابش هم این بود که پیش از نمایان رساندن ثروت میراثی، فوت شود، بیچاره شب و روز برای نابود سازی آن همه ثروت جانکند، می خورد، می نوشید، می خورد و می نوشید، نشانده و خلاصه با پنج شاخی می خورد و می خورد با هم کرد اما تمامی نداشت، من با چشم خود دفتر استناد املاک او را دیدم که به شکل یک کتاب چاپی روی جلد آن با حروف ستاره بی نوشته شده بود: ((املاک تسهیل شده بنام مجددی افندی نوه حضرت سرعاشیر فتح پاشا))

املاک نه، فرزند، املاک: یعنی صد هکتار مزرعه، باغ، خانه و نظایر آن، نظریه مندرجات این کتاب، حدود اربعه، چهل مزرعه اصلا معلوم نه بود، بیکران بود، مجددی بی، همک از آنها را به پانزده بیست مزرعه تبدیل کرد، ولی حمام ها، کاروانسرا ها، ایارتان ها، ۰۰۰ این دیگر حساب نمیشد ۰۰۰

# قصه افسانوی پریان

ترجمه: شفیع رحمان

مان خیمه های جتما شتافته با آسانها به پایکوبی دست افشانی میدادند و میخواندند: ((روح پدر بزرگ بایمانستی فتح پاشا شاد باد)) وقتی روزی دیدم در محراب سارساک یک حمام را فروز میگرد، همه با هم به حمام داخل شده روی صفا، آن دراز می افتادیم، فرزندم: انسان وقتی بدینگونه پول صرف میکند و بازم نمیتواند دارایی اش را به اتمام رساند، پس چه کند؟ دیوانه میشود ۰۰۰ دیوانه گپ از گپ میخورد، مرحومی سگی داشت که خیلی مورد محبت او بود، روزی از روزها سگ مرد سارساک مجددی چنان اندوهگین شد که شب بعد از دفن سگ فرمان داد تمام گانهوا، رستوران ها، بارها و مشرت خانه های شبانه، خیابان های اولی برسم تعزیت تعطیل کنند - و عواید یکشنبه همه آنها از حساب او برداشته شود، حیف ها که همیشه در سایه - سارساک پول خوبی به جهت میزدند، امر را به منضمه تطبیق گذاشتند، حتی فراموش نمیکم یکی از گانهوادارن ها در آن شب بمنظور اینکه هم دستور را اطاعت کرد و هم شتهایش را از دست نداده باشد، روز سر در خود اعلاقی بدین ضمیمه آورده بود: ((بمناسبت درگذشت بزرگ خانواد و میوه همگانی ما، تعطیل گانهوی ما را برای اشب به اطلاع مشتیمان نیز می رسانم))

سارساک مجددی این اعلان بعدی خوش آمد کرد عاید خالص یکماهه آن گانهورا به صاحبش بخشید، مرحوم آدم خیلی خوش قلبی بود و دنهال کار شواب می گشت، انهل و بخشش به فقرا، دستگیری مستعدان و هر کسی که حاجتی داشت، دهنم

پنج ناحیه سکونی شهر ملکیت اصلی او بود، جزیره - های هم بنام ایشان قید شده بود، با نفوس اینها نمی شد کار را پایان بود زیرا تمام شدن نداشت، اگر در معرض ایلام هم گذاشته میشد، عیب آدم کفایت نمیکرد تا زمین ها یا ایارتانها را به یک خریداران نشان بدهد، آه که بیچاره مجددی دوست من از این بابت بقدر رنج برد، چندین باره من گفتم: ((اگر بعد فوت چیزی از من باقی بماند، دو چشم در لحد باز خواهد ماند))

صبح شین که از خوشحالی فریاد میزد ((خدا را شکر که دیگر مالک پیشینی نیست)) وکیل املاک او - وارد شده گفت: ((مژده مجددی بی، اخیرا کف کردم که دو مزرعه بزرگ دیگر نیز دارید ۶۰۰ هزار لیسه میخرند، بفروشم؟)) چند بار خودم شاهد بودم که در چنین مواقع سر وکیل املاک خود داد میزد: ((برای خدا، تو وکیل هستی یا کاشف املاک؟ این مزایع، کاروانسراها، خانه ها و ایارتانها را از کجا بنام من بیرون می آوری؟ دیگر بی است برای چه دیگر در مقابل من ایستاده ای، زود بفروش اینها را و جان مرا خلاص کن))

اما خلاص شدن نداشت، یکی دیگر از وکیلان باز چیزهایی برای او پیدا میکرد پنج - شش ایارتان یا چند مزرعه ۰۰۰ زیرا ولو مجددی نتوانست آنها را مجبور بودند ملک و مال او را حراست و کف کنند و از فروش آن بهره بی برای خودشان بردارند.

چگونه پول را صرف میکرد؟ اگر برایتان شرح بدهم عقل از سرتان پرواز میکند، غیر از یک بلوک چاپلوس

# ماتے میلے

ستاہ ہیری کی بہ تہ ہی |  
 مگر  
 مات لک اوس مہی بہ نرہ دی  
 ہفتہ رختہ  
 ہفتہ شمس جی :  
 ستاد حسن ازیامت بہ گلستان کی  
 زاد جی فوتی دودھو نوس بدلی  
 ستا بہ ہیری کی بہ تہ ہی |  
 مگر  
 مات لک اوس مہی بہ نرہ دی  
 ہفتہ رختہ  
 ہفتہ شمس جی :  
 ستاد ہیلو ہلو شاگہی می ((بہ سترگی)) شکلو  
 مہ می یادہ ،  
 مہ می خیال مہ ،  
 مہ می نرہ مہ راہلیں ...  
 ستاد ہاداد خیالونو بہ شوگی  
 ستاد ہیر نفونواور نوسونوہ لہوگی  
 لک شمعہ لگدہ ، ولہدہ ...  
 ولں بیامہ خندیدہ  
 خوتہ بہ دکہر مہی |  
 بہ بہ خیل حسن مہر مہی |  
 راہ لہی راہ ہیلہ شوہی جاشوہی  
 دل چاد نرہ دہاشوہی  
 نوروزما د نرہ بہ ہن کی  
 د پردہ دگلوشاگی تہ غور مہی  
 نہاتی زیاد فکر تال کی  
 د دل چاد جی ہیلی تہ تختگی  
 کمال الدین ستان

۱۳۲۲ ار ۱۳۲۲  
کابل

# دو سال خیال

جی بہ سترگی می ستاد حسن وارشی  
 داختران خور لں ژوندی نہارشی  
 جی د سرشوندو نکل مہ یں نزدی شوم  
 لاکھندہ زندگی می تیل خارشی  
 جی دزلفو خیال دی ماراکاز و خیرہ  
 لہ سہمی تہ می دوکان جیود مطاوشی  
 جی داستاد وصال خیال سرہ جملہ شوم  
 تیل فوہہ راہ و تہیتی ہزارشی  
 ناراس ، می ستا د ہلترین کی شو بہ ہرخہ  
 راہہ گراہی جی (مواج) لیز ہقرارش

۱۳۲۳ ار ۱۳۲۳

# سوہ زر

ستاہ بہ دایمان تو سرس نغمہ اشب  
 لب بر لب چون شہد و شکر می نغمہ اشب  
 تا خلوت مارانہ کسد غیر تو اشلال  
 یک کوہ گران را پس درمی نغمہ اشب  
 بانالہ جانسوز و نزلہای دل انگیز  
 اندر دل سنگ تو اوسری نغمہ اشب  
 سر بست کہ نغمہای جہان جان مراسخت  
 صرہای جہان را بہ شدی نغمہ اشب  
 نغمہای جہان را بہ از روی تو روشن  
 ند کلیہ تاریخ من تو سرس نغمہ اشب  
 زان روی بہ تو نام تو مرا چن بہ کام  
 اکونکہ ز وصل تو مرا چن بہ کام  
 بر شام سہ مہر سحر می نغمہ اشب  
 چون ہر تو خورشید زد افسان بہاری  
 مریان تو ہر سوہہ زدی نغمہ اشب  
 عظیم شہباز

# غزل پشیمان

اشب کہ در سکوت در چشم سیاہ تو  
 سرمست چون سیدہ فردا نیستہ ام  
 فردا اگر نیامست اندر مکتوب تو  
 چون بانوی نیامست اندر مکتوب تو  
 تاباں ہرنگہ تو مکتوب غمنا نیستہ ام  
 اندر مسر خاطرہ تھا نیستہ ام  
 در روی نگاہ تو ای سرگزی ای نسیم  
 چون لالہ دانداز بہ صحرای زلندہ ام  
 چون زبور شکستہ نغمہای زلندہ ام  
 آفسردہ در تلاطم دریا نیستہ ام  
 عازنہ بہارت

رخ دہ آئینہ چو از شو نمایان سازی  
 گل مہتاب بہ دہا چہ شگوان سازی  
 نازاز دور نمای و خطاب از نزدی سازی  
 مہر تن را چو از آستن آباد کی سازی  
 خانہ صبر مواہب کوہ سران سازی  
 کہہ ہودم کہ دگر دل بہ کس آسان ندہم  
 باز ما را توانہی کہہ پشیمان سازی  
 تہہاری وین آن دہکدہ خاموش سازی  
 کہ ہر دم مواہب شادان روشنی سازی  
 گوشی دیدہ بہ دیدار نمای روشنی سازی  
 شہر تارک ما باز چراغان روشنی سازی  
 قصہ ام راہ کجا نزدیک گہم سازی  
 تو خود از لطف مگر شکم آسان سازی  
 سید علی شاہ روستایار



# غزل

بی همان به سرشود ، بی توبه سر نمیشود  
 داغ تو دارد این دلم ، جای دگر نمیشود  
 دیده عقل مست تو ، چرخه چرخ بست تو  
 گوش طرب به دست تو ، بی توبه سر نمیشود  
 جان ز تو جوش میکند ، دل ز تو نوش میکند  
 عقل خروش میکند ، بی توبه سر نمیشود  
 خمر من و خمار من ، باغ من و بهار من  
 خواب من و قرار من ، بی توبه سر نمیشود  
 جاه و جلال من تویی ، ملکت و مال من تویی  
 آب زلال من تویی ، بی توبه سر نمیشود  
 گاه سویی وفا روی ، گاه سویی جفا روی  
 آن منی کجا روی ، بی توبه سر نمیشود  
 دل بنهند بر کسی ، توبه کنند بشکسی  
 این همه خود تو میکسی ، بی توبه سر نمیشود  
 بی تو اگر به سر شدی ، زیر جهان ز سر شدی  
 باغ ارم سفر شدی ، بی توبه سر نمیشود  
 گرتوسری ، قدم شمع ، ورتو کس علم شوم  
 در بروی عدم شوم ، بی توبه سر نمیشود  
 خواب مرا بیسته ای ، نقش مرا بشبته ای  
 وز همه ام گسته ای ، بی توبه سر نمیشود  
 گرتو نباشی یار من ، گشت خراب کار من  
 مونس و مونسار من ، بی توبه سر نمیشود  
 بی تونه زنده گی خوشم ، بی تونه مرده گی خوشم  
 سر زخم تو چون کشم ، بی توبه سر نمیشود  
 هر چه بگویم ای سفت ، نیست جدا ز نیک و بد  
 هم تو بگو به لطف خود ، بی توبه سر نمیشود

مولانا جلال الدین بلخی

تازه انگلی  
 رانده گورده  
 دلتا کوانگور اینه می  
 (داد خیل بی درده تن نیکنی انامور می)  
 بیاسیابه بی و نه گوری به ستر گور

ماه و حسنه  
 وقتی ماه را من بینم  
 که بر هزاران بزم دردمی درخشد  
 میدانم که در اندوه خزان  
 من - تنها - نیستم  
 ((اوشه نوچیساتو))

## موج

دوستش دارم  
 و پیوسته از اومی گزینم  
 مثل موجی که  
 در ساحل ((اینز))  
 می شکند و یازمی گردد

((بانوکاسا))

## زیرش

آیا او همیشه مرادوست خواهد داشت؟  
 من نمیتوانم دلش را بخوانم  
 اندیشه های من در این بامداد  
 مثل موهای سیاهم  
 درهم واشفته است  
 ((نانوریکاوا))

## بار

در کوهستان خلوت  
 برگ های نیزار  
 در باد  
 بر بر می شود ...

من  
 به یاد دختری استم که اینجان نیست  
 ((هیتومارو))

## لیونی غرور

ارمان زه لیونی کرم دل سو به سر وید  
 ساقی کرم میخانه کن دل شو به سر وید  
 بیگا می خوب لیده ، هم دیار کلی کی میله  
 اشاراته وایه شه دینو به سر وید  
 اشعاراته وایه شه دینو به سر وید  
 قران بی دل سو جی شول بیو به سر وید  
 یانه می ورسه شول دلسی شبه کلی اقیار  
 که خه هم ننگاریدل هسی شول گویه سر وید  
 خوزما وی وچی شولوی دخیو گویه سر وید  
 دتور و لغو مینغ نه چی کرمی سبینغ را ننگار  
 غرور به شی دینی دکتوبه سر وید  
 ما بریزنه چی زه خیل سرستاله سر وید  
 ادم شی به لحد کی ددرخوبه سر وید  
 فاروق فردا

## تاتو باور کینی

ای تو پاکیزه تنهن فصل خدا  
 به ره آمدنت ، جان به لب آمده را  
 نقش قدمهای  
 نگاهت بکم  
 توتاباور کینی ،  
 که بهاری زخزان می آید  
 ای تو مولود همه شادی ها  
 به ره آمدنت ،  
 بره اهوری پیش های دلم  
 به قدم های تو قربان بکم  
 تاتو باور کینی  
 که به هرانه ، ابایی این ، باور من  
 همه ابادی بی دور زمان می آید

دوشم از لیلی لیرا

## مولد من

اه که رهای من ، پرزتمنای توست  
 مست فزلهای من ، جوشش لبهای توست  
 گفت که شمرات منم ، شمری بگو بهر من  
 وای تو مولای من ، شمر قدمهای توست  
 جان خرابایان ، بسته به پیمانه ات  
 عاشق بشکسته دل ، مست زهنای توست  
 زاهدی بیچاره بین ، عشق فرودده خلق  
 عاشق مغرور بین ، خاک در راه توست  
 مست زخمخانه ام ، بی زده پیمانه ام  
 مستی مستانه گی ازین دهنای توست

### شکوه

په زړه کې چې می مینه نن سپالیدلې ده  
 د ژوند توره تیاره کې می رتالیدلې ده  
 بهیزي چې دا اوښکې نه زمالسد ووسترو  
 د دې اوښکوباران کې می ښکلا لیدلې ده  
 رقیبه راشه ښه پې ننداره کړه بري خبرشه  
 جفاکې داشنا چې می وفا لیدلې ده  
 اشارات موسکې شه اوږه غټو غټو گوره  
 لویوه دامید وې عشق کې ستالیدلې ده  
 غمونه د زړه کې می ورته وڅنډې موسکې نس  
 د یار دنده کې مینه می رشتیا لیدلې ده  
 زړه کې به ټول برهرش خوله عشق نه به وانه وې  
 په زړه و د تورو شوکې می محلا لیدلې ده  
 بلقیس اندر

مان لو پو هسکو غرونو له هوانه  
 مان تورو جاود بند لوښپوله تپو  
 او ا  
 بیا لې بیالی شراب د مستی خټیلی  
 اود ستورو د موسکاله با قهر هو موسی  
 د زړه ی بگر پده ول ول کلان کینبول  
 نوم  
 ژوند یوه شیبه ده  
 زموږ د زړه کسری ترمنځ  
 رانی ل  
 چې د ایلو خاڅکس ژوند ون  
 په خندا تیر کړو

### شکوه

دوش د یدم که دل پرزتمای تو بسود  
 غرقه در خون جگر د رې سودای تو بود  
 عده کردی که بیای به پرستاری وې  
 دیده اش تابه سحر فز قد مهای تو بود  
 حیف صد حیف که با مال جفایش کردی  
 ان دلی را که چنین واله و شیدا ی تو بود  
 ناله مرغ سحر دامن شب را بد رسد  
 دیدمش چاک گریبان زهوسهای تو بود  
 خواستم لب بگشام به شکر خنده صبح  
 دل سودا زده ام خسته زغمهای تو بود  
 عهد بستى وشکستی و هزاران اتسوس  
 که هنوز چشم امیدم به تولای تو بود  
 خواستم تا که بجوم ره جز گوی ترا  
 هر کجا سزده ام نقش کف بای تو بود  
 به نلک رفت زبیداد تو صد شکوه سحر  
 آسمان نیز بر آشفته ز غوغای تو بود  
 تویی شهره به نیکو نامی درین شهر و لیک  
 وای بر حال بهانه که چه رسوای تو بود  
 بهانه

### سوکور

سترگو اوترو ورته هیخ ونه وې  
 د زړه سند رو ورته هیخ ونه وې  
 لویه خبه د او سو را نلله بري  
 د او یخرو ورته هیخ ونه وې  
 هغوی زمونږه ونی تویی کر لې  
 زمونږ ملگرو ورته هیخ ونه وې  
 تیره لمبه شوه د پرد یو د لته  
 زمونږ لښکرو ورته هیخ ونه وې  
 نظرون ښکل کړې خوزې شونډې د یار  
 لیبو شکرو ورته هیخ ونه وې  
 د لیلانو هوډو رو سو خیده  
 خو سر بیرو ورته هیخ ونه وې  
 اخیس ښکل کړ اسمعیل په شونډو  
 د جا خبرو ورته هیخ ونه وې

غزل

هرچه بر سرم بارد غصه، پس نمی گویم  
درد دل بر پی دلم پیش کسی نمی گویم  
بسکه بیم آن دارم مستمع نگردد زار  
مرض حال خود حتی با نفس نمی گویم  
بحر عشق و فارغ از کثا کثر تو نشان  
قصه من سرکش بر خار و خسب نمی گویم  
ایکه گشتی ام حرف از عاشق بزن، رو-رو  
راز عشق را با هر دو الهوس نمی گویم  
پیش از این چه می بینی بر سر سخن با ما  
آنچه را که بشنیدی باز نمی گویم  
عشق می کشد سوی شاعری مرا بیخود  
ورنه من غزل (( رفعت )) از هو می نویسم

احمد ضیا (( رفعت ))

نگین عشق

تو با اسطوره رنگین کمان لا زورد عشق  
به سوم چون چکاد آرزو بر نور مایی  
به دستان گلاب وازه های عشق  
به چشمانت گل دیدار  
به قلبت باور بندار  
ازان دریاچه خاموش بود آلود  
تو چون امواج دریا سرکش مغرور می آیی  
و دهن آبی ات آبستن بندارهای سبز  
به لبهایت بلوغ خنده هارا باور کردی  
و فانوس نگاهم چلچراغ راه پاکت باد  
که تواز دور می آیی  
که بنشانی نگین عشق را بر قلب فنا کج  
تو چون امواج دریا سرکش مغرور می آیی  
ز دلشت (( لیان ))

جاده رویا

دیشب که بر سکوت و تنهایی زدم  
باده و ناله های سرور و خورشید  
آنجایی نام آرزوی صبح زنده خشی  
از دیده های منبذ و تنار آرزو  
بروزه در فشاندم و تنها گریه شدم

تایخودی

شعر مغرور تیار آگهی می خوانم عشق  
رنگ صولت خانه روح خدا میدانش  
آن من تا اوست در باری خروشان در دلش  
معبد و معبود من تصویر جانبخشای او است  
معنی شعر بقای جان حسان جان بخش  
آیت فواید شوقستان فواید دل است  
آن در کتاب فطرت نام فزرد میماند  
گر خودی تا بیخود دید رهنوردل میماند  
خالده فسوف

کیر

داونکوی آشنا، بر رخ جگر نه منسی  
به خوله در ی سلگه می مری نه منسی  
د سترگو فیضی ویشلی زو به زو به بانده می  
جی رفته ای به سینه کی خان شه جی هم جهان نبویم  
خود می هیبت زما خورده زما تخری نه منسی  
مابه کاله می آسان ستوری جگر که خلکو  
زده د (( سیا )) مینه می به سرد سترگم  
دلی زما دیشی گل زما د (( ذی )) نه منسی  
ذمه (( سیا ))

از شام تا مابوط

من در مروج عشق  
باشهر شکسته و دامن لاله چون  
همچون شفق به دامن شب آرمیده ام  
گرد رسد بگوش خیالم بیام صبح  
رخت سفر ببندم و گویم به شب و داغ  
عفت تیره را -  
در یاد سر زخم  
چون قطره از دماغ او پیمان چکم بدنت  
بر شاخ لاله ها  
بر سنگ یادها  
اما بیاد (( تو )) !

۱۲۲۱ ار ۶۷

شمس علی (( شمس ))

بیرار

منم از ساجت تلخ سکوت نیمه ای شب  
من از تظاها بر سپاه تیر مهی  
و از تمام هر آنچه حصار نفرین است  
برای رستن قد جوانه ی سبزی  
پیمان مو منی از بی نماز بیزارم

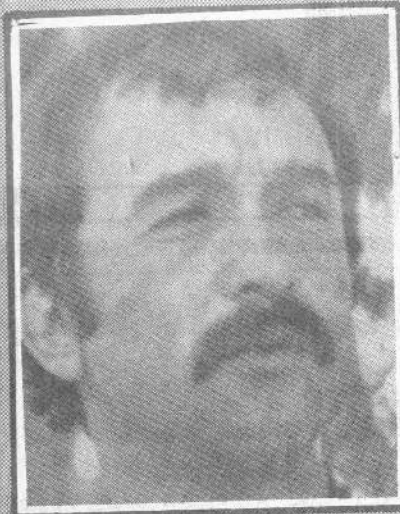
فصل پنجم

دار ی شد میزان خرم آد پی  
زین کس هستی فعلی رفت  
در تاراج ؟  
دیگانگی بیلگی دردست  
بازگرد پنجمین فصل خدارا  
التجاسمیکرد...

وهریز

میخواستم ستاره شمع، با میان ماه  
بگنجم درم از فلکی پرو امی  
بروز نمیم بتا طرب با میان نیو شام  
درک او حسرتی که تمام آرزو شدم  
من با یی میهم  
همراه آرزو  
سوی د پارچاده رویای سزونیست  
خالده

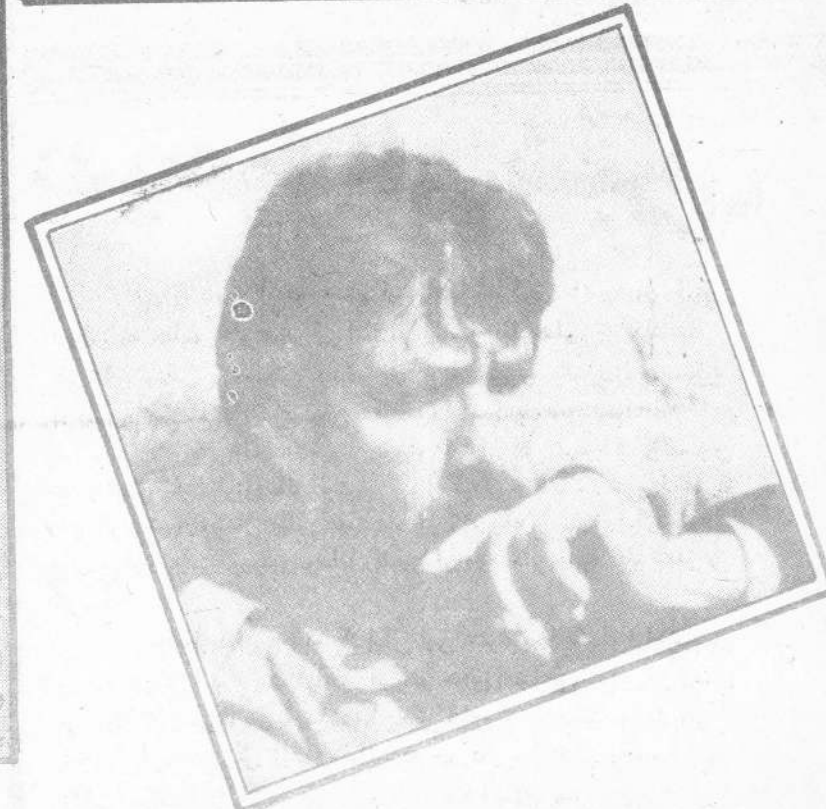
# نقطه نیرنگی



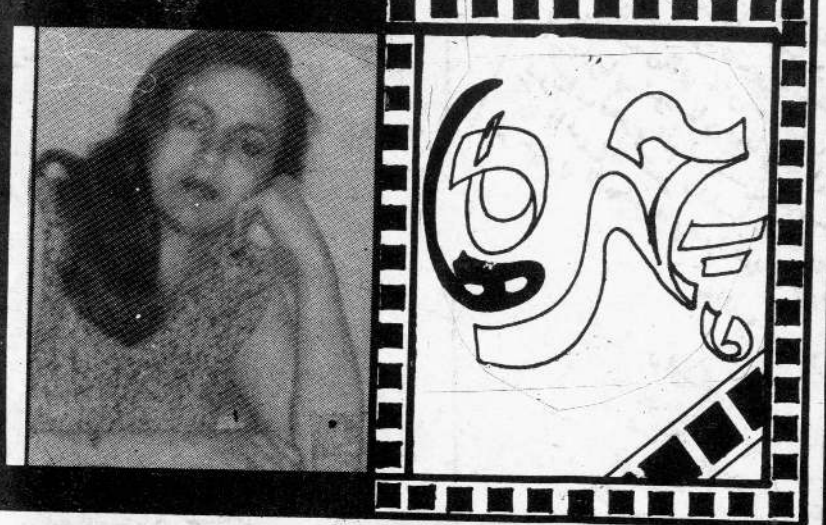
## موفق در ادبیات کتب و موفقی

محتوای مضمون در ادبیات کتب و موفقی  
 و موفقی سینما و تلویزیون، فلسفه  
 نقطه نیرنگی را که تازه کی  
 روید است دارد به نظر شما  
 چگونه قبلی خواهد بود؟  
 - این فلم از جمله کارهای  
 دایرگم هست که من زیاد ترس  
 می بینم و شاید هم اولین فلمی  
 باشد که به این تپ دایرگم  
 کرده ام.  
 - طوری که قسمتی از فلسفه  
 نقطه نیرنگی را بدیم، بیشتر روی  
 پهلوی های روانی و عاطفی آن کار  
 کرده اید که کمتر در کار سینماگران  
 جوان ما به آن دست شده است،  
 به نظر شما روانشناسی و به خصوص  
 رسیدن دوران الهام های پر -  
 سوز و غم را چگونه بررسی می کنید؟  
 - در این فلم قدم قدم  
 (در باب) است، و قصد رویکرد  
 شخصیت در باب، دوران و بیرون که  
 باید هر دو بعد به گونه تصویر  
 می شد، فکر بیشتر توجه این اصل  
 بود که چگونه تنهایی و رویاهای  
 در باب و روی نوار فلم جان بد هم  
 چون این شخصیت مرکزی با عقده  
 های وابسته، احساس خفارت  
 وجود کم بین، احساس نفرت  
 به محیط ماحول و تلاش که برای  
 است

همه چیز از سارا برنار شروع  
 شد که در شروع قرن اجازه داد تا  
 یک نوع بودن برزنجی بنام او -  
 گرد - سرازان از ستاره های شناخته  
 شده جهان سینما در یک کلام سامان  
 آرایش، عطریات حتی مسواک  
 خوراکی استفاده زیادی به عمل  
 آمد.  
 در این اواخر موتیکا وییتی نیز به این  
 کار رو آورد، ولی او کوزمیتیک و  
 لباس را انتخاب نه نمود، بلکه  
 عینک را انتخاب نمود، خودش می  
 گوید: قبول کردم بخاطر آنکه یک  
 عمر است که عینک می پوشم، عینک  
 برای من حیثیت محافظ را دارد  
 زیرا خوب نمی بینم و مگنل حرفه من  
 گشته، همین عوامل سبب شد که  
 با خود بیاندیشم که زنه ای دیگر  
 بنام اختاپوت را اجازه بدهد.



# های بازیگر در یکلامهای تجارتی



## نقشی جدید من

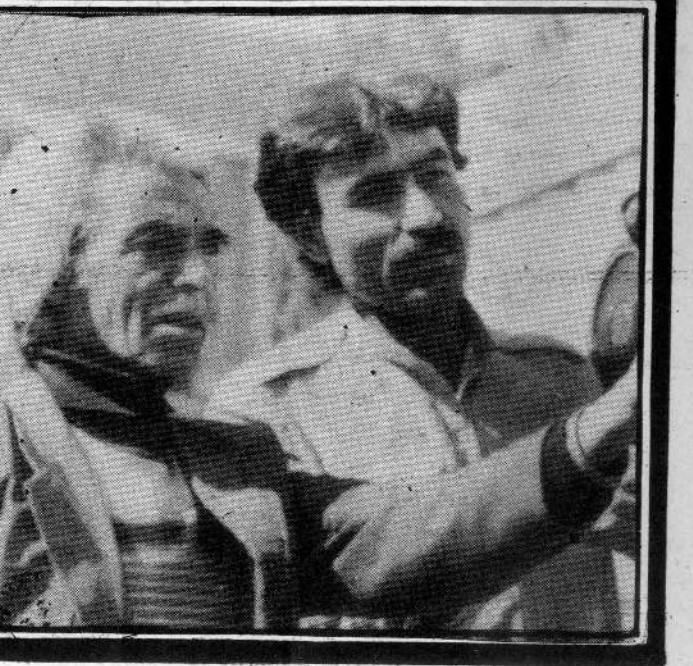
### سید میران فرهاد در فیلمهای

اسم سید میران ((فرهاد))  
 بوده و از جمله هنرپیشه های استم  
 که به قول سینماگری: ((در اجزای  
 نقش جسارت اخلاقی و مقنات عمل  
 را از خود نشان داده و در ضمن  
 وقت و ابتکار عمل در بازیگری نقش  
 سپرده شده، همصیانه تلاش میوزم  
 در هفت فلم هنری نقشهای متفاوت  
 را ایفا کرده ام.  
 همین اکنون در درون فلم هنری  
 ((سینمای تلویزیونی)) مصروف  
 بازی استم، فلم هنری، سینمایی  
 ((سفر)) و فلم هنری تلویزیونی  
 ((عاشق)) نهایت مشرت دارم تا در پهلوی  
 د یگرد وستان سینمایی، در فلم  
 اولی که سعی و تلاش گروهی از جو-  
 انان را در یک سفر نشان میدهد  
 و جوانان در در ورتین نقطه  
 روستایی کشور رفته اند، آن تود  
 ها را به تنویر میگیرند و مفهوم  
 صلح و زنده گی را با آنها میآموزانند  
 حتی میتوانم بگویم هرآنکه جریان  
 فلمبرداری به سوی اكمال ادامه  
 می یافت، برای من نوحی از آموزش  
 بود.

# فلم پولیسی سیاه و سفید بنام غیرت

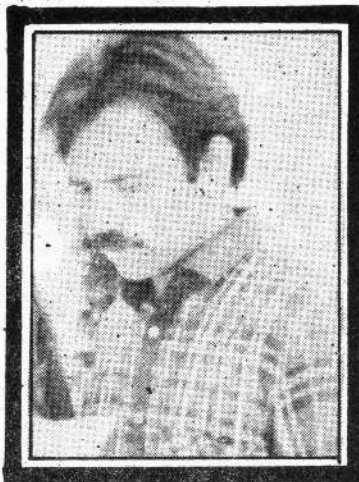
## آماده می شود

از یاسر شبان کارگردان سابقه دار و خوب کشور فلم ((سیاه موی و خال)) را دیده ام و فلمهایش تلاش)) و ((تارنگان)) را در آینده نزدیک خواهیم دید. او در این اواخر دست به ساختن فلم جدیدی بنام ((غیرت)) زد.  
 عباس شبان درباره فلم جدیدش میگوید: تازه ترین فلم من که معروف ساختن آن استم بنام غیرت یاد میشود که در زبان آملی متری به شکل سیاه و سفید از طرف افغان فلم تهیه میگردد. ستاروی فلم را خودم نوشته ام. غیرت فلم پولیسی جنایی است. داستان فلم از جایی شروع میشود که در بغدادی خریدن حیوانات به هوش که با فروشند و بعد هنگامه اند میروند. باغی شدند. غیرتین با ای قیمت به توافق میروند. در زمان همین روز فروشند و بانک مومیز، به قفسل میروند. به جان قاتل کسی دیگری به هم نقش دستگیر میگردد. در جریان حرارت فلم نایاب هر...





از خطرات حنان زرمال :  
 يك وقت در یکی از نقاط دور -  
 دست کشور روی سنجی سمارنا -  
 پیشی داشتیم هنوز نمایش شروع نشده  
 بود مردم بی صبرانه انتظار  
 میکشیدند ، چند قدم دور تر  
 از من يك ریش سفید ایستاده  
 بود ، او از يك شخص پرسید :  
 (( کو هنرمندان کجا هستند؟  
 بنسیار آرزو دارم آنان را  
 ببینم )) شخص با انگشت مرانشان  
 داد و گفت : (( یهلویت هنرمندان  
 ایستاده است )) ریش سفید  
 دعتاً گفت (( وای خدای من  
 چه می بینم ، این خورق ماست  
 من فکر میکردم شاید آدمک ها  
 چوچه باشند که در وارد بچندین  
 تن شان جای می شوند ، تسو  
 به خدا هیچ باورم نمی شود . ))



## آدمک های چوچه

## احمد ولی و هنگامه از هم

### جداشدند

احمد ولی و هنگامه زوج هنری که سه سال قبل با هم ازدواج  
 نموده بودند ، اخیراً از هم جداشدند .

ماخبر جدایی این دو هنرمند را با فامیل شان در کابل  
 مطرح نمودیم که آیا واقعیت دارد یا خیر؟ در پاسخ دریافتیم  
 که بلی این خبر واقعیت دارد و جدایی آنها در اثر تقاضای  
 خانم هنگامه صورت گرفته است .

خراننده گان مابه خاطر خواهند داشت که مجله سپارون  
 خبر روزی این دو هنرمند را سال قبل نشر نموده بود -  
 هنگامه به اطر از دواج با احمد ولی به آلمان غرب سفر نمود  
 شو از دواج آنها پسری بنام احمد مسیح است که فعلاً به اسار  
 فیصله محکمه احمد مسیح نزد هنگامه می باشد و پدرش صرف در هفته  
 یکبار اجازه دارد او را ببیند .

چرا این جدایی صورت گرفت؟

بنا بر برش ما پاسخ دقیق نداریم ، باشد ولی آنچه مسلم  
 است اینکه این ازدواج اول این دو هنرمند هم نبوده و تقریباً  
 پشیمانی هایی که وجود دارد مربوط میشود به اینکه باید هنگامه  
 بقصر باشد . به محال ما از قضاوت در مورد می گذرم و همینقدر  
 می گویم که خوشبختی هر کس در وطنش است و آرزوی برم شایع  
 که در مورد آمدن احمد ولی هنرمند خوب افغانی به وطن وجود  
 دارد به واقعیت بیهولسد و احمد ولی که مردم وطن او را دوست  
 ست دارند ، راه خانه را در پیش گیرد و برای این مردمی که رنج  
 دیده اند ترانه .  
 بخم خود را نیز فراموش کند .



## پدر خوابهای شیرین

ترجمه رهناب

فلم یا ادھمن العه هنرمندیهای گانیک سرگرمی عادی روز بازار  
 در گذشته هابه هنر همه گیر انکاف یافت . فلم هایی به گونه  
 فلم های جنسی ، موسیقی ، داستانی ، تاریخی و مستند و غیره همواره  
 با انسون رخشنده خود ملیون ها انسان را مجذوب خود میسازد .  
 دیر زمانی است که راه دوران کودکی نشی را پیموده و اکنون  
 به صنعتی با تکنالژی عالی و مدرن مبدل گردیده است . امروز فلما ی  
 ۲۰ ملی متری با کانال های متعدد آواز ، دبله ستهیو (آواز ستهیو)  
 عالی) و تجهیزات کمپوتری و سایر فلما برداری به کار روزه فلم تعلق می  
 گیرد .

مراحل آفانین و راه گشایان این هنر تقریباً بدیار فراموشی  
 سپرده شده اند . پیش از آنکه دیوانه های انسانی (برادران ریاست)  
 به پرواز آفانین نمایند بی بایست بگان مکن های که بی حرکت بودند راه  
 رفتن را بیاموزند . یکی از پیشگامانی که به فکس هازندگی بخشیدند  
 ماکس سکلا د انوفسکی بود . وی که ۱۲۰ سال پیش بتاريخ ۳۰ اپریل





حرفهای درباره این دیگلماتور خوب راد صفحه ۱۴  
مطالعه کنید .

فسیده انوری

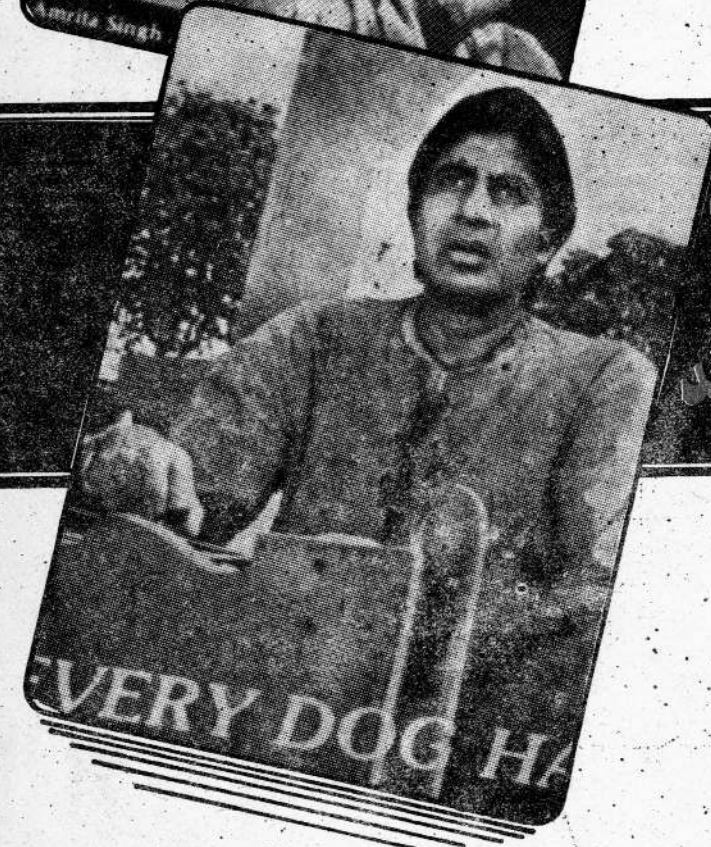


۵۳

فریده امید

هنرمندی که درین تازه گیها به سیناروی اورده  
است مصاحبه اش را در صفحه ۵۱ بخوانید





نمیوان چشم پوش کرده تو سن  
بخت و اقبال او در حال حاضر از نسا  
افتاده باشد. این حقیقت مسلم و  
اشکار است که تردید و شکاکت به  
همراه ندارد.  
ولی سوال درشت و قابل -  
مباحثه این است که راز موفقیت  
ر. امیتابھ که همانا استیلا -  
از همان ماه است در چیست ؟  
چه انگیزه ها و عوامل و -  
موجبات سبب میشود که فلسازان  
بقیه در صفحه (۸۸)

را از دست داده اند. زیرا به  
قول آنان امیتابھ امروز بگانه  
دوران خود بوده از نظر بینندگان  
فلم واز لحاظ اعتبارات پولی واز -  
جہات خصوصیات و شایسته کی های  
کار خود، هنرمندی است متفرد به  
خود. چه این هنرمند در میدان  
بزرگ سر نوشت سینمای هند و در بین  
جمعیت هنرمندان فراوان سینمای  
هند مقام والایی در صدر داشته و  
توسن اقبال او همواره سراسر  
دیگران بوده است و بهیچ وجه

# داده دستوری و ستاره

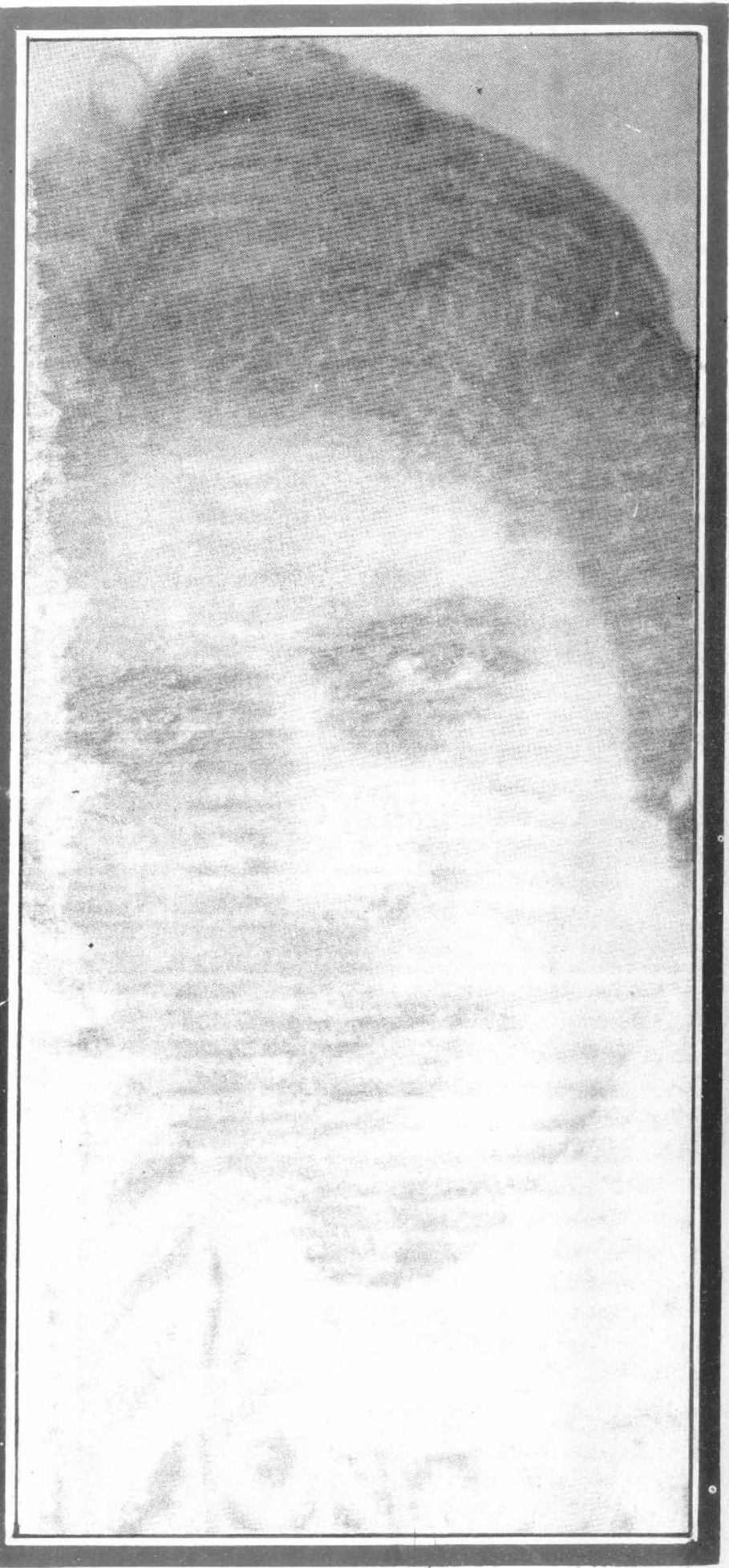
## دو کارگردان معروف سینمای هند نام امیتابھ را از فلمهای خود حذف کردند

کاش با امیتابھ تغییر عقیده  
داده و به عوض او شتر کهن -  
سنها را نامزد بازی در فلش نمود  
و می خواهد فلم خود را توسط شتر  
تکیل نماید.  
هنوز این خبر بد تی سببی  
شده به سردی نگرا نهده بود که  
خبر دیگری شایعه گرفت مبنی بر اینکه  
رایل رول کارگردان نامی دیگر  
هم، نام امیتابھ را از فلم خود  
حذف و کلید این دروازه بسته را  
بدرست دهنمندر سپرده است.  
این دو کارگردان که از شهرت  
و محبوبیت فراوان برخوردارند،  
انگیزه تغییر عقیدت خود را انسا  
نکرده اند ولی در حلقهات فلسازان  
شبهه برخورداران همانا حل به  
عجله بهمورد تصمیم اتی شان شده  
است. مردمان صاحب صلاحیت در  
این محدوده ابراز نظر کرده اند  
که این دو کارگردان توانا و آگاه، با  
این عمل عاجلانه یک شانس طایف

لقب ((سوزاستار)) یا هنرمند  
نور العاده هنوز از جمله نام -  
((امیتابھ بچن)) حذف شده و  
هنوز هم با همین خصوصیت در سکوی  
موفقیت و محبوبیت قرار دارد. اگرچه  
فلم پر آوازه او ((شهنشاه)) مواجه  
به عدم موفقیت شده و توفیق چشمگیر  
را به همراه نداشت ولی باز هم او  
مانند سلطانی بدون رقیب در قلمرو  
سینمای هند حکمروایی میکند و سحر  
الزجه او در بازارهای سینما برق  
اسا رویه صعود می رود و در پیشانی  
فراخ او کوچکترین اثر و نشانه از عدم  
توفیق خوانده نمیشود.  
باوص اینک سهلش گیتی  
یکی از فلسازان و کارگردانان معروف  
اخیرا باطنظنه خاص، فلم جدید  
خود را با شرکت امیتابھ اعلان  
کرد و چند شات مختصر از فلسم،  
فلمبرداری شده بود که وضع دیگر  
گون شد. بطوریکه اخبار دست اول  
میرساند که سهلش در ادامه

# امیتابھ بهترین

هنرمند  
سلطان  
رقیب  
توفیق



# در طلسم عشق مدهو پالا

به عقیده او  
آتش عشق  
معمولی نیست  
معه با و آتش میهای تپنده  
اطفایده خامه  
گلاره



صاحبه از: لیلیا پادا

باید که از این شعر در باره خود چیزی بگویم  
او این شعر را در باره خودش نوشته است  
چون آنرا در آن حالت نوشته است

— وقت برای نخستین بار عشق تان (ماد هوپالا)  
مقابل شدید چه احساسی داشتید ؟

### لحظه دیدار

تاری هجر برک آن یادگشتیم  
از افتخار بایه تریا گداشتیم  
زاهد تو امید بهشتی وجوی شیر  
ماد بین ودل بصورت زیبا گداشتیم  
از هر خنده ناک سوگان ناز او  
دافق به صفحه دل شیدا گداشتیم  
در دل عشق زندگی عقل و هوش را  
مجنون صفت هدیه به لیلیا گداشتیم  
رفتم گرچه خود ز دیار حبیب لیک  
دل در گرو به آن بت و ننگداشتیم  
یک ماه هلال ابرو و ماه دگر رخسار  
گرنام او که (ماه دوپالا) گداشتیم  
از مشتري و زهره و مریخ تابه ماه  
سیر فلک نموده شه با گداشتیم

— لطفا در اولین دیدار احساس (ماد هوپالا) را  
که از دیدار شما برآید ست داده بود بیان کنید.

— این سوال را بایست از خود ماد هوپالا پرسید  
پانامه موضوعی است که میتوان برداشت احساس  
ماد هوپالا را تا اندازه بی درک نمود.

و انهم در وقت گرفتن عکس دوتایی با هم سرورد  
بخت قرار گرفت و عکسی که اینک تقدیم میشود و در  
Bandra Bombay)) بندره بمبئی)) جنرال شخصی  
ماد هوپالا گرفته شده. اسم ماد هوپالا هم بطرف  
راست عکس بالایی دروازه به حروف درشت  
انگلیسی (MADHUBALA) نوشته شده.  
دیده میشود، و قتیکه از او خواهنش نمودن تا یک قطعه  
عکس یادگاری با هم بگیریم پس از لحظه بی شکست  
بطرف اتاق خواب خود رفتیم و آینه بی در دست

آماده عکس گیری گردید، پرسیدم آینه بسرای  
چيست؟ گفت تو بگو گفتم:  
در کشتن من حاجت شمشیر نسد ارد  
آینه بک بگیر که از اشک بیسرم  
گفت: نی!  
گفتم: یار من از حسن خود آگه نبود  
کردن آینه سازان بشکستند  
گفت غرور زن نظری است و به آینه احتیاج  
ندارد.

گفتم: مام از کشتن رخسار گلی می چنینم  
هر کجا آینه بنهید مرا یاد کنید  
گفت میدانم که تو کلچین کشتن حسن  
خوب رویان هستی و خوب گل چین هم هستی، اما  
هدف من از آینه چیز دیگری است که کمی بان نزدیک  
شده بی امانه چندان.  
ومن باز گفتم: چشم تو کارسافر و بیامانه میکند  
آینه را خیال تو بخانه میکند  
گفت اصترین بسیار خوب، به هدف رسیدی زیرا  
از خیال حرف زدی.

گفتم من نه نعمیدم بقیه اش را تو بگو منظورت  
از خیال چیست؟ گفت:

— قبل ازین که منظور خودم را بگویم راجع به  
شعر تو فکر کردم و زیر لب تکرار کردم (( آینه را خیال  
تو بخانه میکند )) و علاوه کردیم در یکی از نظم هایم  
این شعر را عملی خواهم نمود یعنی آینه را بخانه  
میسازم، پرسیدم مثلاً کدام فلم؟ گفت فلم مغول  
اعظم)) که عنقریب شوتنگ آن شروع میشود. ترا هم  
خبر میگویم تا شوتنگ آنرا ببینی. من (( شوتنگ ))  
آن صحنه فلم برداری را دیدم. در اثنای فلم برداری  
رقص عالی و زیبایی واقعی و زنده ماد هوپالا در ریا  
(مغول اعظم)) در هزاران آینه انعکاس یافتند  
بود، شاید خوانندگان جمله سپاهین هم فلم  
(مغول اعظم)) ویا اتلا همان صحنه رقص  
(ماد هوپالا) را در فلم (مغول اعظم)) دیده باشند  
برگردیم به اصل مطلب باز هم تکرار کردم که  
منظورت از آینه و خیال چیست؟

گفت: خیال بلی، منظور خیال است،  
نقش تصویر بالایی (( سکرین )) یا پرده سینما هم یک  
خیال است. یک خیال گدا را مانند خیال در آینه  
و تو این خیال را (خیال مرا) بروی پرده سینما  
دیدي، دلباخته این خیال شدی. با این خیال  
راز و نیاز کردی، سخن گفتی، شبها بیدار ماندی،  
این خیال را پرستش کردی، دریند ارگتار و اشعار  
خود آنرا به سوه عالی و جهانی منعکس ساختی.  
بالایی خیال عاشق شدی، برای خیال من هزاران  
شعر سروددی، درد نیایی خیالها زندگی کردی،  
در خیال من غرق شدی، برای گریه ها کردی  
نامه ها فرستادی، بیوگرافی های مراد رجیلات  
انسانی نشر کردی و برای فرستادی تا بالاخره  
خیال تو به حقیقت پیوست، یعنی باید اری در عشق،  
تصمیم واراده و فاداری به معشوقه ترا مونسق  
ساخت که مرا از نزدیک ملاقات کنی. سخنش را قطع  
کرده و گفتم:

استقامت بی کرامت نیست در بنیاد سرد  
شمع از خود رفته است اما جاکم رفته است  
گفت: (( خاموش من حرف میزنم )) و ادامه داد

بنابراین منم خواستم ترا در عالم خیال تماشا کنم،  
یعنی در آینه، آینه تیکه هم اکنون در دست  
من است و ترا در آن می بینم، البته خیال تورا  
و بدین حالت عکس میگیرم که خیال تو در خیال من  
باقی بماند، تو که سالها با خیال من زندگی کردی  
بگذار منم لحظه با خیال تو باشم و خیال  
بهرت از وصال است، زیرا همیشه با آدم می باشم  
و یوفانیست و هم قد سبت آن بیشتر است.  
من سخن ماد هو را تایید کرده گفتم: (( شما  
راست میگویند ))

ادب عشق تقاضا کند بیوس و کسار  
دو تنه چون هم افتاد همان آغوش است  
خندیده بمن گفت، باز هم از موضوع بپرت شدی،  
منظور این نبود که تو گفتم، دستم را کشیده گفتم:  
بپاهکاس منتظر است و در حالیکه خود را برای عکس  
گیری آماده میکردیم، من به عکاس گفتم:  
ای صورت صورت پار مرا مستانه کنش

چون بناتز میروسی بگذار من خود میگویم  
در حالیکه ماد هو با تهنقه می خندید گفتم: شاهر  
عاشق بینه و عاشق شاهر بینه من (مجنون قرن  
بیستم من) بیاس کن گفتم: بلی، در صورتیکه  
تو لیلای قرن بیستم باشی. هر دو خندیدیم و عکس  
یادگاری خیالی و حقیقی را با هم گرفتیم، در پس  
وقت پیش خدمت نزدیک آمده، آهسته و با ادب  
گفتم: (( چای صبر تیار است )) و عکاس را مقرر نمود،  
من و ماد هو بطرف سالون برای صرف چای رفتیم  
بعد از صرف صبره البیم های عکس هارا، کتابها  
و دیگر چیزهای اشک خود را بمن نشان داد و  
مکتوب ها و کتاب های را که من برایش فرستاده بودم  
نشان داد. بعد از آن همان شب را که با پسند  
اشتب نیکش نماید، همان ماد هو بودم - و فردا  
صبح پس از صرف ناشتا در کابجه یادداشت خود  
نوشتیم:

در آغوش گلی دو شینه جاداشت  
که هر برکش بهاری روناداشت  
به شمع هم نشین بودم شب دوش  
که چون خورشید و میروان داشت

— ایاهنوز هم اثری از آن عشق اتشین در وجود  
تان باقیست. یا اینکه با همان دید از نخست شعله  
های آن نور نیست.  
با اینکه میدانم حالاد پیرستاره محبوب سینمای  
هند از جهان فانی رخت سفر بر بسته است.

آتش عشق، یک آتش سوزی معمولی نیست  
که به اثر و اثر پیم های اطفائی خاموش گردد  
عشق آتشی است جاویدان که همیشه میسوزاند  
گفتم عشق نه (( هوس زود گذر )) بلی میسوزاند  
عاشق ازین سوختن لذت میبرد، میسوزد و میسوزد  
و این سوزش ابدي را دوست میدارد - شعله ای که  
از نگاه معشوقه می جدد، عاشق را میسوزاند و این  
سوختن مانند شمع زوهر خاموش نه میشود، بلکه  
مانند خورشید همیشه میسوزد و اطراف خود نور  
افشانی میکند یک عمر میسوزد و زره نوره میسوزد و راه  
تاریک زنده گی را روشن میسازد.

شعله بی بیرون جهید از آن نگاه سحر کار  
از نورش سر بسوز دنیا و عقبا سوختند  
گوشه پندد رکنا را سندر تپ کسند  
آتش زردشت را از گری ماسوختند

۱۷۷ (مجموعه ۲۰۰۰)

با هم خواندم که:  
 زبیلی ویاون هولند دود لذاد و شیفته همد یگر که در شهر وین المان زندگی داشتند  
 نسبت به همد یگر بی نهایت رومانیک می اندیشند.  
 هولند که شغل ژورنالیستی دارد، بزودی آهنگ سفرمینا بدو برای انجام ماموریت قصد سفر را  
 به رید و جنیرومینا مید.  
 زبیلی نگران است که نباید هولند اسیر دام خورویان شود. اما هولند برخلاف وید و  
 مید هد که به عشق آشنیش وفادار ماند.  
 وی که در راه سفر به رید و جنیروم ریگی از ایالات شورمدت کوتاهی را اقامت می گیرند ملول و  
 غمگین و حتی به بستر مرضی می افتد.  
 زبیلی خود نروید آن ایالتنزد هولند میرساند. سرانجام هولند مصم میشود که سفرش ادامه بدهد.  
 هولند پس از انجام ماموریت و نه روز اقامت در آن شهر راه برگشت به وین، دزد و سله و در همین اقامت گزید  
 ... او وقتی دوباره نزد زبیلی به منزلش برگشته وضع را درگرون یافت. او که تحت بازرسی  
 پولیس قرار گرفت، خواست از دوستان و آشنایان زبیلی رازناپدید شدنش را جویاشود.  
 یاون هولند، سرانجام با مردی بنام روبرت فردمن آشنا شد. روبرت عکسریخ ایلا لوی را بنام  
 های تینوزاد با من، همیلیوترنتی، ماریوترلینو، گیزاری نوونو و کارلو سامیامعرفی کرد.  
 هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ زاید ست آورد است.  
 یاول پس از تحمل مشقات زیاد خودش را موقعی به همیلیوترنتی رسانید که وی نقش زمین کردید.  
 و جسد به قتل رسید و اش روی اتاق افتید بود.  
 سرانجام زبیلی با زنی بنام پتراندا از دوستان همیلیوترنتی آشنا گردید. پتراندا مدعی شد که نام  
 اصلی گمشده او زبیلی لوریدونه بلکه ویکتوریا برنشویک است. زبیکه به عشق قلبی خود تونیوترنتی  
 خیانت نموده و به قتل او و پدرش همیلیوترنتی منم است. او ده سال میشود، زیر همین نام -  
 جعلی به سر میبرد و خودش را از نظر پولیس ورنگهد اشتناست. در فرجام یاول هولند، پس از مدتی تعاد و روی و  
 فراق در رینوز سرد زمستانی، بر حسب تعادف با زبیلی بریالای یکیل مقابل میشود. اینهم آخرین بخش  
 سریالی:  
 ترجمه میرحسام الدین برومند

فیرخارجه المان رفتند. لکن بیهوده بود.  
 به تاریخ پنجم جون ۱۹۴۴ برای همیلو در روم  
 اطلاع دادند که پسرش ازین رفته و برای دریافت  
 خاکستر پسرش ۵۰۰ لیره باید بپردازد. بنا به  
 سفارش پدرترنتی، پتراندا برلین نوشت که خا-  
 کستر جسد تونیو را بفرستد. در آنروز گارد رولفسرو  
 را یشد رالمان، وضع به ثبات اوضاع گراخی شد است  
 پتراندا گفت که برای باردوم ۵۰۰ لیره  
 فرستاده و خاکستر تونیو را دریافت داشتیم.  
 پتراندا اینجا حادثه را زده کرده و من در سالی  
 مصنوعی ام هیچگونه درد احساس نمودم. سرابا  
 گوش بودم، در حالیکه میسکی ام را می کشیدم، -  
 پرسیدم:  
 - باز شما اطلاعات دیگری از رومرد زبیلی به دست  
 نیارید؟  
 - هیچ چیزی!  
 - باز هم در روم ماندید؟  
 - نه آقای هولند، دوستان ایتالوی من به من  
 خبر دادند که مرا هم در برلین جزمید هندی  
 یک زن از دوستان آشنه کلتوری که مرد کمی -  
 دان و خانه ای در شهر داشت، او زنش را تا ختم  
 جنگ مرا مخفی داشتند. بعداً در وین در یک  
 دستگاه فلم کار پیدا کردم تا آنکه در اپریل ۱۹۴۵  
 بنا به سفارش وکیل عمومی مونشن، یک قاضی  
 مستنطق وین، به بازجویی من پرداخت.  
 - چرا وکیل عمومی مونشن -  
 - معشوقه اش از مونشن بود. آقای هولند از -  
 طرف زبیلی به برلین آمد و اوراق غلط را زیر نام  
 لوریدونه به دست آورد. ویکتوریا همان اوراق غلط  
 به برلین رفت و ده سال تمام را آنجا سوری کرد تا  
 آنکه پدر تونیو را بدید. همان بود که زبیلی -  
 یکبارگی ناپدید شد. چون در مرگ تونیو ترنتی او

از خودم پرسیدم:  
 - چه ساعتی زبیلی، همیلیوترنتی را به قتل رسانید؟  
 چرا حقیقت را کتمان میکند؟  
 باغ افتید و در جوار قهوه خانه کثیف بود. بریالای  
 یک پل ایستاده بودم. زبیلی من در دزدی بی -  
 پهنا آب نیتا داشت. آنجا آرام بود، چنان آرام که  
 انگاشتم فقط من در جهان هستم. من محوطی بیست  
 و دزدی خروشان بودم.  
 از خود بیخود بودم که صدای شرفه باها توجهم را  
 به خود معطوب داشت. آهسته سرم را در دادم.  
 او در برابرم قرار داشت، چنان نزد یک که دستم  
 میتوانست به او تماس کند. آن یک رویا نبود. نا -  
 نتیجی نبود. بیهوشی نبود. او بود نفس میکشید  
 و رویش چون برف سفید میزد.  
 زبیلی بود، زبیلی لوریدونه.  
 وی فریاد برآورد: «شام خوشترنیم»  
 او بالا پوش و موزه های پشمی به تن داشت، بلافاصله  
 لباسش را روی لبان گذاشت. لباسش سرد بود. -  
 زبیلی را به سوی خود کش نموده. گفتم:  
 زبیلی تو، تو! ...  
 او که صدایش یک زاماجدی مثل همیشه بود، بنا  
 استغمام پرسید:  
 پتراندا توقصه نکرد؟  
 نفس عمیق بیرون آورده. گفتم: چنانچه چیز را  
 قصه کرد. راستی تو همیلیو ترنتی را کشتی؟  
 زبیلی جواب داد: بلی، من یک گوشواره ام را در

سرم را جیبم دیدم. مکرا، آهسته زیر لب زمزمه  
 کرد: دوست دارم!  
 - زبیلی، تو قاتل دو انسان هستی.  
 - هولند، هولند ... من دین دنیای بی  
 پهنا فقط ترا دارم، و مریخش!  
 گفتم: مگر دیوانه هستی، چطور ممکنست یک  
 قاتل را دوست داشت.  
 به گله شخی کودکانه اصرار کرد: من جز  
 دوستی وصحت تو چیزی دیگری را نمی شناسم. در  
 حالیکه چشمانم به چراغ های زیر پل و کفایت جوار  
 آن بگونه نامشروع چسبیده بود، پرسیدم: ترنتی  
 ترا روزی که در قتلانی ((واکتر هایل)) رفت و آمد  
 داشتی، مشفاخت؟ نه؟  
 جوابم را نداد و گفتم: سگرت داری؟  
 نباید سگرت دود کنی.  
 - چرا؟  
 - تو قلب ضعیف داری، زن قاتل با تلب  
 ضعیف!  
 تا گریز سگرتی برایش پیش کردم ...  
 زبیلی با شوق بزرگی کی و دلهره گفت: قبل  
 از آنکه مرا پیدا کنند، تو باید اینجا بروی راستی  
 من همانوریکه قتل اتفاق افتاد، به موشن پسر واز  
 کردم. او در حالیکه دود سگرت از زبان سوراخ های  
 بینی اش بیرون و بهوا بلند میشد، گفت:

# خدا با عاشقان است

منزل فراموش کرده بودم، شاید آنرا یافته  
 باشی.  
 به ادا حریفهایش گفتم: بلی زبیلی، در بازی یک  
 کوچ فرورفته بود. آنرا با خود داری؟  
 - بلی!  
 - پس بده.  
 بلا درنگ آنرا از جیب بیرون آورده، روی کف  
 دستش گذاشتم. تشکر کرد و آنرا گرفت. دستانش  
 مثل یخ سرد بود.  
 گفتم: بیبا!  
 پرسیدم: کجا؟  
 - در وراژ اینجا، نباید ماری بنند.  
 تصور کردم که با انبوهی از تختل در عالم خواب  
 و رویای سنگین، رویایی که بزرگ و بزرگتر میشدند،  
 پیوسته بودم.  
 -۱۶-

روز بعد در روزنامه ها خواندم  
 که پولیس گمان کرده بود، من اختطاف شده ام.  
 آرن هولند، بایست المان را ترک بگم. انسان  
 اکنون در جستجوی من هستند. بعد مثل دیوانه  
 ها با لسن نیمه نهیاد گفتم: من خوشبخت هستم،  
 خوشبخت، خوشبختی ام مرزی را نمی شناسد، چون  
 ترادارم و آنگاه حرفهای قلبی لش را دنبال کرد.  
 چون پاسپورت آماده داشتم، بعداً -  
 درزالسبورگ اقامت و متعاقباً انبرلین به ترنتی تلفون  
 کردم.  
 وقتی صدایم را شنید، ابتدا نتوانست جواب  
 بدهد. بعداً تصور کردم او ترس دارد و نقد خوف  
 که به پولیس خبر بدهد.  
 - از چه خوف داشت؟  
 - از من، یاول، از من!  
 اینرا گفتم، بلافاصله به خندیدن آغاز کرد.  
 خیالاتی و هیجان زده بود. بدنهای حرفهایش  
 گفت: ترس از مرگ!  
 - بلی، تشکیک پسرش را کشتی!  
 زبیلی گفت: من او را نه کشته بودم، حضور  
 در صحنه قتل، پسانتر پولیس را شسته ساخت.  
 - تو آنرا به اطلاع المان ها رسانیدی.  
 - نیتد انستم که المان ها خیال کتن او را

داشتند.  
 - چرا میدانستی؟  
 - نه ... باتاکید گفتم: باور کن دروغ  
 نمیگم ...  
 دین میان موتر غول پیکری از فراز پل عبور  
 کرد. پل اندکی لرزید و زبیلی خودش را در آغوشم  
 رها نموده، گفتم: دوست دارم هولند، محبوب  
 من!  
 -۱۷-

در دنیای فکر با خودم به گذشته ها سیر نمودم  
 بیاد آمد که با پتراندا نارنجک دستی سون گودال  
 ها، باعث قتل پنج مرد شده بودم ... در نتیجه  
 فقط یک سند از آنجا یافته بودم، با خودم گفتم: مرگ  
 ترنتی هیچ اختاری به زبیلی بار نیاورد، سلما!  
 هیچ قتل مایه، اختار نیست. و او را عاشقش بود.  
 اما آن مرد به او دروغ گفته بود ... آدم وقتی قتل  
 میکند، هیچوجه دلیل نهد قوی نمیتواند داشته  
 باشد ... اینکار فقط مستلزم یک تعویب هموم می  
 باشد.  
 با خود اندیشیدم: شاید یگانه دلیل نزد -  
 زبیلی این باشد که ترنتی در عشق نسبت به او خیانت  
 نموده، اما اکنون که مرا اینهمه دوست میدارد،  
 چرا از محبتش سرباز زدم، چرا بدست فراموشی سپارش،  
 باید او را دریانت. ماکه قبلاً در عشق و محبت  
 همدیگر احساس آرامش و خوشبختی مینمودیم، چرا  
 بازم این چانس را از دست بدیم؟ من پنج نفر را  
 کتم و زبیلی به دوفتر منم است.  
 این کلمات نواز شرکانه و سوار از محبت زبیلی  
 که: ((دوست دارم، هولند، بخدا دوست دارم))  
 مرا از دنیای تصوات و خیالات چند دقیقه ای ام بیرون  
 آورد. با خود گفتم: باید به پایان ماجرا رسید.  
 زبیلی ادامه داد: همیلیو ترنتی اصلاً به  
 خاطر پولیس را در جریان نیکداشت که با او شمشیر  
 در یافت دست یازند. در حالیکه خنک تم را میبزداند.  
 گفتم: ادامه بده ... باید حرف زد، همه حرفها  
 را، همه گفتنی هارا.  
 - من در مرگ پسرش قصر نیستم، این فقط  
 اتهام می تواند باشد.  
 - او اینرا میدانست؟  
 او مرد پیری بود یاول، ... او ترس داشت  
 وقتی آدم خوف و اضطراب شدید داشته باشد، نمی  
 تواند درست تمسقل نماید. او گفتم که بزودی در  
 زالسبورگ با من ملاقات میکند ... با هم قرار گذاشتم.  
 درست ساعت ۱۶.  
 - او ترس ساعت ۱۶ را پیشنهاد کرد؟  
 زبیلی جواب داد، او چنین فکر میکرد که ایسن  
 فقط یک دام میتوانست باشد، اینووی یک ساعت قبل،  
 یعنی ساعت ۱۵ آمد. او مرا به کتابخانه منزلش  
 رهنمای کرد.  
 دین هنگام رنگ تلفون صدا آمد.  
 - تلفون کننده، چه کسی بود؟  
 - پولیس، غیر قابل تحمل بود. بایست آن -  
 اتفاق قتل پیش می آمد.  
 - اکنون اینجا در هتل زنده کی داری؟  
 - بالاخره بایست جایی برای بود و پلش داشت.

اینووی هتل ایکسکلیوزور را برای اقامت ترجیح  
 دادم.  
 زیر چه نامی؟  
 - زبیلی لوریدونه!  
 آری، من با معشوقه و محبوب همدل و همزمان  
 وهم تنم تا آخر نتوانستم به این رایش که نام اصلی  
 او زبیلی نیست، پی ببرم. به او گفتم:  
 یک عکس ترا به پتراندا نشان دادم. او ترا شناخت.  
 - او ترس پولیس خواهد رفت؟  
 - هنوز نه!  
 - چرا نه؟  
 - من باید به همه چیز بنفیدم زبیلی، به اینک  
 سرانجام مرا چگونه یافته ای ... هتل های -  
 زالسبورگ را دنبال توتفون کشیدم. در هتل پتراندا  
 توشدا بود. تردد، نگرانی و دلواپسی عجیبی در -  
 زبیلی به ملاحظه میرسید؟ با ترس گفتم: من در -  
 حالت بدی قرار دارم، هرگاه مرا نشان بدهی  
 محبوب میشم.  
 گفتم: کجا معلوم که پتراندا نشانت بدهد.  
 - او نیتد اندمن کجا بسر میبرد. بعد بالحسن



ارامتی گفتم. چون به کمک تضرورت دارم نسبت  
 بتوشق بی پنهانی در قلم دارم. هرگاه یک عشق  
 راستین در میان نمیبود، علی الرغم حساس بودن  
 وضع بخصوص، اینجانب میبودم. برای اینکه ترا  
 مطلعاً داشته باشم، اینک در برابر تو و ترنتی قرار  
 دارم ... در زیر این پل، درین سرمای کشنده  
 در کنار اینهمه کفایت، انتخاب راه باتوست که -  
 بدست گرداب حوادث مراد لرین زار رها میکنی  
 هم دستم را میگیری و سون گلشاه خوشبختی وضع  
 روانی نابه سامانی داشتم. انتخاب که امین راه مکن و  
 بهتر بود، آج که بعضاً عشق ها چقدر هولناک  
 مخوف و شیطانی میباشد.  
 ... و کلمات شیون و وصیت امیز زبیلی که دوست  
 دارم ... دوست دارم، ((خدا با عاشقانت)) بهم  
 در گوشه ظن من انداخت و مرا در انتخاب این راه  
 دشوار گذشتن ها پذیرفتن از عشق که به پختگی -  
 رسیده بود، بیشتر باین بست مواجه ساخت.  
 ازله ها بسون کوازیل در حرکت افتیدم.  
 زبیلی آهسته پرسید: تصمیم ات چیست بر ایدست -  
 پولیس میساری یا؟ حرفی نزدم. سخنانش را -  
 دنبال کرد.  
 - فرار نمیکنم، خودم را مخفی هم نمیکنم.  
 لطفاً ورق بزیند





# سرنوشت «مدرن تاکینگ»

## ۴۳ میلیون ریگارد دیتربولن و توماسی اندرسن در جهان بفروشی رسیده است

### حالا دیتربولن میخواهد قتل جدیدی را افتتاح نماید

سرنوشت موزیسن های دوگانه \* آلمان غربی گروپ ((مدرن تاکینگ)) چطور شد ؟ چرا آنها باهم کسرت اجرا نمیکند ؟ بلانهای دیتربولن و توماس اندرسن در آینده چیست ؟

این دو دیگر موالات است که دوستداران موسیقی آوازخوانهای دوگانه \* آلمان غربی مطرح میسازند \* علی الرغم آنکه گروپ ((مدرن تاکینگ)) ازهم پاشیده است ولی فعالیت های هنری دیتربولن و توماس اندرسن بطور جداگانه ادامه دارد \* هازم هر دو در مرکز توجه منتقدین موسیقی قرار دارند \*

طرفداران موسیقی ((مدرن تاکینگ)) نه تنها در آلمان - فدرال بلکه در ایتالیا ، اطریش و کشورهای سوسیالیستی حتی ایالات متحده و انگلستان موجودند ولی گروپ مذکور هیچگاه در جمع ده ((گروپ داغ سرشناس)) Heal - Parade جهان جای پای برای جشن بازنه نمودند \*



دیتربولن و توماس اندرسن همواره با یک بازوگان ها تهریها یکسال قبل خانه بی رادر ساحل بحر خریداری نموده و خانواده هابریک دارای آپارتمان جداگانه ولی حوضهاغ شتوک اند \* هرگاه دیتربولن هبای زیاد نمیداشت حاضر بود تا بیشتر اوقات فراغت خود را در آنجا در زمینه \* که بعد از جدایی از توماس اندرسن گروپ Blue System ((بلوسیستم)) را ایجاد نمودند \* در سال ۱۹۸۶ آنها گروپ جدیدی دیتربولن دوویسن آلبوم موسیقی خوش را بنام ((حرارت جسم)) Body Heat برای دستارایش آفرید \*

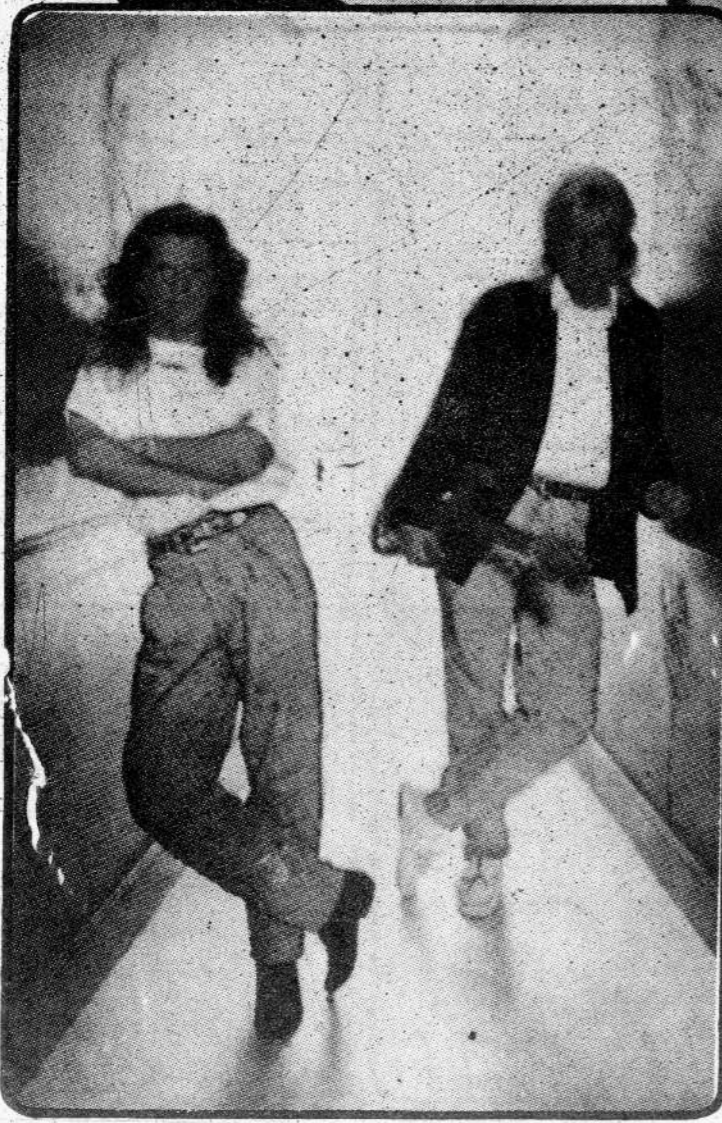
حالا بدون رفیق صبی مزاج خود توماس اندرسن ، دیتربولن صدم است تا جلوی تازد و قتل جدید پیروزی را فتح نماید \* او

# چطور شدند؟



گروپ همیشه باقی ماند تا شش ماهه \* آنرا از هم پاشید \* دیتربولن میگوید : ((اندرس همیشه ۴ الی ساعت ناوقتتر از بده برای ثبت ریکارد جدید به سندیومی آمد این عمل او برای مانیر قابل تحمل بود و هیچ گروپ دیگر در چنین وضع نمیتوانید موفقیت بدست آرد \* همیشه مشکلا جدید زاده میشد حتی زمان ثبت تلویزیونی \* چرخش در روابط ما زمانی بوقوع پیوست که برای توماس چیزهای دیگر پراهمیت تر از همگاری در ((مدرن تاکینگ)) گردید \* دیتربولن معتقد است که در جدایی ((مدرن تاکینگ)) قبل از همه مقصر اصلی همسر توماس ، نورا است \*

قبل از معرفت با نورا ، توماس کاملاً انسان دیگری مستقل بود \* ولی بعداً همه چیز وارونه گردید \* طور مثال باری در حین ثبت صدیقی ، توماس همه چیز را رها کرده با همسرش به میلان ایتالیا برای خریداری -



کلمین لباس شای زنانه سفر کرد \* همچنان وی به پرس کوچک شهادت یافته بود که در ((آسمان هفت)) می نبت \*

هرگاه اگر ما خواستیم سفرهای کسرتی به دور جهان بشل ((سکر پیوش)) (Scorpions) داشته باشیم لازم بود تا وی پنج - روز بعد از وقت موعود بوسله (پیکا معمولی) ظاهر و آماده گردد \*

آری ، بولن بخانه موزیسین و پرودیوسر سکوی پروزی تکیه زاده است \* ((انقام اواز اندرس)) باعث ایجاد گروپ ((بلوسیستم)) یا ((سیستم آبی)) گردید که ارمغان آن زایش دو آلبوم است و فعالیت پیگیری در این راستا باعث قرار گرفتن وی در بین سرشناسهای موسیقی آلمان فدرال گردید \*

کارهای بولن به صفت پرودیوسر ، آوازخوان های چون (سی . سی . کی) و بریت نیلسن را به شهرت رسانید و خود دیتربولن نیز به شهرت رسید ولی خودش دو زمینه \* فرآورده های موسیقی اش خوشبینانه قضاوت نمی کند زمانیکه پای شهرت بیلتس بلیتل هادرمیان باشد \*

اومعتقد است که از نقطه نظر موسیقی امکان آنرا اردتسا به گروپ سهدنی (ABBA) ایبا نزدیک گردد \*

((گاهی بمن میگوید که بسیاری از آهنگهای ((مدرن تاکینگ)) شبیه هم اند من برایشان میگویم تا به نام چیزهای که در آلبوم است نظر افکنند \* فکر میکنم مهم آنست که وقتی رادیر ، ساخته های مرا پخش میکنند شنونده باید تا فوری آنرا بشناسد \* مجله شیگل زمانی نوشت ((بولن ضعیف دوستدارش را روشن قلب آنها را قوت می بخشند \*)) چنین قایسه رامن دوست دارم \* من طرفدار صلودی های روح انگیز هستم که به انسان نیروبخشند \*



# دشمنان دشمنی

## دیارانې یا مینې ډولونه

یارانه یا مینه د انسان د پناهه گونو خوا سو په وسیله په پناهه ډوله پخو نندار شوي ده . د لاسي د حس په وسیله د لمس کولو د شامسي د حس په وسیله د بوي کولو . د ذایقي د حس په وسیله د خپلسو . د باصري د حس په وسیله د لیدلو او د سامعي د حس په وسیله د اوریدلو مینه .

د لمس کولو مینه هغه مینه ده چې په ښاري سرویسونو کې د گټې گونې لمبرکته د لاس په لگیدلو سره منع ته راضي . د ډول لاسی مینه په دغه لډې کې ډیره ښه انحصار شوي ده :

لاسې دې زما په لاس ټکر شو  
په دې خبره چې یاري د سره کړه  
د بوي کول مینه هغه مینه ده چې د بوي په وسیله زړه ته لاره  
پیدا کوي . په دې مینه کې مین د مینې د زلفو په بوي پسې لیونی وي  
لکه چې وايي :

داسې د یار د زلفو پسې دي .  
که د زار په ښار په کوڅه راغلی يم

د خپلو په وسیله مینه هغه مینه ده چې د شونډو او وږی په وسیله  
د زړه صفد وچي ته ننوي . او تر ټولو خوزه مینه ده دغه ډول  
مینه د اېس کرم د خپلو په وخت کې رامنځ ته کړي . لکه چې وايي :

ستاله نري زې قربان شم  
چې اېس کرم دې پري څانه مین دي کړه  
بله مینه د لیدلو مینه ده . د مینه د سترگو له لاري زړه ته سرور  
ښکاره کوي . چې د نجونو ښوونځيو تومخ د ډول په یونظر مینیدل  
ډیر لیدل کړي . په دې هکله پاملرنه وکړي دغې لډې ته :

په زهر و سترگو راته گوره  
پې شرمه شپه یاري نه د سره کړه  
اوله مینه هغه مینه ده چې د غوږ وټوله لاري زړه ته ننوي .  
دغه مینه په رسني دفترونو کې د تېلفون مینې په نوم هم یادوي . لکه  
چې وايي :

په تېلفون کې راغز پزړه  
زه دې په تشه غږ یدامینه په

## اوز د دخلکوله نظره

د نېغو اوز ده نوکان د بیکاري علامه ده .  
د نارینه اوز ده وښتان د ننی . تېلی او کوڅه گشتي توبه دي .  
د اوز د او ډیر خوښو سرچینه ناپوهی ده .  
د تېري کولو لاسونه تل اوز ده وي .

سري باید پښی له خپلی پر ستنې اوز دي نه کړي .  
اوز ده بې توبه د سوبه او شر وپو غښلو په وخت کې په خپله  
تجربه کړي .

اوز ده زړه اېو الفرج د سوری د کلاسیک ادب مشهور لیکوال  
داسې بیانوي : ( پوتن په کتاب کې ولوستل چې ډیره اوز ده .  
زړه د حماقت علامه ده . په دې وخت کې یې خپل ښان ته پسه  
هنداره کې وکتل او وی لیدل چې دده زړه هم له حد نه زیاته  
اوز ده . هاخوا د پخوا یې په بیاتي پسې مخ وار اوه . خوبیا تاسی  
په پیدا نه کړه . وروسته یې خپله زړه په موتی کې ټینگه ونيوه . اوله  
موتی نه راوتلی زړه یې د ډیوي لمبې ته نږدې کړه . کله چې  
زېري او وواخت نو د اوز په لمبه باندې د نوموړي لاس وسو اوله  
ډېري نه یې لېري کړ . په دې وخت کې نه یوازې دده زړه وسو  
نخه . بلکې مخ یې هم ورسره وسو . وروسته له دې پېښی  
نوموړي د کتاب په حاشیه کې ولیکل چې :  
د اخیره رښتیا ده . لکه چې په ثبوت رسیدلی ده .

## پسرلی په لنډیو کی

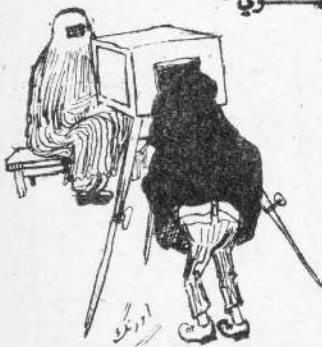
اشپزان شخص غاري گرجی  
وخت پسرلی شو شنه بالک به بخوښه  
بهاره بکله سی خوښی زړي  
چې تاکی خورمه شنی شوتلی ډانډ یگونه  
په شنو شوتلومی خوله شنه شوه  
اوس به په شنو شونډو د یار سلام ته څمه  
د پسرلی په وخت کې راشه  
ما به اوسل کی سړي ملی توبلی وینه



د سرگرم له پېښو څخه

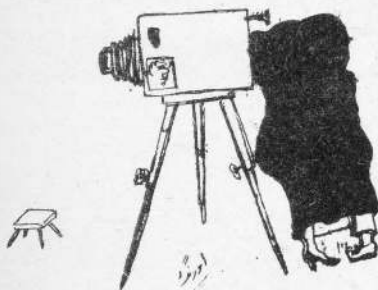
## يو خو غلا شوی و چيزی

— اد بي غلا دي اد بانوگارد ي .  
 — جيب وهونکی دوه پوله دي .  
 يوهغه چی به گټه گونه کی دخلکو  
 جیبونه وهی . اول هغه چی  
 د جیب به محای پردی مضمونونه  
 وهی .  
 — غل یوازی بیسی او سامان  
 پتوي . خواد بی غل انسانان  
 پتوي .



## پسرلی

پسرلی له دري برخو (پسه -  
 سر - لی ) خخه جوړ شوي دي  
 دا په دي مانا چی به دغه موسم کی  
 بارانونه پ یروي اوجی بارانونه پ یو  
 شی . نوبه کوچوکی ختی اولای -  
 بید اکیزی . دغه لی ( لای ) پ پیر  
 بله د زار ه بنار به کوچوکی د سړي  
 په سره راوړي چی له همدی  
 کبله له (په - سر - لی ) خخه  
 پسرلی جوړ شوي دي .



## په بنار کی ناروغان پیر دی . که درملتونونه

د ورستیو قیقوشمیرنواولتنو له  
 مخی خرگنده شوي ده چی په  
 بنار کی له ناروغانو خخه درملتونونه  
 پ یوي . خوافسوس چی د ناروغانو  
 د نسخی داروکی نه بید اکیزی .

# سرپرست رئیس

د راد یو جریدي پرله بسی داستان :  
 لومړي برخه

د جریدي د پرله بسی داستان خوز ولوستونکو  
 سلام !

په دي هیله چی د ژبی په سر ه هواکی له سینس  
 خرسید لو . پوزي بهید لو اوډ اکثرته د تللو له ناروغیو  
 په امن اوسې د دي اونۍ پرله بسی داستان بیلی  
 کوو : « لنه موزیک تاسی به خپله وڅیروي »  
 راوی : هغه وخت یی زموږ ریاست د پتاتو  
 سپینولو د مستقل ریاست په نوم یاد اوه وروسته د -  
 پتاتو سپینولو کمیته شوه . او اوس نه پوهیږم چی نوم  
 به یی څه شی وي ، ځکه چی ماتقاعد کړي دي او په  
 خپل کورکی پتاتی سپینوم .

خداي می دي غاړي نه بند وي چی د خوشلیزو  
 خبره ده . ځکه چی په هغه زمانه کی له پتاتو خخه  
 د چیس جوړ ولوسنعت زموږ په هیواد کی منع ته  
 نه و راغلی ، اوکه راغلی و نوله همبرگ سره یی لا -  
 خپلوي نه وه کړي ، که څه هم په دغه ریاست کی له  
 پتاتو سپینونکو ، پتاتی خوږ ونکی پ یوو ، خو ورځنی  
 کارونه به د ویره په چپه چوستیاکی سرته رسیدل چی  
 حتی د پتاتو خوږ لوبه وخت کی به د جا د خولسی  
 خر بهار او شربهار هم نه اویدل کیده ، تردی حد  
 چی سړي به فکر کاوه د ژوند یو هدیره ده . « په  
 دغه محای کی یو آرام او غمگین موزیک وڅیروي »  
 خوله ورځونه یوه ورځ دغه له مود و راهیسې  
 ویده ریاست سمد لاسه راویښ شو .

ریاست هغه وخت دوه مرستیالان لرل ، یو  
 اداري او بل هم فنی مرستیال و . موز د خپل  
 پخوانی رئیس په لیږی کید ونه یو خبر شوي ، اوکه  
 د غودوه مرستیالانو د ریاست د چوکی له پاره مامور -  
 رین نه واي راویښ کړي ، نو تر یو کال پوري چی بیا د  
 تشکیل او تعییناتو ساه په موسسه کی چلید له څوک  
 د رئیس په برطرفی نه خبریدل .

لومړي اطلاعیه چی له دغی پېښی وروسته په  
 د فېر و نو و کړید ، زموږ اداري مرستیال د ریاست  
 له مقام خخه صادره کړي وه .

هغه محان د ریاست له بنسټ ایښود و څو خخه باله  
 او هغه د جا خبره چی له فنی مرستیال خخه بسی  
 د چوکی دوه دري توشکی زیاتی نړي کړي وي ، په  
 اطلاعیه کی راغلی وو چی ، « له دي وروسته ریاست  
 ست ټولۍ چاری په اداري مرستیال پوري اړه لري ، -  
 حتی که څوک وڅواري چی له د فتر خخه د بانسدي  
 بسواژتو کړي ، نوموږ او مکلف دي چی د دي کار له  
 پاره د سرپرست مرستیال اجازه ترلاسه کړي . »

کله چی فنی مرستیال له دي موضوع خبر شو  
 نو د ژبی په سر ه خله کی یی مانغزه و خوتیدل . په  
 دغه ورځ فنی مرستیال تر غرمی پوري خپل دفتر ته

ننه نه ووت . او د باندی د ریاست د مقام تر مخ کښته  
 پورته تاویده ، هغه دي ته سترگی په لاره و څی  
 کله به اداري مرستیال د ریاست له چوکی پاخیږي  
 او دي به په چوکی پښه اړوي .

اداري مرستیال هم د ویره یی خبره نه و .  
 اخلاص مند انوی اطلاع ور رسولی وه ، اوله دي بسی  
 خبر کړي و چی فنی مرستیال ورته به کمین کسې  
 ناست دي ، تر غرمی پوري د چوکی له ویري حتی  
 خپلونیز دي د دوستانو ته هم راپورته نه شو ، او محان  
 یی په چوکی پوري نښلولی و ، که دي پوهید لا ی  
 چی پیرچای خښل به یی د باندی وتلوته اړ کړي  
 نوبه هغه ورځ به یی هڅه جاي نه و خښلی . کله  
 چی غرمه د پنځو د قیقو له پاره د باندی ووت ، بیا  
 د سترگو په رپه فنی مرستیال چوکی ورغښتی ونیوله .  
 د فنی مرستیال لومړي کار د اوچی د ریاست  
 سکرتوته یی د متحد المال مکتوب د صادر ولوا -  
 وکړ . په مکتوب کی د اداري مرستیال اطلاعیه په  
 پاڼه رد شوي وه . اونی مرستیال محان د ریاست  
 کلیل اعلان کړ . کله چی اداري مرستیال په  
 د هلیزکی له پېښی خبر شو ، دننه د فترته بسی  
 د ننوتوږه پښه نه کړ . او خپل پخوانی دفتر ته لاړ .  
 پنځلس دقیقې به لانه وي تیري شوي چی د فنی  
 مرستیال متحد المال یی ورته پرمیز کښود . اداري  
 مرستیال چی د مکتوب په پای کی د فنی مرستیال  
 لاسلیک ولید ، یی له لوستلو یی مکتوب په لاس کی  
 وروزی و او باطله دانسی ته یی ورگوزار کړ « په دي محای  
 کی دي په خپله لوستونکی یوم هج او وپروونکی موږ  
 زیک وڅیروي »

دوي د وار ه پوه بل مخامخ نه سره ورتلل ، خو  
 تر شای یی یو د بل سیوري ته اوراچاوه ، په خپله د -  
 ریاست کارکوونکی هم دوه ډلی شول ، یوي ډلی له  
 فنی مرستیال سره سرخوخلوه ، اولی ډلی له اداري  
 مرستیال سره ملاتړلی وه .

تر مازد یگره پوري د وار ه مرستیالان په برابر ه  
 توگه د ریاست له صلاحیت خخه برخمن وو ، خو  
 مهمه دا وه چی سبات به کوم یوله بل خخه مخکی  
 کږي . اداري مرستیال هوشیاري کړي وه او پ یو  
 ته یی ویلی وو چی د سهار په پنځه بجی کورته ورسی  
 راشی ، خو فنی مرستیال له دغی پتی نقشی نه خبر  
 نه و ، خوار کوتی به اووه بجی ټکی نیولی و ، او  
 د مامورینو له راتللو د مخه یی محان ریاست ته را -  
 ورساوه ، کله چی د ریاست تر مخ له ټکی کښته شو ،  
 وار له وار یی له څوکیدار نه وپوښتل :

— له مانه مخکی خوه څوک نه وي راغلی ؟  
 — اداري مرستیال سهار د ملا اذان په وخت  
 راغلی و ، زه ویده م . . . . راویښ یی کړم . . . .  
 بیاسی د روزه ورته برانستله .  
 باتی به بله شماره کی



# ای مردک خپله

ای مردک! بدین هیکل زشت  
 و س مو  
 تاچند بدنبان زنگان می روی  
 هرسو؟!  
 نبود بخرابات چو توشله  
 و پرو!  
 نی شکی تو زیباست نه رفتار  
 تو نیکو!  
 شم است بدین چهره شدن  
 واله و عاشق!

ای مردک فاسق!

XXX

گوش تو چو بولانی ولبهای  
 تو کرده.  
 چشمان تو چون تشله و بلسک  
 توفشده.  
 دندان تو چون تیشه ورننگ  
 تو چو مرده.  
 چون پشت زنی گیری زنی  
 گام شمده.  
 درخیل زنان تنه خود را کنی  
 تیلسه.

ای مردک خپله!

XXX

باآنکه دوزن داری و داماد  
 ونواسه.  
 روشن شده چشم توه سیمای  
 کواسه.  
 باریش سفیدی تویی نقل  
 و تاسه.  
 چشمت بدر آید چو زنی بینی  
 زکاسه.  
 ناخانه اش او را کنی چون زنگلو  
 دنبال.  
 ای خورد کلان سال!  
 ارسال: نروع و فوج

## هفتاد روپیه خام

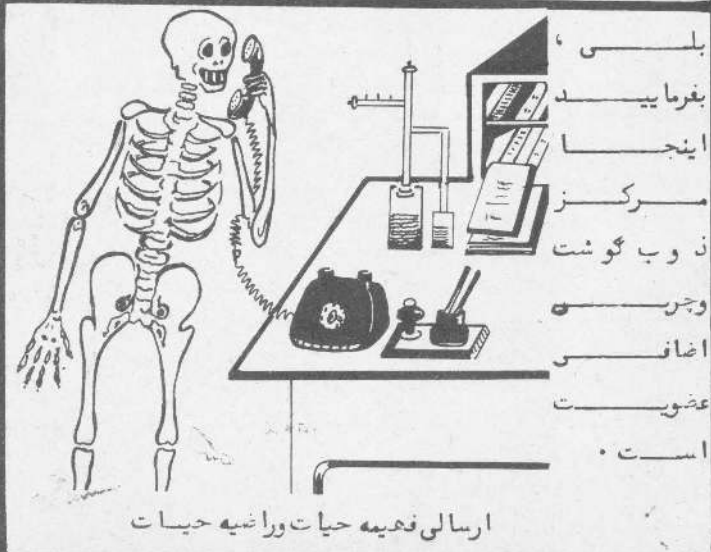
کیسه بری گدر جستجوی  
 مرد لوکس و پولدار بود او را  
 در روسی پیدا نمود و به -  
 بسیار زحمت خود را پهلسوی  
 آن مرد رسانید و جیستر را  
 برید و دید که هفتاد افغانی  
 دارد و بسیار حکر خسون  
 شده در همیا وقت مرد  
 لوکس گفت: او برادر چسرا  
 ایقه شور شور می خوری کیسه  
 بریلا فاصله جواب داد: -  
 همراي هفتاد روپیه خامست  
 بسیار گپ ترن!



## نکته‌ها

لتمان حکم را گفتند ادب  
 از کی آموختی، گفت از آنجده  
 شاگردان مکاتب که حاخوی شان  
 در سینما عا گرفته میشود.

- سر باشد کلاه قیمت است.
- تنه‌تیش که زیاد شدن رخها  
 بلند می رود.
- گوشت بی حکمت نیست  
 و شلغم بی علت.
- ارسالی: احمد فرید خزاعی



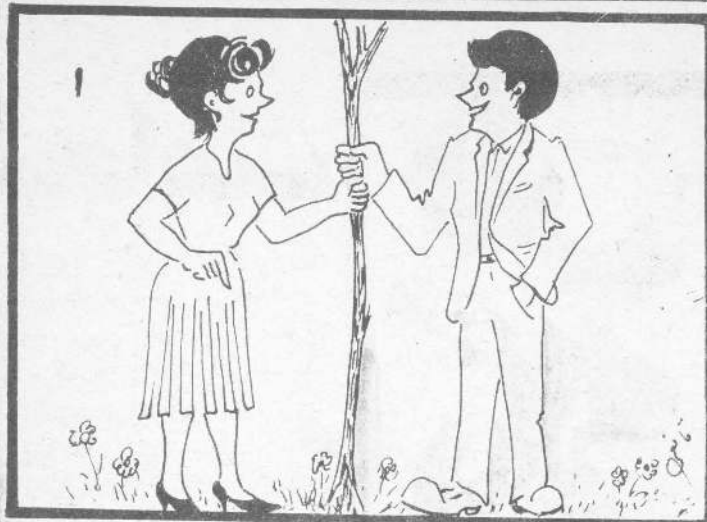
ارسالی فهمیه حیات و راهیه حیات

خواهی نشوی رسوا!  
 همزنگ آمرت باش!

# اطلاعیه ملی بسی

چون از دحام نفوس در شهر  
 کابل زیاد شده است و موترهای  
 ملی بس قطعاً نمی توانند در  
 انتقال موفق شود، لذا به خاطر  
 کمک به همشهریان گرامی هیئت  
 رهبری ملی بس تصمیم گرفت که  
 موترهای تیلو در آرا در لیسن  
 های خود به کاراندازد.  
 بناً قبلاً به آگاهی عمومیتان  
 باشعامت و دلیر رسانیده میشود  
 که اگر در تابستان گرمی کردند  
 و یاد زمستان خنک خوردند و مریض  
 شدند به ما عرض نیست.

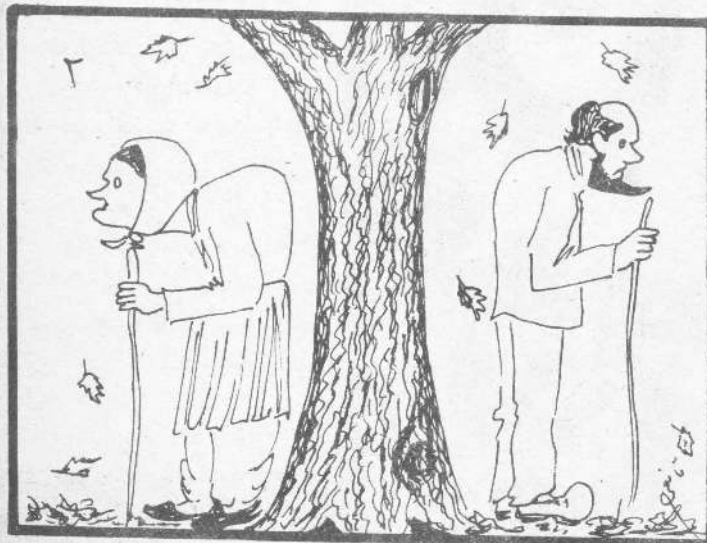
# قهرمان کم خورگی



مستری گارسون را صد از د  
و فرمایید يك خوراك برنده داد  
گارسون برسید :  
- قربان مرغابی خوب است؟  
- نخیر... من زیاد  
غذا نمیخوم .  
- مرغ بریان بیارم ؟  
- نه ، زیاد است .

- خوراك كیوتر چطور ؟  
- نخیر... خیلی زیاد  
است .  
- در همین موقع از میز معلومیس  
يك نفر گارسون را صد اگر د گفت :  
بنتراست برای آقا يك خوراك  
مگس بیارید !!  
ارسالی : سلیمه و سمیره راسخ

# دلیل منطقی



يكی از روزها معلم به شا -  
گردانش گفت : امروز برایتان يك  
سوال علمی دارم ان اینکه اگر  
من يك سكه پنج انغانگی را در این  
گیلاس که در آن مواد کیمیایی  
موجود است ، بیندازم آیا سكه  
از زمین میرود و یا هیچ واقعه رخ  
نمیدهد ؟ اولاً فکر کنید و بعد  
برای نتیجه را بگویید ، يك شاگرد

فورا جواب داد که : هیچ واقعهی  
صورت نمیگیرد . معلم گفت :  
جواب درست است ولی اینوا بگو  
که چطور به این زودی خواستی  
جواب را بگویی ؟ شاگرد گفت :  
بخاطریکه اگر سكه از زمین میرفت  
شما تران میباید اختیارید .  
ارسالی : میرویس کمین

# چندک

ابرو باد و مه و خورشید  
و قشک در کارند  
تاتوکاری به کف آری و رشوت  
نخوری  
ارسالی : محمد عمایون

تازنده ام لطف خود از ما مکن  
در رخ .  
بعد از مردن تیل و نسان  
به درد نمی خورد .  
XXX  
دوبه روز است که یام نیست  
بیدا .

مگر پوره شده رفته گد امها ؟  
ارسالی : باقی عمیله من عزیزی

خانم: یوسف بیچاره چندر  
بد بخت است! از یک غم خلاص  
نمیشود که غم دیگره سراغش  
میاید . اینته در غمته تیل موشر  
بعد یدش تصادم کرد ، سه روز قبل  
خانه اس حریق شد و علاوه از د و  
روزه اینطرف است که زنس خانه  
راترک کرده و خانه بدوش رفتند  
است .

آیا بد بختی از این بیشتر  
میشود ؟

شوهر بلی عزیزم ، بد بختی  
بالا تر از این هم میشود و آن وقتسی  
است که زنس چند بد نظر گشتند  
و دوباره به خانه برگردند .



از بهار تا خزان در انتظار معشوقه

# شجاعت

گویند در جنگ جهانی دوم بین آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها هیتلر رویه منسوبین توای مسلی خود کرده گفت: هرکس بتواند بیرون فرانسه رانزد من بی‌ساوره، برایش جایزه بزرگ خواهم داد. چند روز بعد عسکر لاغر آلمانی بیرون فرانسه را بی‌ساوره عیتلر سپرد.

عیتلر خیلی خوش شد با وی دست داد و گفت: ای سرباز غیر اصرین به تو وحکایت کن که چطور توانستی بیرون فرانسه راه اینجا بی‌آوری؟

عسکر لاغر آلمانی به ساده‌گی گفت: بلی صاحب باعسکر فرانسوی مشوره کردم، بی‌سورق آلمان را دادم، بیرون فرانسه را گرفتم.

ارسالی: فریاد بوبل



## از فرهنگ غم‌شریک

- × تلیفون
- بخت‌ترین وسیله برای ناراحتی و مزاحمت دیگران
- × میز ماموریت:
- یگانه جای پوره کردن بی‌خواه
- بی‌ها
- × رستوران:
- جای که بعد از رفتن به آن، مجبورستی به شفاخانه هم مراجعه کنی
- × تلویزیون:
- وسیله‌یی که با دیدن آن مجبورستی بخوابی
- تعیه کننده: تسرین وحدت



## مشکند

هرکس بظرفی سرخود می‌شکند بیگانه جدا دوست جدا می‌شکند گر لوده سرش میشکند عیب نیست آن آدم عوشیا ر جرامی شکند حالاکه سرین نشکست است بی‌ساوره وین قامت سرین نخمید است بیا

اعمار شفاخانه متکی به نظریه مسوول صحت عامه باید در محل آرام دور از شهر پلان گردد، اما نسبت نداشتن راه‌های ترانسپورتی وعدم عراده جات کافی به نظرم بهتر خواهد بود تا این اقدام در مرکز شهر عملی گردد. حینکه موقع به ابراز نظر مسوول اقتصاد شهر رسید، بلا درنگ ادامه داد و میگوید: بهتر خواهد بود تا به خاطر جلوگیری از مصارف بی‌لزم روغنیا عراده جات کارکنان شفاخانه و به خاطر رسانیدن ادویه و خوراکی به شفاخانه، با آنکه ادیت‌های شعری در شهر بیشتر برای مریضان متصور است با آنهم تطبیق پالیسی اقتصادی شعر بهتر خواهد بود تا شفاخانه در مرکز شهر اعمار گردد.

آرمالی شهر که به گفته‌های مسوولین به دقت گوش‌فرا داده بود، بالاخره تاقتش ساق

ابتداء امر بخش پلان‌گذاری ابراز عقیده نمود، تا اولاً این طرح خوب در ماستر پلان شهر گنجانیده شود. بعداً در زمینه اعماران مطابق پلان اجراء گردد.

هنوز گفتار امر بخش پلان با بیان نیافته بود که کلید سخن را مسوول بخش صحت عامه در دست گرفته ادامه می‌داد: قبیل از همه باید محلیکه در آن چنین شفاخانه اعمار میگردد تثبیت گردد، زیرا طوریکه وضع شهر میرساند اعمار چنین شفاخانه در مرکز شهر نسبت تردد عراده جات و تراکم کثافات دوراز قوانین صحی بوده، باید برای اعمار آن محلی دور از شهر انتخاب گردد. در ادامه گفتار مسوول صحت عامه امر بخش ترافیک شعری بی‌فرض نمانده، سهم خویش را چنین اداه نمود: به اجازه محترمین: گرچه

بنابر تجویز مقامات شهر قرار بدان شد تا به خاطر سهولت ساکنین محل شفاخانه اعمار گردد. بدین منظور فیصله گردید تا جلسه وسیع پلانی به اشتراک همه مسوولین در محیط شهر دایر گردد.

عمان بود که در عفته بعدی تدارک جلسه گرفته شد. همه مسوولین سر وقت معین خود را حاضر جلسه نمودند. یگانه اجنده که پیشنهاد گردید، طرح اعمار یک باب شفاخانه مجهزتر محلی از شهر بود. بعد از اینکه منشی مجلس اکثریت آرا مجلس را منبری اجنده ذکر شده اعلان نمود، مسوول شعر بعد از گزارش مفصل پیرامون موضوع یاد شده جریان را غرض نظر خواهی صاحب نظران در مجلس ارایه نمود.

# مشکند



## مه هم محصل همسم

محصلی در ایام تعطیل خود بھر مؤسسه بی مراجعه کرد تا کاری برایش پیدا کند، اما چیز باع و حش جابن دیگری برایش کار پیدا نشد، در باع و حش برایش گفتند که میمون ما همین روزها مرد و تو باید پوست میمون را بیوشی و مقابل چشمان بیند و گسان درد اخل پنجرهها مانند شادی دلقک بازی کنی، محصل بیچاره مجبور قبول کرد و پوست میمون را پوشید مابین طرف و آنطرف خیزک و جسنک میزد که ناگهان پنجره با بین بایش شکست و در اتاق زیر بالایی یک شیر درند افتید و از ترس زیاد در کنجی خود را پنهان کرد، شیر آهسته به طرف او آمد و او را بو کشید، محصل بیچاره قریب بود جان بسیار اما شیر آهسته در گوشش گفت: غم نخور مه هم محصل همسم.

اگر ثابت شود که در مسیح مردم زنده می کنند، روزی در زمین هم مردم زنده می خواهند کرد.

در حقیقت راهی نیستی، طلای زانمی میتوان یافت.  
با دادن مایه خنسی پیدا اند.  
که امروز بگفته زنده می کنند.  
میدهند، نیستی بازم وجود دارد.

در برابر ابله های که از تک زدن بندید می آیند، یادش خوب برداخته میشود.

ترجمه: حمید خراسانی

- × توازن: قلب به طرف چپ کیسه بول به طرف راست.
- × انسان که نسان طفل بدون آیند است.
- × بعضی از کتابها رود تسر از مو لنین خود کهنه میشوند.
- × زبان در مجموع کم هوش تر از مردان اند، و اما هر زن جداگانه هوشیار تر از همسر خود است.
- × کسی که جستجو میکند، یافت میشود.
- × در مورد کارهای خوب گذشته هم چیزی در روزنامه های خوب گذشته نمی توان یافت.

# توازن



## منطق دیوانه‌تی

یک نویسنده شوخ طبع تعریف کرد است که روزی دیوانه بی باشوق و شور زیاد مشغول باز کردن یک کلافه نخ بهم پیچیده بود است که دیوانه دیگری به او می رسید و می گوید: اگر به دنبال سرش می گردی زحمت بی فایده می کنی چون من آن را قطع کرده ام.

شده به نوبه خود ستم شایسته اش را درین خدمت عام المنفعه ادا نموده، چنین ابراز عقیده نمود:

دوستان مسوولین شعبات مختلف شعرداری نظریات مفید شان را ارایه نمودند اما به نظرم بغتر خواهد بود تا نسبت عدم بودجه و تخصیص کافی در زمینه و از طرف دیگر به خاطر جلوگیری از مصارف بی لزوم الی تکمیل طرح ماستریلان شعری از اعمار و ساختمان شفاخانه جدید صرف نظر گردد. حین ضرورت مرخص داران میتوانند مرخصان خویش راه شعری همجوار عرض تداری انتقال دهند. همه مسوولین که از تدویر جلسه چندین ساعته خسته شده بودند، نظر امر مالی شعردار ترجیح داده و مجلس را موقتاً به پایان رسانیدند.

سید امان الله "اشرفی"



# همزشتينوارى

## غزل يى په "بنکلا"

### خرنگه شکلی کر

ليکونکى : ناروځ نسر د

#### د خيرادبي مکتب خانگري سبک حمزه شاعر منل شو سبب دى

د پښتو ادبياتو تاريخ د پير - روښان نهضت، تحکمه نشي هيرولاي چې دغه نهضت وکولاي شود پښتو ادبياتو د باره د بيا وړ تيا د گرا ت کړي او هغه ته د دوي پراخه زمينه برابره کړي.

خو هغه ته چې د حمزه د شعر - بحانگر تيا جوړ وي د هغه شعر د پورتنيو بحانگر تيا وړ يو واحد د فتر د ي چې يو د بل سره د حمزه په شعر کې داسې نه شلید ونکې اړ پکې لري چې که چيرې يوله نوموړي وصفونو څخه - د حمزه په شعر کې ونه ليدل شې سړي داسې فکر کوي چې د بل چا شعر لولى نه د حمزه .  
يار محمد مغموم د حمزه د (( بهير )) په سريزه کې ليکي چې (( ... تصور او غزل د وار و ته پښتون رنگه ورکول د حمزه د شاعري خصوصيت دى . د حمزه د شاعري نه که پښتون تصوف او ويشتي شې نو شايد چې د غزل يى هغه خوند ياتې نشي کوم چې تراو - سه برقرار ياتې دې بلکه چې د هغه تصوف په اصل کې د پښتون ملت پښتو زېږ او شعرا واد ب د بېلگې د باره د غزل په جامه کې يو مسلسل او بې له جهاد دى ))

لا رپيداکره . کوم شکلي انغو - رونه ، تشبې کاتې او استعارې چې اوس اوس په پښتو شعر کې ليدل کېږي بې مبالغې ويلې شو چې د هغوي بنکلا تيز بنسټه لومړې حمزه په غزل - کې ايښې و .  
بې لهاد زلفوتستې به جا و د لسو بلکه خو حمزه زما په برخه يى غزل کړ و د پښتو په ادب يى لري کې هر يو شاعر بحانته بحانگر تيا وړې د رلود ي څوک په شعر کې صوفى . څوک عارف . څوک نازک خيال ، څوک شه او څوک څه دى . خود به شاعر کې تصوف ، نازک خيالى ، شاعرانه بنکلا او همدارنگه د ختيځې فلسفې رېښې بحاليد لي دى . (( زه چې حمزه غزل بول ، متصوف ، نازک خيال پښتون شاعر بولم دا خبره هم د - لومړي لعل د باره وړاندې کوم چې حمزه د ختيځې فلسفې معاصر و تحيره د ه ))

چينې څخه اوبه ورکړي د غزل رېښې يى تازه کړي او هغه يى په حقيقت کې بياراژوندي کړ .  
کوم خدمتونه چې حمزه پښتو غزل ته کړي په حقيقت کې پښتو شعر ته هغه خدمت دى چې هيڅ مخکښ سابقه نه لري او د پريزات د لاسل شته دى چې زما دا خبره ثبوت ته رسوي . خود اخبره هيڅکله په دې مانا نه ده چې تر حمزه د مخه پښتو شعر ته چا خدمت نه دى کړي څو کوم خدمتونه چې حمزه سرته رسولې هغه داسې خدمتونه دي چې تر پوره وخته پورې به نه يوازې پښتانه شاعران له هغه څخه بهره مند وي بلکه د پښتو شعر لوستونکي به هم له هغه څخه بې برخې نه وي .  
غزل کې د (( بنکلا )) عنصر ته يى داسې لجاې او وده ورکړه چې په هغه سره نه يوازې غزل بنکلي بلکې د غي بنکلا د شعر نور و قاليو ته هم

په همدغه بحالنده د دوره کې وه چې زموږ د پښتو ادبياتو په نړي کې ميرزا خان انصاري راوړيزيد او د پښتو شعر د يوه بې لا روښانه کړه او د ادبياتو د پرمخ تگ لري يى پيښلى کړه . که چيرې زموږ د پښتو ادب بسى بهير به نه تميد ونکې لري کېد - ميرزا خان انصاري او کاظم خان - شيدا نومونه د پښتو غزل د بحالندو نوونکو په توگه نشو هيرولاي . نوموړي ته د پښتو غزل د رسوونکي په توگه او غزل رنگه کوونکي ، پښتون کوونکي او په پښتو غزل کې د پرونو ورو صفاتو د ايجاد ونکې په توگه د استاد حمزه شينوارى نوم به هم خو چې پښتون وي خو چې پښتو وي ، خو چې پښتو او بيات وي او خو چې پښتو غزل وي .  
زموږ د ادبياتو په تاريخ کې به په زرينو کورنو ثبت او تل به ژوند ياد - بحالنده وي . بلکه چې غزل ته د - خپل روڼ استعداد او اند پښتې له

# پدر خوابهای شیرین

نخستین سرچشمه خواب خود را از عکس‌هایی متحرک بخاطر می‌آورد: ((ناگزیرم به ۱۸ نوامبر ۱۸۷۹ به عقب برگردم. درین روز پدرم برای اولین بار خطابه علمی بی‌در ((ظرفی)) برلین انجمن درجه‌داره فریدریش تیا تراپولوی امروزی - ایراد کرد. درین جامن ماشین پروجکتور را که عکس‌ها را خیلی بزرگ بر روی پرده ای می‌انگند و بکار مینداختم. از همین روز اشتیاق عکس‌هایی بی حرکت را حرکت و جان بخشیدن براتعیق میکرد.

چون زنده گی، بازیچه برای کودکان، قیلا تیرعاقه ماکس را به بیدار نموده بود. چه همیشه هنگامی که از این جمعیه کاغذی رابه سرعت میچرخاند و از بیداری کنج‌هایش بداخل جمعیه به نوارهایسی عکس نگاه میکرد. عکس‌ها شروع به زنده گی میکردند.

همانگونه که در علم و تحقیق تصادف همواره نقش بسزای دارد، او را نیز یاری رسانید. کامره ((کودک)) در پهلوی دژول فلم برایش آینه خلق نمودند. پیر از کار و زحمات زیاد بسته کاری نخستین کامره را ساخته. و شروع به اولین فلمبرداری‌های خود کرد. برادرش ایمل را بتاريخ ۲۰ اگست ۱۸۹۲، بر روی بام منزل شون هاوزرالی ۱۶۱، در حالیکه حرکات جغناستیکی را اجرا نموده، فلمبرداری کرد. وی در ظرف ۶ ثانیه ۴ عکس جداگانه برداشت. حال آنکه تصدیقاتست که چگونه بدون پروجکتور فلم هایش به نمایش بگذارد. ماکس سکلارونفسکی نخست این سلسله عکس‌ها را بر روی کاغذ سلویدین کاپی و هر عکس را جدا جدا برید و آنها را به ترتیب روی یک دیگر قرار داد. به این ترتیب اولین کتابچه یاسینمای دستی را به وجود آورد. تخنیکر جوان بی هم برای ساختن پروجکتور، ماشین کاپی و غیره آلات می‌گوشید و بالاخره موفق به ساختن پروجکتور خود بنام ((بیوسکوپ)) گردید.

خبر اختراع جدید بزودی سرحدات المان، بهر نموده و تماشاای فلم با ((بیوسکوپ)) در فولیس - برگرس پارکس اعلان گردید. ولی در اثبات که برادران سکلارونفسکی به انجا رسیدند، چنان انسرده و عکسین گشتند که گویا از برهائی بلند اولمپیان فلم سقیظ نموده باشند. چه بتاريخ ۲۹ دسمبر ۱۸۹۵، یامعروفی و تماشاای فلم‌های ساخته برادر را لومیر فرانسوی که روز قبل در گواندکانی پاریس برای نخستین بار در معرض نمایش قرار داده شده بودند، مواجه گردیدند.

تاثر و شوک آنها در اثر کیفیت بهتر فلم‌های لومیری با خبر مخرج قرار داشتن نمایش فلم هایشان، دوچندان شد. دو ماه بر سر نخستین مخترع سینما توگرافی صاحب امتیاز بودن بین لومیری فرانسوی و برادران المانی برای چندین دهه ادامه یافت.

درواقعیت امر، پدری برای سینما توگرافی وجود ندارد، فقط سلسله بی از مخترعین، که انکشافات تخنیکي آنها بیشتر مستقل از یکدیگر بیان آمده، دیده میشوند.

نامه‌های پیشماری رابه گونه لومیز لومیره که با ((سینما توگراف)) خود یکناله واحد فلمبرداری و پروجکتور طرح نمود میتوان ذکر کرد. تولد ((د هسین الهه هنز بیایی)) مرحون زحمات مردانی چون ماکس سکلارونفسکی است. ماکس سکلارونفسکی بتاريخ ۳۰ نوامبر سال ۱۹۳۹ بدوود جهان گفت. خدمات شایانی وی در رشد و انکشاف سینما توگرافی قابل قدر و با ارزش است. یکی از افتخارات بزرگی که وی در اوان حاش نشیب اشده، لقب پدر خواب‌های شیرین است که جاپانی‌ها بوی دادند.

حمزه لاد پرتنکی جوان او ان بر معین خطنه و پیدا شو ی چی له - غزل سره بی ار یکه پیدا کر ما ورتدن ورخی بوری چی د سرا و مخ وینسته بی سپین شوی غزل لیکی اولاهم زینار باسی چی خیل زنه قوت اندیشه ارتول ذوق اود سنکلا بیژنده نسسی استعداد غزل به رگ رگ کسی بحای کر ی غزونی م یون بوری - وونی سپرلی به اینه کن اونسور د بشتو حمزه بیژنده غله رنی بیلگی دی چی د هر یوه داننگوبه رگونوکی د حمزه له وینسوره بخلی ی ستایه اننگوکی د حمزه وینسور دی ته شوید بشتو غله حوران زنده ی با با کرم

هغه به خیلوینود غزل چمن خروب کر اود هغی به بدل کی د حمزه بیژ غزل د اد بی مکتب بنسب ی کیینود شو چی هغه د خبیراد بی مکتب دی دغه مکتب که جیری تر حمزه وروسته دوخت حواد تودل نه کر کولای شی چی د بشتواد بیاتوبه غنامندی کی ستره اغیزه وینسندی د بدل خبره می تحکه وکر د پیر حمله داسی شوی چی د اد بی مکتبوتوله موسینور وروسته مختلفی نظر بی رابید اشوی چی به نتیجه کن خبره د مکتب د بیار تیا خحه د هغه ورائی ته را وتلی ده. خود دی خبری له یاد ولو سره سره زما د ا بوری دی چی دغه مکتب به بشتواد بیاتوکسی تلباتی وی تحکه چی حمزه به دغه مکتب کی پرزیات لاریان روزلس دی اود دی مکتب د تلباتی والس د باره د پیر غوتو غور پید لویان دی تینگ باور لری. لکه چی وایی:

حمزه سیرلی لاد خبیرنه نه حسی پیری غوتی به غور پید و بنکا ری د خبیراد بی مکتب جانگسری سیک د حمزه د شاعری منل شوی سیک دی چی اوس اوس نه یوازی به سره بشتونخوا یلگی به بره بشتونخوا کی هم زیات لاریان لری. اوز غورام به همدغه مقاله کی ووام چی د - خبیراد بی مکتب ویا ر یوازی د هغه به لاریان وایوازی د لری یا د بری بشتونخوا بوری ار نه لری. دا د مشترکی بشتواد بی مکتب دی - چی د خپلی و دی. براختیا اوسا - تنی د باره د لری اوری بشتونخوا به هر فرهنگالی بشتون بانس دی مساوی حق لری. د مکتب حمزه برانستلی اود حمزه غزل د دی - مکتب سبق کتاب دی. او خبله حمزه زمو د بشتی سیمی مخکستی لارنود اوگه شاعر دی.

د هر ی ژبی شاعری خانتسه هانگر نی لری. د یوی ژبی نسسه شاعری هغه وی چی کولای شی له خیلو تا وند یو ژبو سره سیالی وکر ی اوهم د هغوی بی تحرسی به خیلو زیز ورتکی ورتی او وده - وکر ی چی د حمزه شعرد گاود - د یوی ژبو د پیر ولور و شعرونو سره نه یوازی سیال شعرد ی بلکسی به دی هم بریالی شوی دی چی هغو ژبو له شعری بیگی و خخسه بر دی باتی نشی.

استاد حبیب لیکی: ((د حمزه صاحب فن او هنر به بشتواد پاکسی د امتیاز لری چی ده به خیلو هنری تو توکی د بشتو فارسی او اردو ادب هینی بیگی ی بشتی خصوصیاتو سره داسی گنکر ی دی. چی د بشتو غزل بی به نه سینا کر ی ده))

د حمزه به غزل کی محتوا و شعر - بت سره داسی بیل کیزی چی یود بل سره نه شلید ونگی ار یکی تینگوی او همداسبب دی چی حمزه د علامه اقبال لاهوری به قول د ژوند د بیلا بیلوار خونو ترجمان بولی. حمزه تل زیار ایستلی دی خه همداسی غزل وایی اود ژوند د مختلفوار خونو ترجمانی وکر ی. به همدی ار وند. استاد حمزه شینواری د دی بونستی به حساب کی تاسوه غزل کی مقصدیت اهم گئی او که شعری داسی وایی:

اول زما داس خیال رچی به غزل کی زیات اهمیت شعریت تا برکول به گاردی. خو حالات داسی پیدا شول چی به غیره هغه د غزل شه خاص افاد یه موسوم کیده نوبه که بی به غزل کی همد پت ته هم مخه وکر. خود دی دا مطلب نه دی چی گوندی ما بسه غزل کی شعریت او تغزل ترک کر ل نه داسی نه ده. ما د غزل هم - کوشش وکر چی به حای باتی شی او مقصدیت هم بسه کی پیدا شی او دینونقاد انود خیال سره سم ما د غزل نه بشتون جوهر کر و اوله پرخو - شحال م چی د سرحد شعرا د دی قدر وکر ((

نن ورغ غزل د خیل لغوی - تعریف له محد و دی تحه وتلی ده یوازی د شعو سره خبری کول اود هغوی د سنکلا ستایه نه ده غزل د تولنیز وند سره نزدی ار یکی لری. اوس غزل تولنیز وند سره - نزدی شه چی به هغه حلول مور -

# تفاصداست

بقیه از صفحه ۱۰

رحمانی و فریدون مشیری را بیست و از دیگران می بسندید -  
 فریده انوری در طول مدتی که با رادیو تلویزیون همکاری داشت هزارها بار چه شعر از طرف یق برگرام های محله تلویزیونستان متعلقه اران هنر برنامه های خاص شعری، درودی و سسرودی زمزمه های شیعانگام، ارمان سحر ترازوی طلایی، از هرچمن شنسی و دیگر برگرام های آن یق رادیو یون در نگامه کرده است.

له دی خبری سزه دلفن مرستیال بنسوستنی وکره او مره خوله بی به تندی راماته شوه لادلسه دئی د خوتانیوله باره دم موزیک یاسرنده و فرور ال بشی ))  
 تابه گرانولوسونگو... تانی خوه فکرکوی حسن فنی مرستیال به دغه سهارخیل د نقره لار اوکتهه ؟ که تللی وی له اداري مرستیال سزه به بی خوه کړي وي ؟ ایا د نیا سنده به چوکي دکفالت موضوع به د بیرون بوندي د نیس... نیس ورجن به صلاحیت بنسای ته ورسیزی ؟ اوکه خنکه ؟ د موسی د کارکونکوترضخ به د د وار و مرستیالانو بلویان خوه د لول کړه لارا غوره کړي ؟  
 دا هغه بونستی دئی چی د نبره بیس داستا ن درهنه برخه به بی به راتلونکي کته کی د رته لخوا ب بیا تی  
 اوس یوه لوی او بختونکی خدای سپارو، د ژوند په شیهه بو به تیر...



بستون حمزه یوزل ته د لوستونکی پام راواړم. د افزل، یوزل د چیسی به کی د حمزه مقصدات او شعریت به شکلی اندازکی هنرمندانسه انحصوشوي دي.

# حمزه شیواری

د ۲۳مچ پاغ

دندلی د ۲۰مچ کولای شی هر هره دلیری او د پوره خه خه چی د شعر نور قابلیونه انعکاسوي غزل هم هغه انعکاسگر کی چی بی د یی برخه کی بستونفزل به د بستون غزل رسول استاد حمزه شیواری د لول تخیل استعمال او فلسفی اندیشتی له اغیز خه شکرگاره وی.  
 نوامر د بستونفزل د بلار پایاوو

# قارها و قوما

بقیه از صفحه ۱۲

پوش شیر توش مرا د خترک آبرائوشیده و تشکرک د یار د...  
 انواع شیر اوزایان کرد قارها ونوهارا هزارانده ونروان سوزده رفتند د خترک یابرادش د سواره به دودین اغاز نمود د رین هنگام قارها و قوما د وایر یاز گشت نمودند د خترک جیران شد گبه چی کتد د پید که برخت سبب ایستاده است د خترک برایش گفت د رختک عزیز مرابعمان کن سبب و جیسی موابخورد خترک هر چه زود تر آخورد و تشکر کرد د رخت آغا را با شاخ هایش در افوش گرت و با برگهایش آنها را بنهان نمود قارها و قوما آنها را ندیده پرواز نمودند د خترک یابرادش د پاره دودید د خند یی برفته بود که قارها و قوما د خترک و برادرش را دیدند اتفاق غسباغ کردند د رانولها را باها به زدن اغاز کردند کم برید که برادرش از پشت او پایین بیفتد د خترک تا تنور دودید برایش گفت د تنور عزیز ما را بجات بده ای و نغان کن ای - بولاسی آرد خود را بخور د خترک هر چه زود تنور خورد و خود یابرادش در دود تنور نشست قارها ونوهارا قاع قناع کتان بدون آنها طرف جادو گسر پرواز نمودند د ختروتی از گم شدن ناز هاهامین شد از تنور تشکر کرد و یابرادش یکجسا رهسپار خانه گردید د زمانیکه خانه رسید ند چند لحظه بعد از آنها بد رو بادشان نیز رسید

# وحشت جنگ

بقیه از صفحه ۸۷

رج خواهم برد تا چه وقت تا جوع وقت ای انسانیکه جنگ را بر ما خمیس میکند باید بداند که مردم ما را زوی بد زها د خترها سرتخای ایسن خاک از بلست بلست خاک خودت دفاع میکند سرما دای وطن شاید زنی این مریخی هرگز میز راهام نکند زیرا ما قزایان جنگی تحمیلی استیم خنکی که در هر سر قدم بهترین جوانان ما را گوت زبان را بیوه ساخت اطفال را بیم ساخت ولی بی گنبار ما تویم با مسولیت گوم که هیچ قدر سن نرور جوانان ما را نخواهد شکست... دامالین یکن که خورد ترا

# خوآند نیدا

## قهرمان اندک رنجی

د ریمان مرد های جهان شایسته هنردی سانند اقتسای بیوتوان بورن از عالند پیدا نشود که از خامن خفه است و توهمین شده وی مدت ۲۲ سال با خانم خود صحبت نمی کند و به صورت خاموشانه به وی یاد است های خود را می دهد د رین مدت ۲۲ سال از برخاش ایسن نبدت هالندی، العاری ها از را - سلات بر شده د تمسکه ایسن عمل به خانم وان بورن مانعتی را ایجاد کرده تا برای اقتسای بیوتوان بورن چهار طلق بد نیا بیازرد

# لباس عروسی

این نروایت غیر عیادی از شرف یک کمبئی پرتگالی آمده می گردد لباس عروس که در ای رنگه آبی روشن می باشد واز تنگه به درازی (۲۲۰۰) متر ساخته شده برای محسه آزادی در نیو یارک دوخته می شود که در سال ۱۹۹۲ با گسترش بازار کوسب ((عروس)) خواهد کرد ابتکار مراسم عروسی باشکوه مربوط میشود به شخصین تجارت نمایشی (شو بزنس) امریکا و اسپانیه در رین مراسم که نام ((مانسل)) یادمی شود تنها ۱۰۰ نفر دعوت شده است، اما مراسم از طریق تلویزیون در سیار ارکشور های جهان به ستر خواهد رسید جانب است که در برخی نشنرات یک کمبئی جابای نیز شرکت دارند

# پاسخهای...

بقیه از صفحه ۵۱

- جواب : میخواستم زنجیور -
- سوال : کردن د ختر باشم
- جواب : آینه را در آینه
- سوال : هویتی خوست می آید ؟
- جواب : نه خیر کاملا د لیل مشحین دارد
- سوال : درگشته چی بودی ؟
- جواب : نشانیاز
- سوال : لطفاً یک رازتان را بگوئید ؟
- جواب : فقط خزده ساله هستم
- سوال : اگر یک وسیله کارآمد خانه میبودی، چی میخواستی باشی ؟
- جواب : یک ایرکاندیشن -
- سوال : فادت بدت را بگو ؟
- جواب : ناختمای خود را می جوم
- سوال : در ستر خواب چستی میوشی ؟
- جواب : روحلی
- سوال : قشقت میخوری ؟
- جواب : نه خیر
- سوال : به ظرف کسی میخوای تخم گسند ؟
- جواب : بارتاب کنی ؟
- سوال : به ظرف خود وقتی که خدس نادرست بزیم
- سوال : وقتی که خانم تان در اتنای میدد دادن با ((ماد هوزی دیکسایت)) (د ختر فم) شعا را گیر کند، چی میگوید ؟
- سوال : بگدر از چنین شود
- سوال : از درد دوری کن -
- جواب : خیره با ((سانیا)) یکجا باشید، چی خواهید کرد ؟
- سوال : بهتر است از کسی که در خواب جرح میکند، دور باشم
- سوال : حرف دلخواه نسو کداه است ؟
- جواب : زنده کنی بنگد از زندگن کم
- سوال : برای آخین با رچی وقت به معبد رفتی ؟
- جواب : هفته گذشته ، زمانی که شوکت فلم بود
- سوال : برای آخین با رچی وقت گبه کردی ؟
- جواب : وقتی که کاکایم نامزد گردید







هارون یوسفی، سوزا نورزی، وحید ممداری، نجیب ساکین

# سریالی اوښتیږی

# نوی تهریږی سریالی

## د دغه سریالی هر کرکتر زموږ د ټولنی د ځانگړو څیرو څرگندوگویی

## زموږ په سینماگی سریالی یوه نوی پدید ده، باید رامنځ ته شی

## هما مستندی له خپلی رول څخه راضی نه ده

هغو لسیزو راه په خوا زموږ په لرغونی سینما د

گی سینمایا اوبه هنر رامنځ ته شوي. اود وخت په تهرید و سره یی وده او پرمختیا موندلی ده. ارا راز راز سینمای او تلویزیونی فلمونه جوړ شوي دي. اوس اوس په کال کی د رڼی یا څلور سینمای او تلویزیونی فلمونه جوړ یږي. خو تراوسه پوري زموږ د سینمایه نړی کی د افغانی سریالی معای نغی و. بسدی وروستيو څوکی د دی نشتوالی د لیري کولو لپاره پاملرنه او کونینو شو ترڅو چی د تعلیمی اوتربیتس راد یو تلویزیون لخوا د یونسف د اداري د سادی مرستیو پرمختیا پرمخ و شو چی یو افغانی سریالی جوړ شی. د دی منظور د پاره هارون یوسفی، وحید ممداری، انوری او نجیب ساکین د سریالی سناریو ولیکله.

د سریالی چی یو کمدی سریالی دی د (شیر آقاو شپږین گل) په نوم یاد یږي. ۲۶ برخي لري. د سریالی عمده امتیاز یی کی دی چی پر صحنی مسایلو، ټولنیزو ناخوالو او د ټولنی بزوايو، مناسباتو باندی د طنز او کمدی په قالبوکی غیر مستقیم تماس نیول شوی چی د کورنیو د پاریزو وننگه او په زړه پوري دی.

د زياتو معلوما تود پاره غواړو د انوری سره خبری وکړو. په اوسنیو شرايطوکی د سریالی جوړولو ته څه ضرورت احساس شو؟

د لاری څپاره کړي. څرنگه چی د مسایلو د تبلیغ د پاره فلم تر ټولو ښه، په زړه پوري او موثره لاره ده، نو د یونسف اداري خلکو ته په ښه توگه د صحنی بیامونی د رسیدلو د پاره د سریالی ټول مصرف په غاړه مواخبت داند موضوع یواړخ دی او بل د سریالی هنری پانج دی. پدی معنی چی زموږ د سینمایه نړی کی سریالی یوه نوی پدید ده، چی باید حتماً رامنځ ته شوي وای.

عایشه جلالی چی د سریالی د ایرکت کولودنده چی په غاړه درلوده (په افغانی فلمونوکی لومړنی ښځه ده چی فلم د ایرکت کوي) څخیل نظر داسی څرگندوي:

له دی نه چی تاسی د سریالی د ایرکت په غاړه درلود، راضی یاست؟  
- ماتراوسه ځنی تلویزیونی تیاتر او تلویزیونی نمایشنامی (لکه څرخس، اوبه نهیست، قصار، سبازان او یوشیمیر نوری) د ایرکت کړي. او د ځینو فوق العاده پروگرامونو لکه د شب شعر و شب قصه، تماشیا اود نوي کال د برنامو کارگردانی می هم کړیږی. خو تراوسه می فلم نه و د ایرکت کړي. البته نه یواغی ما بلکه هیڅ افغانی ښځی تراوسه تلویزیونی او یا سینمایي فلم د ایرکت کړي ندی. دا چی د سریالی د ایرکت دنده ماته سپارل شوي وه زه با لکمل راهی یم. ښکته له یوي خوا ماته دا دنده نوي او په زړه پوري وه او له بلسی خوا دا لمسری سریالی دی چی به هیواد کی جوړ یږي. په هر لومړنی مثبت کار کی انسان غواړي چی لومړی او پیشگاهه اوسی. ما همددا هیله درلوده، ولی دخپل کار په هکله څه نه شم اویلاي، ښکته نه بو هیڅم چی ترکومه حد ته ورنه ورسو.

تاسی که د سریالی د لوښار واوښو همنکارانو په هکله معلوما تراکړي.  
- په سریالی کی د سینما اوتیاتر بیژند ل شو او اوبه فقو څیرو لکه حاجی محمد کامران، حمیده عبدالله، مرتضی باقرا، مشعل هنریار، فیهیادی، حکیم اطرازی، همامستندی، خورشید، یاسمین یارمل، عزیز نوری، جانان او سینونورو برخه اخیستی ده. د فلمبرداري چاری قاری زاده، اوغنی ظریفیارتسر سره کړي. حکم نوری د د ایرکت د مرستیال دنده په غاړه اخیستی وه. په سریالی کی له اول نه تر آخره پوري یوکی تر اولیدل کیزی د سریالی پیښه په یو ټاکلی گوراو ټاکلی کورنۍ پوري اړ مړي. حوادث په یو ټکوری راغلی، یعنی تیاتر یی اصیغه لري، چی د ټکوره برخه کی نیس هنرمند او د هغوی اداري معمر رول درلود.

وحید ممداری وایي:  
- غواړم د دوستانو څخه پوښتیا کړم چی د دی سریالی یو ځانگړی خصوصیت دا دی چی پلوی کورنۍ پوري تری لری کرکترونه هر یو د ټولنی د خصوصیتی څیری معرف دی. مثلاً ښاري مدرسه تپه، ښاري عادی تپه، پوروکرات تپه، کلیوالی تپه، اوساده تپه، باید دوام د سریالی موز د پاره یوازما ښیست و چی له ټیکه مرقه د بعد و د پتونوسره سره په موقیعت سره سره شو. او دا امید واری یی موز ته پیدا کړی چی کیدای شی په راتلونکی کی د ابروسه اداسه وموسی.

همامستندی د سریالی د لوښار یی په صفت وایي:  
په سریالی کی تمثیل تر فلم اسانه وه. ښکته چی ثبت په یوي محدودی ساحه کی صورت نیس، خو موز یوه متنوزه درلوده. هغه دا چی متن موز ته هماغه د ثبت په وړی را کول کیده چی د زده کړیږی پاره موورته پوره وخت نه درلود. نو هله مننه یم چی لیدونکی د پرمختگیرونه اوسی. په راتلونکی کی هم غواړم سریالی کی رول ولومو. امانه داسی رول په دی سریالی کی مای پوي بی بند وبارو اود سکونجلو، رول ولوباوه چی ماته هیڅ په زړه پوري نه و.

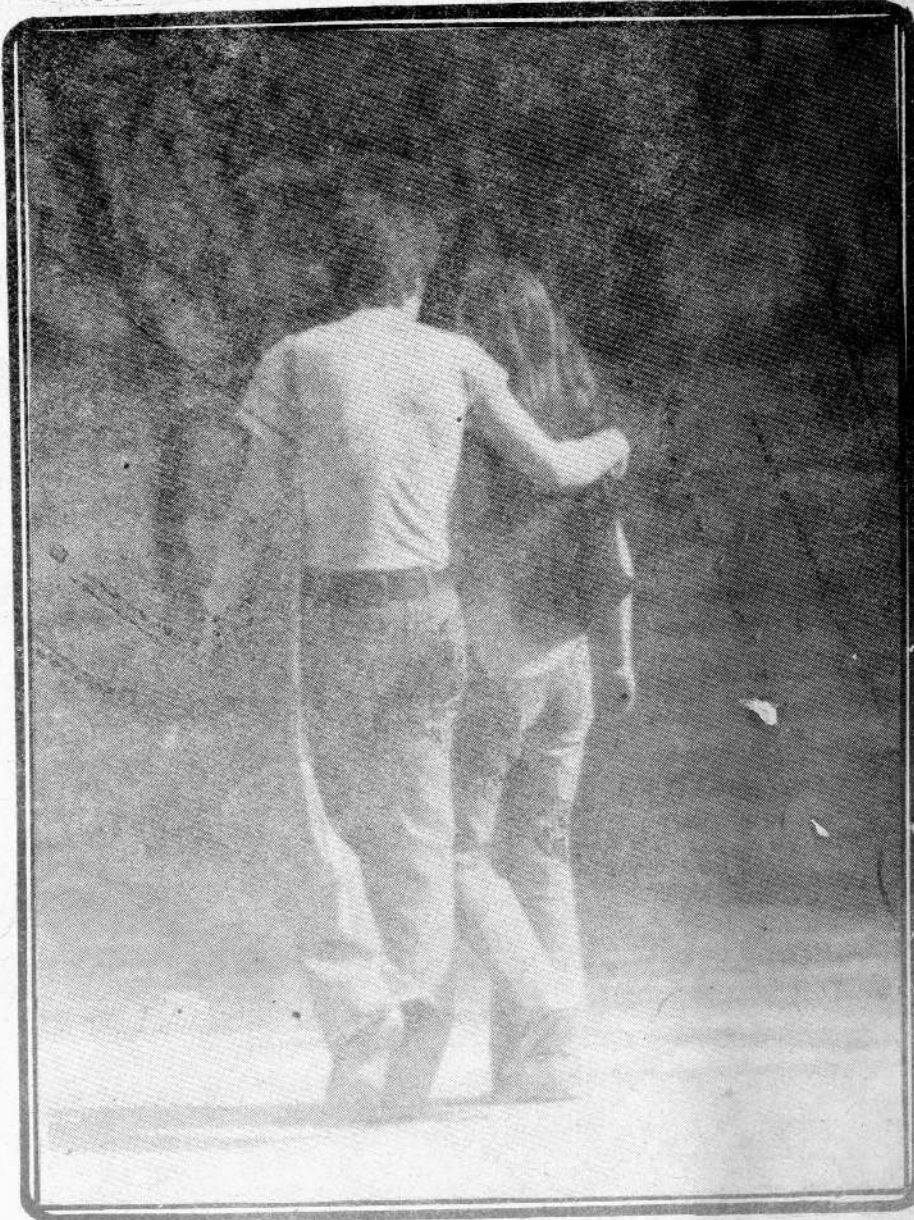
کله چی سریالی بند اړی شو، اندی شو، بیا په هغه هکله د لیدونکو او کرکترنگونو څیری کړو.

# آیا قد کوتاه

## می تواند بهترین باشد؟

# آیا طول عمر با قد ارتباط دارد؟

ترجم: ستانک



رشد جسمی سریع همواره بصورت ناگهانی و متوان گفت خود بخودی صورت میگیرد. ناگهان یک نسل بصورت کل نسبت به نسل قبلی قد بلندتر باری آید و این ظهور ناگهانی با همان تندی که آمده از بین میرود. شجره نامه کامل بشر که کلید اکثر معماها یا اسرار قد را در خود نهان داشته، این واقعیت را تایید میکند.

دو صدهای سال قبل نسل وابسته به نخستین دوره "نم" پیدایش که بنام استرالویتا کوس یاد میشود ظهور کرد. یکی از آن ها که راست قدم برداشت، مهبونها سال کار کرد. هیکل قوی و لسی نه دماغ نسل خودش را ترک گفت و در نتیجه نسل کوچکتر ولی پرمغزی را از خود بجا گذاشت.

بعد از گذشت دوره "خیلی کوتاه" تخمیناً یکصد هزار سال پیشی کانترهوس جایش را به سیناتریوس داد. قد متوسط در میان مردان (۱۰۶) سانتیمتر و در میان زنان (۱۴۴) سانتیمتر بود و حجم مغز سیناتریوس بزرگتر از حجم مغز پیشی کانترهوس بود. بار دیگر تمپ. قد کوتاه و پرمغزی را یاد به آمد.

در حدود (۱۰۰) هزار سال قبل روی کره زمین را انسان نیا - ندرتال گرفت. قد او (۱۰۴) سانتیمتر بود. دیک دوره "دیگروصد" هزار سال دیگر انسان نیا ندرتال جایش را به کروماگون ها یا افراد - اولیه نسل امروزی سپرد.

حال، انسان اولیه امروزی صاحب قد بلندی شد. ولی نه، طبیعت بطور باور نکردنی پلهوس است. در طول (۳۰) تا (۴۰) هزار سال قد انسان صرف کس بیشتر از یکمتر بوده است.

دانشمندان راهپایه بر آنست که دلایل اصلی نوسانات قد را نهادند. اینکه آینده چگونه خواهد بود، نزدیک حدس و گمان است. نوا پروسه تکامل بیولوژیکی انسان پایان نیافته است. ولی در بین مضمین خاص ملاحظه آن هستیم که آیا اولاده "ما" قد متوسط ما را به نیده ستایش هاتقیر خواهند نگهست ولی واقعیت چنان است که در طول هزاره سال پروسه تکامل بر طبق تمام نشانه ها همراه با نوسانات قد، طول عمر انسانی نیز تغییر یافته است.

انسان با قد های مختلف میتوانند به مرحله "پیری زود" برسند ولی تحقیقات نشان داده است که در میان افراد واقعا پیرا شخص دارای قد متوسط یا پایینتر از آن بیشتر اند. در واقعیت امر، افرادی با قد بلند در میان این کهن سالان واقعی استثنا کاملاً نادر است. ولی بهر صورت چرا باید طول عمر را با قد ارتباط داد؟ بگذار نظری به ورزشکاران بیفکیم. در مسابقات دوش فاصله کوتاه

صرف ورزشکارانی برنده شده میتوانند که سرعت قابل ملاحظه ای داشته باشند ولی در مسابقات دوش فاصله طولانی موفقیت صرف - نصیب ورزشکارانی است که از قدرت نهاد تحمل وادامه آن برخوردار باشند. هرگاه (۵۰) نفر از میان قوی ترین ورزشکاران دوش جهانی را برای هر دو نوع فاصله از صد متر تا فاصله طولانی بعد مسابقه (مراوتون) را برگزینیم قد متوسط را در هر گروه محاسبه نواقیم آنها.

متوجه خواهیم شد که با طولانی شدن فاصله کاهش منظم در اندازه قد ورزشکاران بوجود آمده است. به عبارتی دیگر برای افزایش قدرت تحمل و دوام بهتر است قد را کوتاه ساخت (طبعاً در حدود معین) این واقعیت توضیح منطقی بیولوژیکی دارد. در افراد قد کوتاه نسبت به افراد قوی هیکل تمام ارگانیسم با هماهنگی بیشتر یا بطور ساده بهرست فعالیت میکند. اینست آنچه که آنها را تساهل میسازد تا کار معینی را بدون آنکه بازدهی آن کاهش یابد برای مدت طولانی اجراء نمایند. عوامل کلیدی همده این تحمل و شکیبایی خاص افراد قد کوتاه را یکایک توضیح خواهیم کرد.

نخست از همه، تمام سیستم بدنی آنها تکمیل و تکمیل یافته شده. در ارتباطات بین اعضای بدن را به خوبی تا بهین میکند و کنترل هورمونی و عصبی، دوران خون و تنفس، دفع مواد زائده و متابولیسم (استقلاب) آنها را بهرست و منظمتر میسازد.

ثانیاً بدن بزرگ به انرژی اضافی غیر تولیدی و متابولیک دیگر بخاطر برداشت و تحمل هیکل تنومند تر و اعضای قوی و با انرژی تبدیل و همچنان ساختمان های مختلف آن که وزن و قد اضافی را متحمل میشود، نیاز دارد. این حالت را میتوان با ساختمان تعمیرات مشابه دانست. هر قدر تعمیر بلند مثل تر و سنگین تر باشد، بهمان پیمانته تعداد پ قوی تری را ایجاب میکند. مصرف مواد غیر تولیدی آن بیشتر است و هر متر مربع مساحت مو ثرو آن بهر آن گرانتر تمام میشود. بدین ترتیب هیکل و ساختمانهای فرعی کمتر در متابولیسم (استقلاب) سهم میگیرد و از نگاه بیولوژیکی غیر فعال اند. به عبارتی دیگر باز دوش بدن اند، درست مانند اکثر ساختمانهای فرعی در تعمیر بلند مثل. از اینسبب تحلیل چنین استنباط میگرد که از لحاظ ظاهری در میان افراد قد کوتاه نسبت به افراد قد بلند، بدن ساختمان بیشتر منطقی داشته و هیچگونه اجزای غیر ضروری و زاید را با خود ندارد. مردان قوی و هیکل بوسه میشوند به برابر وزن بدن شانرا از زمین بلند کنند. در حالیکه مردان نهایت قوی هیکل صرف میتوانند حداًظمی دیوار بر وزن بدن شان را از زمین بردارند.

بقیه در صفحه (۸۱)

معمولاً عقیده بر جذاب اند و این زیادی دارد، ولی آنست که افراد قد بلند خوش هیکل، قوی و یک واقعیت است که قد بلند داشتن مزایای در باره قد کوتاه چه؟

# وقتی که...

بیست و هشت شاگرد گیتار دارم و برای آنها فقط سه جاز گیتار وجود دارد.

در نمود امید و ارج مقامات مسوول توجه نمایند. لطفاً در مورد تعداد شاگردانی که تربیه نمودن مایه معلومات بدید؟

در تئوری به خاطرند ارم ولی اکثر گیتاریست های پروفشنل که از روی نوت گیتار مینوازند مانند ظاهر - شایب، قاسم از گروه موج، خالد از گروه گلشن، نعم شیب، بصیر، ننگیالی، طعماس و عارف همچنان

بند می آید خیران شاگرد این من اند - استاد آرمان ایپرای ما گفته میتوانی که عشق در کارهای هنری شما چه تاثیر داشته است، منظوری این است که آیا شایب

چیزی عشق ورزیده آید؟ - بلی حتماً. تمام هنرمندان انگیزه می به خاطر هنر خود داشته اند و همین عشق است که بر انسان

احساس ظریف میدهد و بسند و احساس هر آهنگ و هریدی به خشک و بیروح است. من هم بازنده می و باوظن عشق ورزیده ام.

استاد شما آواز نیز میخوانید، چسند پارچه آهنگ در اد پیرو تلویزیون ثبت کرده آید و کدام آنرا بیشتر می پسندید؟

من در صد پارچه آهنگ در اد پیو و بیست پارچه در تلویزیون ثبت کرده ام و از جمله آهنگ (( دست از طلب بزد ارم تا کام من بر آید )) و (( مرغ قو )) برایم زیاد دوست داشتی اند.

سفرهای هنری تان به کجا ها بوده؟ - بلی من به شوروی، منگولیو، یوگوسلاویا، سفرهای هنری داشتم و همچنان سفرهای شخصی به سو - یس، هالند و بعضی جاهای دیگر داشتم که در آنجا کسرت های خصوصاً می اجرا نمودم.

در طول مدت کارهای هنری خود چه جایزه های هنری به دست آورده آید؟ - من تا به حال هیچ تقدیرنامه،

تحفه و جایزه را بدست نیاورده ام. فقط مردم بودند که مرا تشویق کرده اند و برای من تشویق و قدر دانی آنها مهم است و من - زیرا هنرمند خاطر تحفه و جایزه نیست بلکه باید در خدمت مردم باشد.

محترم آرمان طوری که اطلاع دارم خالد پسر تان هم زناختن گیتار استعداد و شهرت جهانی کسب کرده است، نیز شاگرد شماست و لطفاً بگوئید که خالد فعلاً در کجاست؟

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانیس گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در رین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

بول نقد یک گیتار به قیمت بیست هزار فرانک و کسرت دور دنیا. او تا به حال به کشورهای آلمان غربی، ایتالیا، جاپان، هسپانیا، یونان و فرانسه کسرت داده است و یک و نیم سال است که مصروف این کسرتها میباشد.

آیا گاهی خود را با پسر تان مقایسه می کنید؟

نخیر من هیچگاه اینکار را نمیکنم زیرا این یک قانون است که شاگرد از استاد بیشتر و بهتر نیاموزد، در وجود خالد استعداد زیاد است و وی جوان است و زیاد تر هم میتواند بیاموزد. البته این راه خاطری نمیگرم که خالد پسر من است. من از یک افغان گپ میزنم. در همه افغانها استعداد های شگرف در زمینه های مختلف وجود دارد فقط گفایت میکند تا این استعداد ها را پرورش داد.

آیا خالد برای شما در مورد کسرت های خود چیزی نوشته است؟

بلی، خالد جریان همه کسرت های خود را برایم می نویسد و

انگلیسی من ترجمه برداخت تا صحبت فرمائید تصمیم نمود و لسی اداره افغان موسیقی من ترجمه استاد را بر اساس نوبت معین نمود اخت و صرف برایش چند هزار افغانی محدود قابل شدند که استاد از آن هم صرف نظر نمود، با تقاضا من میامیم که مراجع ذیربط این مساله را بررسی نمایند و در برداخت من ترجمه تساری برکت الله اقدام لازم نمایند.

میرضان یافته ام. همین جلاله که نزد شما می آمدم خانمی را آورده بودند که در خانه بلاد کرده بود و لسی بلاستمانده بود که زیاد خون غایب کرده بود و مرض وقتی به شفاخانه آورده شد بیهوش بود ولی اکنون که می آمدم میتوانست با من صحبت کند.

میرضان عم داشته ام که بعد از بهبودی اتن بانگاه های ملامتار اعصابی فامیل او مخصوص شوهرش مواجه شده ام و معوض هرگونه سیاسی دشنام نارسان

کرده اند. مثلاً چندی پیش خانمی را آوردند که حمل ششما بود، رحم باره شده بود طفل مرده بود مادر نیز بامرگ دست و گریبان بود که بخاطر نجات او ایجاب عملیات عاجل را مینمود شوهر مرضی با او نبود تا اجازه عملیات گرفته میشد، و او ای راکه عاجلاً به مرضی ضرورت بود خودم برایش خریدم خون را خودم از بانک خون آوردم همه مسوولیت را خودم بدوش گرفتم و مرضی را عملیات کردم، زین امرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها

# کلام خدا...

می بود هر شاعر فقط یک شعر تازه می سراید و به دنبال آرمان خود در سفر است، من نیز میسندم و نمیکنم، گوشش دارم و هنر و خوشتر بیاموزم!!

در راههای اخیر کیت های تلاوت قرآن مجید به آواز تساری برکت الله ثبت گردیده و به بازار عرضه شد که طرف توجه موطنان مقرر گرفت، طوری که اطلاع در ا شتم قاری برکت الله برای برخی از سامعین مبلغ بیش از یک لک

عمه اش به کوچه پناه برده بود تا شب را آنجا بگذراند، و لسی بدست پسر بچه های نااهل افتاد و سرفتنی را مشترکاً انجام دادند، چون سابقه جرمی نداشت، ما با مطالعه شرایط محیطی و کیفیت جم و - حالت او صرف برای دو ماه جفت تجرید تربیت شدیم. دارالتاد بی معرفی اس کردیم. مرورید اکثر ملالسی از یوتسون:

من قدسیت وظیفه ام را همیشه در نگاه عمای سیاسترانه

ازدواج های نامناسب، مصروفیت های بی مورد در خارج منزل جدا، جلوگیری نمایند، زیرا چند وقت پیش بچه می را آوردند که در یک سرفتن دست داشت، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود، از خانه

# هماریچ...

ازدواج های نامناسب، مصروفیت های بی مورد در خارج منزل جدا، جلوگیری نمایند، زیرا چند وقت پیش بچه می را آوردند که در یک سرفتن دست داشت، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود، از خانه

ازدواج های نامناسب، مصروفیت های بی مورد در خارج منزل جدا، جلوگیری نمایند، زیرا چند وقت پیش بچه می را آوردند که در یک سرفتن دست داشت، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود، از خانه

ازدواج های نامناسب، مصروفیت های بی مورد در خارج منزل جدا، جلوگیری نمایند، زیرا چند وقت پیش بچه می را آوردند که در یک سرفتن دست داشت، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود، از خانه



Advertisement for 'Kalam-e-Khuda' (کلام خدا) featuring a portrait of a man and text describing a collection of Quranic recitations.

قرطاسی نوینی سید احمد شاه

کلام خدا... می بود هر شاعر فقط یک شعر تازه می سراید و به دنبال آرمان خود در سفر است، من نیز میسندم و نمیکنم، گوشش دارم و هنر و خوشتر بیاموزم!!

# آیا قد کوتاه

کمی چنان بنظر میرسد که طبیعت در طبع بدن انسان بسسه انتخاب و ایضات عالی دست یافته است یعنی قد متوسط . ضمناً قابل یاد آور است که قد متوسط مرد امروزی در حدود (۱۶۵) سانتیمتر است . اضافه بر آن میتوان گفت که سنگست بدن این وایهانت عالی ((قد متوسط)) بهترین مظهر شکمبایی و شمل بیرون طولانی تنین ناصله که زندگی انی نامند باشد .

ظوریک مشاهده میکنید کوتاه بودن قد نیز مزایای خودش را دارد . در نخستین مرحله ، این پوشش بسا طرح خواهد شد که چه واقع شده که بقای هر دو تپ افراد قد بلند و قد کوتاه در جهسان بیرویه تکامل نامین شده است . در حالیکه اخیرالذکر اینقدر مزایای زیادی هم داشته است ؟ پاسخ روشن است . علت بقای افراد قد بلند هیکل قوی آنها است و بقای قد کوتاهاها را شمل بیشترشان تا صین کرده است . کدام یکی از این مزایا بیشترینه نیاز مرد امروزی است ؟ البته که شمل . پس افرادی که میخواهند قد شان رشد کند ، نباید بخاطر افزایش قد در صورتیکه قد کوتاها ولی نورمال دارند راه خود را کم کنند . جایانی هابطور خاص با افزایش صنیعی قد مخالف اند البته به استثنای موارد قد های تعایت کوتاه ، پودیسورام ، اوکوئسکی معرفتین ایندو کولولو جست اطفال در اتحاد شوروی نیز همین عسقیده را دارد .

ناتش بخاطر داشتن قد بلند عمدتاً در به چنگ آوردن قبل از موقع جوانی نفعته است . عمری که در آن به بنیه ظاهر جذا بیست جسی توجه خاص میذول میگردد ، با گذشت عمر ، انسان در به چنگ آوردن قبل چهره های مهم دیگری نشل میورزد و وایهانت قد را نسا ندیده میگردد و یا اصلاً اثر او به فراموشی میارود .

از کسرتش در جابان و از مردم آن خیلی رضایت داشت که در آنجا یک کست وید ویوی را از او ثبت کرده اند .

— خالد چه وقت به افغانستان هودت می کند و آیا شما از زود آرید که نزد او بروید ؟

— افتخارات هنرمند در وطن و در بین مرد مشرمیاشد . خالد بعد از اینکه کسرت دورد نیارا تصام کند ، به افغانستان میاید . صین فقط علاقمندم که در یکی از کسرت هایش شرکت کنم . من هیچگاه از وطنم جدا نمیشوم و با هر سرزوه خاک افغانستان بیوند ناگسستنس دایم .

— آیا امکان دارد که یک لحظه خوش از زنده گی خود را تصرف کنید ؟

— خوشترین لحظه زنده گی من — وقتی بود که دانستم خالد در کانکور جهانی مقام اول رابه دست آورده است . خوشی من تعاهد ر این نبود که من پدرش استم ، بالاخره من یک افغان استم و وقتی که یک افغان بیروز میشود بیروزی صین دانی از هنر مند .

است و همچنان من استاد خالد — بودم و هر استاد از موفقیت شاگسرت خود مسرور میشود .

— خوب حالا به جای رسیدیم که شهاد رمورد زنده گی خصوصی خود حرف بزنید .

— بسیار خوب من فعلاً پنج ماهه ساله استم . خانم قیلا معلسم انگلیسی بود ولی مدتی است که بیکار میباشد . خالد بیست و چهار سال دارد ، دخترم که نامش مشعل است نه سال دارد با وی شدیداً انس دارم .

بعد از اینکه از آرمان به خاطر سخنانش سیامگداری کرد تمام روز به این فکر شدم که چرا هنرمند خوب راستاد تواناد رهبران کارها پیش تقدیر میشود و چرا از خالد آرمسان که امروز شهرت جهانی دارد و بارها مطبوعات و نشر بیون کشور های خارج را زینت داده است ، در افغانستان یک یاد و پارچه گیتار ثبت کرده اند در صورتیکه وی بعضاً به مرخصی افتاد نستان میاید و آنهم در طول ماهها به نشر نمیرسد . این را میگویند قدر — دانی از هنر مند .

جدید ترین لوازم تحریر طلاب معارف اقسام کتاب و کتابچه ، انواع قلم های خود کار ، خود رنگ و ده ها قلم اجناس دیگر مورد ضرورتان را با قیمت های مناسب و رضا بخش دستیاب نمایند .

آدرس : منزل اول فروشگاه بزرگ افغان تیلیفون : ۲۱۲۷۶

برای اجرای نقش او خواسته بودند . بیسده بمن گفت : توفور ! جای نقش . . . را برکن .

گفتم من چیزی نمیدانم . شور هم گفت : من در کنار برده ایستاده هستم هر چیز که گفتم انرا تکرار کن در ختم نمایش محترم لطیفی رئیس تیاتر مرا زیاد تحسین و تقدیر کرد و اینگونه من وارد دنیای هنر تیاتر شدم و دو سال در نقش های مختلف کار کردم . بعد کورس مکیازوری گرفتم و تا اکنون به صفت مکیازور تیاتر کار میکنم .

تقریباً ۲۲ سال قبل از امروز طبق معمول مصروف امور منزل بودم که یکی از هنرمندان نفس منوخته به خانه ما آمد و گفت : ((استاد هدایت داده که در ظرف ده — دقیقه یک لباس خوب خود را بوشیده تیاتر بیا)) من فکر کردم ممکن به کدام دعوت و یا عروسی میرم . به سرعت لباس بوشیدم به تیاتر رفتم ، تیاتر پر از تماشاچی بود ، هیاهوی مردم بلند بود که چرا نمایش شروع نمیشود . یکی از هنر بیسه های زن که نقش او را داشت غایب بود و مرا

غرض اجرای یک کسرت — اتحاد شوروی سفر نامم ، در آنجا بعد از چندین سال من موفق شدم که پدرم را ببینم ، خاطر ه آن دیدار همیشه با من بوده است . آنگاه یک شوهرم به هندوستان رفت بمن احوال فرستاد ، گفت : (مادرت را رها کن اینجا بیا)) ولی من در جوابش نوشتم از آنچه که نمیتوانم بگذرم مادر و خاک من است . من یک فزه خاک خود را به هزار تایی تو برابر نمیکم . غنیا بیسده مکیازور ریاست تیاتر :

از من راضی نبود ، بلکه برانروخته و عصبانی هم بود ، ولی من وجدانا احساس آرامش میکردم زیرا زن را که صاحب طفل بود از سرگ نجات داده بودم . اولین آواز میرومن برون اولین آواز خون زن در کشور :

من اولین آواز خون زن بودم که با جادری رادیو میرفتم و در وقت زمانداری بچه سقا که همه فامیل شاه امان الله در سارت نگهداشته شده بودم به اتحاد شوروی رفتم ، بعد از چند سال برای من چانس دست داد که

# شگفتی‌های جهان

## دنیای شگفت‌انگیز

# جانوران

### نهنگ ماهی

بزرگترین حیوان گوشتخوار روی زمین نهنگ ماهی است که گاهی طول قدس از ۱۹۸ متر میگذرد. بزرگترین گوشتخوار خشکی خرس فوره ای الاسکا است که ۷۲۰ کیلوگرم وزن دارد.

### پرنده پستاندار

تنها پرنده پستاندار خفاش است که ۲۱۰۰ نوع از آن در روی زمین زندگی می‌کند که مشهورترین آنها خفاشهای گیاهخوارند که در نواحی هند شرقی بسر میبرند.

### عجیب‌ترین پستاندار

عجیب‌ترین پستانداران روی زمین کانگروه‌ها هستند که بطور متوسط ۱٫۶۴ متر قد دارند. با اینهمه یک نوع کانگروی قرمز وجود دارد که تا ۱۲٫۸۰ متری تواند بپرد. همانطوری که میدانیم این حیوان میتواند نوزادان خود را در شکم مدتها حفظ کند.

### دوران حاملگی در حیوانات

طولانی‌ترین دوره حاملگی پستانداران را دهمرده فیس هندی میتوان یافت که بطور متوسط ۶۳۰ روز و گاهی ۷۶۰ روز (دوسان ویکماه) طول میکشد. در مقابل اوسم یک نوع حیوان کوچک پستاندار است که دوران حاملگی اش تنها ۸ روز طول میکشد.

### حیوان که سال

طول عمر اسی که رکورد زندگی راشکست ۶۱ سال بود فرده ترین اسب روی زمین اسی است نوع مجار بود که ۱۳۵۸۰۰۰ کیلو گرام وزن داشت. بانکه سان عمر گربه حداکثر ۱۹ سال است معهدا خانم الیس اسی جورج بورانگلیسی گربه ای داشت که ۳۰ سال تمام زندگی کرد و روز ۱۹۰۷ چشم از جهان بست.

دنیای جانوران دنیای شگفت‌انگیزی است شاید عجیب‌ترین پدیده های آفرینش را در میان جانوران بتوان پیدا کرد جانورانی عظیم الجثه وجود دارند که وزن آنها از صد تن نیز متجاوز است در مقابل، جانورانی ذره بینی هستند که وزنشان به یک صدم گرم نیز نمیرسد.

### بالن آبی

بالن آبی حیوان عظیم الجثه است که هیچگاه نمیتواند در سطح زمین زندگی کند. طول متوسط بالن ۳۲٫۹۰ متر و وزن آن ۳۳ تن است. این جانوران در اقیانوس منجمده بسر میبرند و در مسافت یکساعت مسافت ۲۷ کیلومتر طی میکنند. در سال ۱۹۳۲ بالنی را نوزین کردند که وزنش ۱۲۱ تن بود. تنها زیان این حیوان ۳٫۲۲ تن وزن داشت.

### زرافه

زرافه در میان حیوانات بلندترین گردن ها را دارد. طول گردن زرافه ۲٫۸۰ متر میرسد.

### کوچکترین پستاندار

کوچکترین پستاندار روی زمین (موش دراز بوزه) است که فقط ۴۰ میلیمتر طول قد دارد و در نواحی شمالی مدیترانه زندگی میکند.

### پلنگ حیوان سریع

نیرومندترین حیوان جهان پلنگ است که ظرف یکساعت ۱۴۰ کیلومتر طی میکند. در جریان آزمایشهایی که سال ۱۹۳۹ در لندن انجام شد سرعت متوسط پلنگ ۷۰٫۸ کیلومتر در ساعت تعیین گردیده، در صورت به اسبهای مسابقه بیش از ۶۹٫۶ کیلومتر در ساعت سرعت متوسط ندارند.

# علی مشیری

بقیه از صفحه (۵۷)

راجع به تست در سوال شما باید به عرض رسانید که هنر و هنرمند هر که ندارد هرگاه شما هنرمندی را در بریده سینا را بپوشی صفحه تلویزیون تاں می بینید از زنده است شعر شما می را بخوانید از زنده است و شما حرف میزنید

هرگز نمیرد آنکه در تلویزیون زنده شده به عشق تیر است در جریده عالم در اول ما هزار سال گذشت از شما دعای منسون هنوز مردم صحرانشین می پوشی است

بعد از آن زبان تا کون آیا کسی توانسته جای خالی ماد هویلا را در دل تاں پر کند اگر جواب مثبت است آیا او معرفی میکند

الهی خیر... باز صافه خطر ناک شد باید بگویم که... که بلی، شخصی است که جای نالی عشق آتشین و طوفان نری ماد هویلا را در دم پر نموده شما ازین خواست آید که این شخصی را شما معرفی کنید آیا لایم است که حتی او را معرفی کنید و یا اینکه خود تاں او را پیدا خواهید کرد؟

خیر شما را زیاد را انتظار می گذارم در صورتیکه شما انرا پیدا کنید بدین شما خواهم گفت که او کیست اما نه اکنون بلکه در شماره آینده و صا حه آینده مجله سپارون - زیرا اتلا یکماه باید در مورد تکرر کنید - وقت آنرا داشته باشید که نفر مد کور را پیدا نمایید

مطبوعات هند و افغانستان در این باره چه نوشته اند

سوال بسیار خالص است، اما جواب آن به اصطلاح مشیری ۷۰ دفتر میشود - زیرا ده ها مجله هندی و افغانی در این باره قلم فرسای می نموده و مفاہین مختلف نوشته اند - جریده ها، روزنامه ها و مجلات هندی و انگلیسی و اردو مانند ((تاخراف اندیا)) که بزبان انگلیسی نشر میشود - مجله فلم نیر انگلیس و اسکون انگلیسی

بیشی - نشنال انگلیسی، گمشان، شعخ دهلسی، اد آگار، آریو، فلم تاخر بزبان اردو - فلم کادینا، هیرو، فلم ستاره، کله کاره بزبان هندی و نیزه صا جریده و اخبار بزبانهای مردم، گهراتی، پنجابی و غیره زبانهای هندی طرح و نشر گردیده، اگر نورس ساعد شد و خوانندگان واداره مجله سپارون موافق بودند ترجمه پاک تمداد ازین روزنامه هارا تقدیم میدادیم زیرا تمداد همه شان از بد ما

تجاوز میکند، اگر چه تعلا با شما تمداد ازین راه اداره سپارون تقدیم کرده نم

و اما راجع به مطبوعات افغانستان روز همرفت تمام جزایر و مجلات افغانستان نوشته اند، هم قبل از سائرت به هند هم بعد از آن - مجله پشتون و آنکه اکنون نام آن به آواز تبدیل شده که در آن زمان محترم استاد داکتر جاوید، مدیرمسوول آن بودند، تیغ و مشیری درباره ماد هویلا و شعری از بنده را نشر نموده بودند که اینک تقدیم میشود که عنوان آن بود: ((ذوق تنها))

نه تنها من شعر گویم - من ذوق شما نشاندید بخرد باید شعخ فارسی ((ماه دروا باشد)) نت همین خدا ریشک می ماه سروی من بی شد ((نازنین)) شد، دلری باشد ماه شما شد نگاهش میکند لبخند او چون زنده شما ساز میدانم که اسونکار و ساحر یا شما باشد بیارای ((سنگدل)) ((ساقی)) ((آرام)) بخش دل لب می شد، صراحت شد، قدح شد جام و می باشد

# زلفی خون زده - بلا تامله از گمراهی غنچه ای

راجون آره چه پشتش؟؟

اعتراف صریح... زلفی گفت که با همین غنچه هیلیرتزی را رنگت ام - آنوقت آریابه سری من نشان گرفت و فریاد برآورد: خود را تاگان بد! احساس کردم ترس و وجود مستولی شده گفتم: مقلد صریحش است

بالعن بزوی گفت: پس خود را از منم گفت: اما من بیترام ترا دوست کم - تیس روزی لبش جان گرفت و گفت:

پاول عزیز! شاید سر نوشت ما همینطور باشد... جدایی، جدایی با مرگ و زنده خندید - طسور نیرترتبه صدای تیرتند شد و من با احساس درد پسر سینه ام از هوش رتم

هنها یکم چشمانم را باز کردم، چینه سفید پوئی را دیدم دیدم، یکی از آنان آبیرو را در وجودم زنجیر نمود - مرا صبه پرسیدم: زلفی کیامت... همه سکوت کردند و با این سکوت تحلیلات عمیق و فریبی در ذهنم راه یافتند

ساعت ۱۱، بیستم مارچ، مزایه اتاق علیات بردند ساعت ۱۰ و ۳۲ دقیقه، کار علیات من آغاز شد. در ۲۱ مارچ پولیس جنایی آنجا آمد. آنان سوالات زیادی در مورد زلفی ازین نمودند. زلفی قلب خرد را نشان گرفت بود. آنان گفت: وجد در اینستوت طی قرار داد. در مورد قتل همیلو - تریش توسط زلفی - شواهد عینی منعدم - بخراوند - بزرقه ای شد. ما همین پولیس سخت سرا زیر نظر مراقبت، اشته - تکخوان بزوی سرا بخواب حقیق خون بر نه.

چارفته نام در شفاخانه ماندم پنج روز بعد از اقامت در شفاخانه جسد زلفی را از آنجا انتقال دادند. پسران من ضمن شدن شفاخانه، دوباره به هوشتا ایسا باور اقامت کردم. زبان تشنگی با دست کفای زیاد پدید آمدند. هوای وین گرم بود. اما ساه ماه اپریل انجامگرس طاقت نرسایی داشت. من اجازه ترک گفتن شعر را نداشتم. پروگرام سفر به برابیل بوئا قطع شد. تا میسان بلزانی بود. شکه زشمام تازه التیام یافته بودند میترانتس چیز چیز بی شوم. بتاريخ ۱۷ جولای جوانی که عینک های استخوانی داشت از من دیدن کرد. او خود تیرا القرید بهتر کار میسند چاخانه کتاب معرفی کرد و منند کرد که شنیده است زبان سلفای همین زده می خود را میسند کتبه زنده می و مرد و فرزندی آن - به ما خسرو دیوای جانی است. بوقلمون بودن سپارون بزوی زلفی، دختر کسه یشمون از شعوت، عشق و محبت بزوی، دوران آشنایی غربی من و ارتباطات او طی زنده، گیش بسا

دو بوشه روزه حرم قلبه بگوش بین محراب شد، بخانه شد، دیور کلیک باشد دو چشم سحر کارش را بقتل خویشش دپسدم ستان شد، تیر شد، ناوک شد و تیغ توانا شد به اول بود ((منازجهان)) آهسته آهسته تیامت کرد و طوفان شد، بلا شد ((ماه هویلا شد)) خریدار ادو منی آن سرباه تکیس زحل شد، ((مشیری)) شد زهره گردید و شریانه تو میسج: نام اصلی مد هویلا منازجهان بیگم دختر عطا الله خان نیم درانی اصلا از تده هار شیا شد و مد هویلا نام نلی او است که ترجمه آن چنین است: مد هو یعنی غسل و محبت یا شند

جده بین مرد... در آنکه آتیا را سر کجه میسازد مغز و روشن کردم و خراست روی به گسرت و لونی که از لوبه سپر کند بود - گوشه دم -

مراه جهت با سپورت ساختن برای زلفی به شرفا، جیس حکم ساختند - اما ما شافا الله کسه وکیل مدافع تری ای داشت - بتراوند برخلاف به خاطر برهمن تا کون طبع خانوادگی که شورا زده زده ای من زلفی را کتخته و نتوانست بود جوا - هرات را بدست بیارود - پشت صله های زنده آن نرسانه شد - اما من برخلاف او ایخندید و با است قدم رعایت نمود - هر دو به جوی هوشی راه افتیدیم. زده برقی نریاد داشت با لکیر گوشه رشاخانه - اطفال بر خودم - من در زنده گئی مد بین غیر تلور انسان خوب با وجدان بوده ام

روز ۷ جولای ۱۹۵۶ ساعت ۱ و ۲۰ دقیقه در رستوران مدان هوای برلین نشست - تقوه می نوشیدم تا با پرواز ۲۵۹ به سوی بوئن در حرکت افتیم - به جهت تاستان گم - بسیاری ها به سوی جنوب - به سوی ایالتا و همیا تا پرواز میکردند - در رستوران هنگام صرف نغره با زهم با زلفی در سن زنده شد

در همین رستوران بود که دستم را با صمیمیت لای دستش میفشرد و در همین حالت خلوصا های دیگر - هند بگر رانری بوسه نمودم - در همین رستوران بود که جسم شدم رسالتش و شوهر شوم و ارادت که من و توحاشق هند بگر استم اما به درسه ای ۳۰۰ هزاره - همین کسی بالاتر و پایین تر از قبلی اصابت میکرد - این در راه با یان می بات - در راه نبود عشقی که دیگر مرا تا پایان زنده گئی اندیت میکند - اما بگر همه چیز برای من بی شعور - شگه و سنا ریاست

مطمینا زبیا سپرد - با زلفی یکمانستن و یکمانردن من می خواهم زنده بمانم... اما هیچ موجود ملکیوتی و فرشته آسانی نمیتواند برای من حیثیت زلفی را داشته باشد

بتاریخ ۱۱ جولای ۱۹۵۶ در مطبوعات انسان نوشتند: ((طیاره مسافری که آنرلین به سوی رند بود - جنود پرواز بود از ارتفاع ۱۱۰ میل در حشر سقوط نمود - در میان طیاره ۴۵ سرنشین بود که ده آن به هلاکت رسید - در وضع هلاک شده گان یکی هم پاول هولند خبرنگار قرار داشت که قرار بسود در بنایند گئی از آن پس در آمریکا - به زودی - وظیفه حد بد گزارشگری را اشغال بنایند)) پس برخلاف خواست و تمایل پاول هولند - پس در راه با یان بامت

باید در این باره تحقیق کرد



# جان آغا



تدریس کاتگورو جان آغا

کاتگورو در دریا و ورزشهای تخیلی جادو اند، ورزشی که با تمام خشم و غضبش از تعرض میراست، از خود خواهی، بلند پروازی و غرور بیجا می پرهیزد و با جهانی از نورش در برابر (انسان) سر فرو می آرد و احترام به جا میگذارد.

کاتگورو ورزش دفاع از شرافت و حفظ مقام والای انسان است.

... و سرانجام کاتگورو تنها ورزش نیست، بسل طبیعت، ساینس، روانشناسی و زندگی می هم است و آنکه با این ورزش بر عظمت سروکار دارد، باید از این ویژه گیها بهره مند و با در صدد به دست آوردن آنها باشند. با این بندها راهی منزل کاتگوریاور ورزش، جان آغا می شوم.

ساعت (۴) عصر است که به منزل شان میرسم. سه اتاقی می روم، ساعتی از این سو آن سو قدم می گیم، بعداً او از اتاق می براید تا جایی بیایید.

من که حرف های عجیب و غریب درباره اش شنیده بودم او را خلاف توقع، انسان بسیار صمیمی و مهربان می یابم و در چشمش میخوانم که آدم جوانمرد و پسر شامش هم است.

لحظه بی بعد دروازه اتاق باز میگردد و او در حالی که پستوس جایی بدست داخل میشود، از من می پرسد:

جان آغا بیادری، بعضی کما راجع به خودت - پگان گیاسیزنه، آیا ای گیای راساس؟

چه رقم گیای؟

اینه مثلا میگوین جان آغا مردمه آزاریمه، ناق ناق جنگ، میکه و هرکسه که دلش شد، لبت میکه.

سوال که ما بوکس کاریم کدم، به نسبت بی بند و باری ها، یک گد و و دی ده کلب خیسست، گریز گریز شروع و کلب لغو شد.

بعداً؟

بعد ازتی، کوان، دو شامل کلب معارف شدیم و اونجه چمناستیکه یاد گرفتیم.

بعد ازتی که کلب معارف در گرفت و سوخت، کارش معطل شد و به ورزش (جودو) دلچسپی پیدا کردم.

چمناستیکه چرا دوام نداد این؟

بعد ازتی که کلب معارف سوخت، به رفتن ده مکتب لامعه، شهید و اونجه تمرین می کردم، مگم یک گپ شد که او هم ایلاکدم.

چه گپ شد؟

هیچ، یک مساله شخصی بود.

بعداً؟

به جود و روی آوردم و یکسال او ره دوام دادم.

خوب به هر صورت ...

در همین لحظه به دروازه اتاق آهسته تک تک شش.

جان آغا بیرون رفت و چند دقیقه بعد، آنتایسه و لگن را آورد، دانستم وقت صرف نان شب است.

به ساعت نگاه کردم، ۲:۳۰ شب بود.

پس از صرف نان و نوشیدن جایی صحبت را دوام دادیم:

خوب جان آغا بیادری، ایره بگو که ورزش کاتگورو چه وقت یاد گرفتی؟

ده سال ۱۳۶۲.

پیشتر کسی؟

پیشتر استاد عبدالرحیم یوسفی، بنیانگذار ورزش کاتگورو در افغانستان، ده دو سال ده کلب استاد رحیم کارکدم، به شکلی که بعد از سال اول شاگرد های تازه کاره به تمرین می دادم، یعنی هم شاگرد وهم همکار استاد رحیم بودم.

ده به پهلوی او، تکنیک های عالی تیره پیش استاد شریف که (۶) خط داشت یاد گرفتیم.

آیا استاد شریف کلب رسمی داشت؟

نی، کلبش نه داشت و ده خانه کار میکرد.

کلب خوده چه وقت ایجاد کردی؟

ده او خراسان ۱۳۶۴ ده منطقه، خیرخانه.

آیا استاد رحیم یوسفی، برت اجازه داده بود که کلب واکنی؟

نی، حتی او مخالفت کرد.

# آدم نامرد نیسی

## کسی که در ورزش کاتگورو شاگرد تربیه نموده است



پسر به اجازه چه کسی کلب واکنی؟

به اجازه استاد شریف.

استاد شریف حالا کجاست؟

او از افغانستان به خارج رفته.

تا حال چند شاگرد تربیه کردی؟

پگان ۴۰۰ نفر میسه؟

همی حالی چند شاگرد داری؟

همی حالی چون مصروف سپری کردن دوره مسکلی استم، به کلب کمتر رسم و یک دوشاگرد مه که رسیده ترانس ده هاره تمرین میده، شاگرد های نوده - حدود ۱۰۰ نفر میسن.

از عسکری گفتی، ده کجا عسکراستی؟

ده فرقه هشتاد.

برخورد مسولین اونجه همراهیت چطور اس؟

بسیار خوبه اس، مخصوصاً قوماندان ما، مگم ووال صاحب سید جعفر نادری که یک انسان جوان طبیعت اس پوم امکانات زیاد داده.

ده اونجه هم کاتگوریاور میکی؟

بلی، ده فرقه حدود ۸۰ نفر از سرباز هار ه تمرین میده.

ده کلب شخصی تان به نیاز بچه ها دخترها هم کارکن؟

بلی، ۶ نفر دختر هم ده کلب ما کارکن.

آیا ای ورزش بری دخترها و زنهامشربنیسی؟

نی، کاتگورو با وجود تخیلی ترین حرکات خود، اگه به صورت علمی، کارشوه بی خطر ترین ورزش هاس.

ورزش کاتگورو جفرم اخلاصه ایجاب میکه؟

کاتگورو جنگ بدین موجب انسان همراهی انسانه نتیجه، جهل و نادانی میدانه، به همی خاطر کسانی که ناق باعش از بیت و آزار دگرها میشن یا ناق عمرا میدگر ها جنگ و پرخاش میکه به حقیقت خلاف ای ورزش کار میسن.

ده کاتگورای گیای مهم اس:

احترام به انسان.

دفاع از حق خود.

دفاع از حق دیگران.

یعنی ورزشکار کاتگورو اولین ضربه ره بری دفاع خود و دفاع از حق بیچاره ها و آدم های ضعیف و دفاع از ناموس و حیثیت انسان هابه کار میسره، نه بری تعرض و تجاوز برد پرها.

سوال هام به پایان میرسد و من بایست با او خدا حافظی کرده خانه بروم.

به ساعت نگاه می کنم، پوره ۱۱ بجه، شب است، از جا برخاسته می گویم:

به احازیت سیم خانه.

با تعجب سویی ساعتش سویی من دیده میگوید:

کجامیری، ۱۱ بجه، شواس، همینجه باش باز صبح برو.

میگویم: نمیشه، باید برم خانه.

هیچ امکان نداره.

نمیشه، باید برم خانه.

او هم برسی خیزد، یکجا از اتاق می برام.

جان آغا میروند گراج، موترش را از دروازه کشیده می گوید:

بقوما بین برسانمتان.

در جریان راه، موتر بر جاده های بیخ زده و پسر برف حرکت میکند و او متوجه است که موترش نلغسزد و از سرگ منحرف نشود.

بعد از طی فاصله ها، سوالی به مگم خطور می کند.

سوالی که باید در آغاز می پرسید:

با خود میگویم: خیر اس، ماهی راهروقت از آب بگیری تازه اس.

راستی، گفتی که چند ساله استی و ده کجا تولد شدی؟

ده چه میگویم، خودت برسان نکدی.

اینه حالی خوب برسان کدم.

ده ۲۱ ساله استم و ده منطقه اوفیان شریف ولایت پروان تولد شدیم.

ده؟

ده هیچ، ایره بگو که خانه ده کدم کوجه اس.

اونه، اونجه دست چپ.

موتر توقف میکند، میگویم:

بیا که حالی برم همراهی ما، شوهمینجه باش باز صبح برو.

عجب، ده ای نصف شوازخانه ما برآمدی، باز حالی صلاح هم میکی، حالی نمیم، بازیک روز ده حتما میایم.

قول اس؟

قول اس؟

دست همدیگر افشرد و خدا حافظی می کنیم و تادیدان بعدی از هم جدا می شویم.

زین جوانی که کود کردید و رفتی  
 بخواب رفته میگردی...  
 چه وقت تا که ام سال تا کند ام  
 روز تا که ام تا این گره خات کند  
 در قلم آتشی روشن شده که آب  
 همه دریا های دنیا میتانه آنرا  
 خاموش سازد هیچکس نمیتانه  
 تسلیم بته دل مثل شمع نیمه جان  
 میوز و قطره قطره آب میتغریا د  
 عزیزه  
 روان د بگری که جاد رسما ماسم  
 به سردارد میگردی  
 شوهریه درد ناخاک جان  
 خود از دست داد اون پیش  
 چشم از دیدم من بالایی سه جزه  
 که هر سه آن برادران شوهری بود  
 رفت من پهلوی تابوت برادرم  
 تشنه ام یک برادرم دراز جمار  
 ماین شهید شد برادره پیکر بنیاس  
 خود از دست داد من زهر

گرفت وزنده کی ام ره بی مروان  
 مان ساخت ده هم روز و چشم  
 زخمی شدن دختر خورن مالم  
 میوه مادری در گرازنه اس  
 هر شب به خانه میآید پدر سه  
 چرا مرد جرابالای او خاک  
 انداختن رویش چراغ نمائده  
 همیشه به طرف او میدیدم  
 بی خودت میزدم به رویش  
 ماچ میگردم وقتی بغل بر من  
 به خانه میآید و به بی بینم کسه  
 برهنه ران ریش میگردم فکر میکنم  
 کسو در دل به کار میزنه دلم  
 مثل قوغ آتشی میوز  
 و در میانه است که مرد ها بر  
 میگردند  
 و تنهایی همه کی احساس کرد  
 مرگ بر جوانی نمیگردد تشنه  
 بودم اشک مرد ها شاک نرسد  
 بلکه بشردا ترک زنده ولی سوره  
 کینه تو نیست سو آید که بنشیند

# وحشت جنگ

شخصه جان انان رابه لب آورد  
 است  
 ذکر سربازی است که دوکتور  
 موظف مرضی اورا بکلون نورو تیک  
 هستری نورم میداند ذکر با به  
 مشکل صحبت میکند  
 دوسال میشود که سربازان خستیم  
 از جنگ بدیم میآید در جنگ آدم  
 کشته میورن ما نغز بودیم  
 وایا در شفاخانه نمبر ۶ اردو  
 وحشت جنگ را در چهره سربازان  
 مشاهده کردم که خیلی جوانان  
 بودند در بدن خون های کسه  
 روزی یکی انان ریخته است روان  
 انان را دیده زده توان غمگین  
 جنگ را از سرت شانه هراس و  
 اجعت گیسو

دوست داشتم جنگ تحمیلی  
 لعنتی بهترین دوستان ما را از ما  
 گرفت من به خون رفقای سوگند  
 خوردن ام که هیچگاه شهادت خود  
 راز دست ندهم  
 من همیشه میگفتم دیگر جنگ  
 نمیگم ولی تا وقتی که جنگ را با لای  
 ما تحمیل میکنند وقتی از راه صلح  
 نشد جنگ میگفتم ذبیح هیچ  
 قت فراومش نمیشود  
 پدر صاحب منصب بود با پیش  
 قطع شده مادرم مرد یک  
 برادر بر عسکراست  
 در یکی از جنگهایی که در خفا  
 بین ما و مخالفین در گرفت یک وقت  
 موضع بالایی سر نشدیم سر صدمه  
 دیدیم دند انعام شکستند حالا  
 آبراهم بچه بسیار خوب بود ذبیح  
 هم کشته شد ذبیح را بسیار  
 یگان بار اعصاب خراب میشود با

به شکل دورانی بالای انهار  
 تعرض نمودم کدک سه جزو تمام  
 ما محاصره ماند هفت شب جنگیم  
 ما توانستیم تعرض دشمن را از ما  
 لای تنگی قطع کنیم و قطار را بگرد  
 نم ما از دشمن خواهش کردیم که  
 تسلیم شوند گفتند نرو خود را روان  
 کید که با هم صحبت کنیم روان  
 کردیم اورا کشته مادیدم کسه  
 رفیق ما را پارچه پارچه کردند ما  
 هم با قهرت ضربه دشمن را از  
 بین بردیم در جریان بازگشت که  
 موتر از دره ارگون عبور میکرد چند  
 زده ۲۴ ساعت بیخوش بودیم بعد  
 از ۶-۵ ماه مرض شدیم که بعد  
 تمام جانم بیخوش میشود من چهره  
 بقیه در صفحه (۱۲)

# آیا نشرات تلویزیون

ولی هنوز هم بسیاری از برنامه‌ها در حوزه سیاسی و اجتماعی  
 تلویزیون با مرموز ستاره‌ها تمییز و نشر میشود و نوجوی توارده میان  
 برنامه ها موجود است و از سوی هم در جاسازی برنامه های جدی  
 و ذوقی و هنری. تناسب معین وجود ندارد  
 اولاً باید گفت اداره سیاسی و اجتماعی که متعده بنام  
 اداره روزنامه خواهد شد، شانزده برنامه داشت اکنون صرف  
 هشت برنامه نشرات خود را ادامه میدهد  
 کبه این ترتیب توارده در برنامه ها ازین برده میشود  
 در این تغییرات جدید در نشرات وارد کنیم روش نقد و مپسان  
 برنامه های جدی و برنامه های ذوقی تناسبی ایجاد کنیم و ایمن  
 برنامه ها را با هم خلط سازیم  
 یعنی اینکه از نشر هم برنامه های جدی خود داری بچمل  
 خواهد داد  
 بلی همینطور  
 درخواستم به مساله کادر هاد تلویزیون تا سربگی از امکانات  
 موجود تاجه حد استفاده صورت میگیرد  
 در این زمینه تشویق های است، درصد دهم این نقیصه  
 با اعلان جوانان در حال تحصیل از خارج مرفوع کردن کادرهای  
 موجود از طریق کورس های تعمیر الکترونیک و کارشناسی رانور میگردند و  
 آموزش مسلکی کارشناسی و پیچیده تخنیک و هنری امر ساده پس  
 نیست که انرا آسان بگیریم، دوستان محدودی که فعلاً با ما  
 کار میکنند باقیه کی و علاقمندی روزانه قریب شش ساعت نشرات  
 را آماده می سازند که فقط باید از آنها سبک اندازند  
 من شنیده بودم که مد اخله غیر مسلکی در امور نشرات تلویزیون  
 چون موجب برخی برانگیزگی هاد نشرات شما میگردید، آیا هنوز  
 چنین وضع ادامه دارد  
 فعلاً چنین مورد وجود ندارد و آرزوی بریم ازین نسوع  
 تشبثات غیر مسلکی جلوگیری شود  
 گله های از هنرمندان و نطاق وجود دارد که گویا در تلویزیون  
 یون گاهی محیط برای آنها تنگ ساخته میشود  
 اگر این سخن شما برآموزی جرحه، با مسوولیت میگویم،  
 چنین نیست، ولی باید گفت که عده بی چنان بر توقع اند که  
 میخواهند همه چیز در خدمت آنها باشد و همه امکانات صرف  
 برای آنها باشد حالانکه تلویزیون متعلق به همه است، ممکن  
 نیست ما ناز دانه های داشته باشیم، از سوی هم برخی  
 محدودیت های اجتماعی و سیاسی در هر جامعه بی موجود است  
 که رعایت میشود ولی است یک عده بی که از نام گیری شان خود  
 داری میگویم اسب انما فقط نه پا دارد

# کسیکه میتواند

خوب میخواهم به مساله نلم هاکه بر جنجال ترین بخش کار  
 تان است بپردازم چرا فلان های خوب ندانید و نمیتوانید با بازار  
 ناسالم و بد بوی رقابت کنید و چرا اکثر نلم هاکارانی اند  
 در تلویزیون های جهان معمول است که همه ساله انحصار  
 برنامه های متعدد نلم را خریداری میکنند و با تاکنون حتی یک نلم  
 راهم خریداری نکرده ایم، وقتی که زمینه وجود ندارد، تسوا ن  
 انتخاب نیز اندک است تکرار نلم از زمین چشمه آب میخورد و از سوی  
 معمول نیز است، آنچه از نلم های جدید مخصوصاً نلم های  
 هنری بدسترس ما قرار میگیرد بر اساس همکاری شخصی علاقمندان  
 بدست می آید، تصمم وجود دارد تا از طریق دستگاه شمشاد  
 نیز صرف نلم های که مطابق خواست هلو علاقمندی های جامعه  
 باشند تپت شود، که این نلم ها متعلق همه کشورهای جهان  
 می باشد، اخیراً چند برنامه نلم جدید ایرانی از طریق سفارت  
 انگلستان در کابل بدست آورده ام و منتظریم که هموطنان ما نیز اگس  
 نلم های خوب داشته باشند، بدسترس ما قرار دهند  
 چرا نلم ها بدو طبقه میشود صرف یک نفر انرا ترجمه  
 میکنند، آیا مساله حق آلتیتمه در بین است  
 فعلاً امکانات در ویلا در دستم موجود ندارد، پروژه جدیدی  
 که زیر کار است امکان انرا بدست میدهد تا بتوانیم نلم هاراد ویلاز  
 کنیم  
 میتوانیم مصرف یک ساعت نشرات تلویزیون را بگویید  
 شاید باور نکنید که تلویزیون از ان ترن ترین تلویزیون جهان  
 است، ما بعضاً برای تهیه یک ساعت برنامه یکم ساعت وقت را بگا  
 نات تخنیک و راهبر میمانیم حالانکه ممکن است برنامه کاملی در جهان  
 طی ۲۰ ساعت تهیه گردد، بهترین کارندان تلویزیون ماگاسی  
 ۱۸ ساعت کار میکنند  
 میخواستم درباره وظایف فرهنگی تلویزیون بپرسم، برنامه  
 های فرهنگی شما چگونه اند، چند نهد نشرات را تشکیل میدهد  
 آیا تغییراتی در این برنامه ها هم خواهد آمد  
 در فرهنگ تمدن و پیشرفت سبب برنامه های هنری و ادبی داریم البته  
 توجه میشود تا نقش این برنامه ها از لحاظ فرهنگی موثر تر شود  
 اخیراً برنامه های جدید نیز از این بخش تهیه نموده ام  
 ما، شماره های بعدی مجله سبازین بازم در سلسله نشرات  
 به از این تلویزیون صاحبه های دایر کوران نیز در تخنیک  
 تلویزیون رابه چاپ میروانم و از خواننده گان خود تقاضا داریم  
 که سربالهای شانرا در این رابطه با ارسال بدارند  
 پایان

# گلساز افغانی

البته، چرانه من از یاد پسر  
 تلویزیون میخواهم که به من وقت  
 بدهند تا هنرم رابه مردم خود  
 پیشکش و از جان پد بگر و وضع  
 اقتصادی خویش را تقویه کنم  
 من متأسفانه استم که شاکیکمال  
 در شعبه های راد تلویزیون  
 سرگزین بودم ولی آیا هیچ  
 پروگرامی از شما تپت نشد  
 نلی، ولی من دو پارچه تپت  
 شده در انجا دارم یک پارچه  
 آهنگ را در میله داستانی هنرمندان  
 همین اسالی اجرا کردم که انرا  
 فوت زلمی، تپت کرد و پارچه دوم  
 هم به کله وی در برنامه پاسخ  
 چیست تپت شده است  
 آیا شما راد راد پرهم موقف  
 هنرمندان ندانند  
 بلی، متأسفانه مراد راد پسر  
 وقت نداند من از جمله تسلیم  
 کارکنان راد و تلویزیون تنها از  
 دونفر بسیار خوش استم، یکی از  
 فوت زلمی و دیگر از محترم (رشید)  
 رئیس راد تلویزیون  
 شاد من پارچه های بسیاری  
 که انجام میدهند کدام انرا ز یاد  
 دست دارند  
 من به همه کارهای هنری ام  
 علاقمندم، اگر خوش نیاپند اصلاً  
 آنها را اجرا نمیکنم  
 شما به کار و آواز کدام هنرمند  
 علاقمند استید  
 مرتضی با بقرا وشاد کام راد  
 ست دارم و از خارجی ها  
 خواننده آهنگ (بوی، بوی)  
 راد دست دارم (از نام نوساس  
 اندرس رانمیداند)  
 شاد رومرد دیگر هنرمندان  
 چه میگوید  
 من در مورد آنها چیزی گفتن  
 ندارم، ولی آنها زود تر از من  
 راهشان رابه راد تلویزیون باز  
 کرده اند، اگرین زود تر شروع  
 میکردم و نیز اگر موقع میدادند  
 حال این هم مقام بسیار بلند هنری  
 میداشتند  
 آیا اجازه میدهید در مورد  
 زندگی خصوصی تان بپرسم  
 چرانه از دواج کرده ام و سه  
 پسر دارم، پسر بزرگ نورالدین  
 نام دارد و سه صنف سوم مکتب است،  
 بسیار خوب برك میرتصد، خانه ام  
 کز این است از سه ونیم هزار افغانی  
 معاش دو هزار انرا به کرای میدهم،  
 دو سال است که مرخص خانسه  
 داده ام ولی نتیجه آن تا حال  
 معلوم نیست  
 پسر شما چطور با یک ونیم هزار  
 باقیمانده فامیل خود را اعاشه  
 کرده اند  
 من میگویم که مهم نیست کسی مزا  
 بقیه از صفحه (۲۰)





# خدا با عاشقان

بقیه از صفحه ( ۶۱ )  
 قطعه نکت طیاره پرواز پایان د پرواز برام بست  
 شده بود رسید برام اطلاع داد اند که بیرون زنی  
 در درپ هوتل انتظار را میکند به سوی روزه  
 شتافتیم خانم فخریزگر بود که با سیورت جعلی بود -  
 تربیت زبیلی را تکمیل و برام داد وقتی پول را روی  
 کف دستش گذاشت امتناع نریدم گفت  
 خیر شادوست آقای گالاراستید او انسان  
 خوبی است آن شام و شام خاطر انگیز خوشی  
 برام بود برای زبیلی تلفون کشیده و گفتم که کار  
 هام خلاص شده زود برویدم  
 - تودرتب و فکرمین استی ... تا فرد اصبح باول ...  
 -  
 بترا اینبار الحن تعدید آسزیمی گفت : به پولیس  
 تلفون میکنم تا در محل اقامت کونین زبیلی از سر  
 استطاق نماید  
 - میدانم که اینکار کار تو نیست بترا  
 بترا تیسیم کان بازم را گرفت و گفت : چرا رام نمیشی  
 پس بیاهوتل بروم میخواهم متفقا چیزی بنویسیم  
 و در خلوت هم حظ بیسرم  
 -  
 ساعتی پس بازم با اول رسالون بزرگ هوتل  
 ابا ساد ورنشسته بودم بترا مابالم نشسته بود -  
 و بسکی همچنان روی میز قرار داشت بترا زمین تقاضا  
 کرد که برایش سیورت جعلی را نشان بدهم از -  
 دان آن ابا وزیدم انگار کردم اصرار کان گفت  
 دیدم که بیرون آنرا به توداد ناگزیر او را نشان  
 دادم گفت  
 - هم پرواز به سوی برزیل ...  
 از فرانس گارسون بخاطر و بسکی سردش تشکر  
 نمودم آنسور چند فرانسوی گرد میز بزرگ  
 نشسته گرم نوشیدن بودند بلند بلند میخندند  
 چه بیسرم در ملکی از زبیلی بیخود خوف داری  
 ملتسانه ای گفت :  
 لظفا به زبیلی خبریده که اینجا به وین بیاید  
 - این از توان من به دور است ... خواهش میکنم  
 بترا بعد نبراد زدم از برای خدا ... مگر از ما  
 چه میخواهی بترا ... من زبیلی را دوست دارم دور  
 ست دایم دوست ... آخر بسیاری ها اینجا تصور  
 نمیکند او زنده باشد  
 بترا گفت : هرگاه مقاصد من بر آورده شود تو میتوانی  
 به سادگی به صوب مطلوب پرواز کنی  
 فکرمیکم این حسادت محض است بی شبهه شما  
 با زبیلی حسادت میوریزد میخواهید ان پیش کنید  
 در هر صورت اکنون در جنگ من قرار دارین  
 من به پولیس خواهم گفت که دنبال تان را نکند  
 -  
 به زبیلی تلفون کشیدم : زبیلی !  
 - بلی آخر چرا این روزها تلفون نکردی ؟  
 عرف از سراسر وجودم جاری بود بترا خودش را  
 به من سرش کرده بود ... بعد فکر کردم میگریه  
 صدای زبیلی آرام بود ...  
 - پورتیتات را میفرستم فرد اصبح اول وقت ...  
 زبیلی گفت : خدا با جقدر خوشتردم که کارهسا  
 رو برآه شد فقط یک شب دیگر بعد بهم میرسم  
 من منظور بترا را از آنهمه شله گی نتوانستم درک  
 کنم بترا بسوی دفتر کویل به اتم خود رفت تا با  
 سیورتی که از نزدم گرفته بود تسلیم بدهد او  
 وقتی وارد دست داشت که در آن نوشته شده بود  
 این با سیورت بر دست که میخواهد مرا به قتل برساند  
 - چه قصد کترن او را بداند داشتی یقیناً

# بچه از صفحه ۱۹۴

این مطلب یک تعدید نمیتوانست باشد . آخر  
 این بترا بود که برام معضله شده دست از سرما  
 بر نمیداشت  
 -  
 باز هم بافته های برف روی زمین می نشستند  
 وقتی بداخل منزل رفت روی درب نام وکیل مدافع  
 نوشته شده بود در پایین لوحه منفذ یک صندوق  
 نامه ها بود بترا با سیورت ام ربه صندوق اندا -  
 خت به بترا گفتم : تومیدانی که من زبیلی را خون  
 آسا دوست میدارم بگواجان ما چه میخواهسی  
 تا انجام دهم  
 بترا فرید : چه میخواهی چه میخواهی ... وقتی  
 میگویم ارجان تان چه میخواهم که بترا اینجا باشد  
 - خوب ازین حرف بگذر بگو بسکی میل داری ؟  
 کجا ؟  
 - طبعاً در کار هم  
 -  
 طاعت دوی شب از خواب بیدار شدم دیدم بترا  
 مصروف مطالعه است فردای آن صبحانه و قهوه  
 صرف کردیم  
 - هیچگونه شواهدی در دست  
 قطاری که قرار بود زبیلی بدان بیاید تا خبر نمود  
 دعاگر خداوند کاری کند که زبیلی نیاید از دور  
 چراغ کمپو تیف های دیزی را میدیدم برخلاف  
 نیایش و استعای من قطار فرارسید و زبیلی از آن  
 فرود آمد حملی بکس هایش را انتقال میداد  
 زبیلی شتابزده دوید و خودش را به من رسانیده  
 سلام کرد و گفت که متفقا و بیصبرانه در انتظارم  
 لحظه شماری میکرد است  
 اینجا سرولگه بترا بیاید و بالحن خشن زبیلی را  
 مخاطب ساخت  
 لظفا با سیورت تان را بدهید والی فریاد میزنم و پولیس  
 را فرا میخوانم زبیلی با سیورتش را به او داد من  
 در حالیکه از آنجا دور میشدم به زبیلی گفتم : هرگاه  
 بتو تلفون نکردم بترا بت نزد پولیس مراجعه کنی  
 زبیلی با سکوت سرش را جانیانید  
 -  
 باز هم من و زبیلی بودیم تنها با هم در تکلیس  
 متوجه اش شدم که با خود حرف میزند در منزل بار  
 دیگتر بترا بیاید او به زبیلی گفت : در صورتیکه  
 جواهرات خود را به من بدهی میتوانی پرواز کنی  
 من بداخله کردم منظورت از جواهرات چیست ؟  
 جواهراتی را که تونیزرتی به زبیلی معشوقه اش  
 هدیه داده بود آن جواهرات ارزش کم از کم  
 ۱۵۰۰۰۰ شلینگ را داشت زبیلی با خون سردی  
 تمام گفت : جواهرات را فروخته ام با رد بگرد خا  
 لت کردم : بترا من خوب میدانم که زبیلی هیچگونه  
 جواهراتی ندارد زبیلی بدون هیچ حرفی  
 بکس ترا مقابل بترا گذاشت  
 با عصیانیت فریاد کشیدم : در عوض چند پول میخوا  
 - ۱۱۰۰۰۰ شلینگ  
 - من یک حصه پول قیمت آنرا تهیه میکنم  
 نه آخر من زندانی میشوم بسم (توی) بی  
 مادر میشود از او کی مواظبت کند اولیای مسور  
 اداره پولیس به موجودیت این جواهرات نزد زبیلی  
 پی برده و ...  
 ظاهراً او را به سکوت دعوت کردم وقتی تنها شدم  
 زبیلی گفت :  
 هر طوری میشود باید پرواز کنم  
 گفتم : خیر سخت دردم آفتیده ام با بایسد  
 بترا راضی ساخت  
 بقیه در صفحه ( )

# بزه های ساری الجمن سرطان ایالت مسدود

چگونه میتوان کودک را از دچار  
 شدن به سرطان محفوظ نگاه داشت  
 - باکس این اطمینان که کودک  
 بصورت منظم از طرف دکتر معاینه  
 شود و او را شامخواهد گفت که در  
 کدام مواقع معین باید کودک را مورد  
 معاینه سرطان بیاورد  
 - ایالت شدن سرطان به  
 فحوم سرطان است ؟  
 - خوشبختانه اکثر اخته  
 های پستانی سرطان نیستند ولی  
 صرف دکتر میتواند درین مورد -  
 اظهار نظر کند و در صورت ظهور  
 اخته باید هرچه زودتر نزد دکتر  
 مراجعه کرد  
 - آیا زن باید انتظار یکسند  
 تا ببیند که این اخته بیشتر میشود  
 یا خیر ؟  
 - تخریب خطر در معطلی است  
 برای تداوی و معالجه سرطان  
 پستان تشخیص در مراحل اولیه  
 و تداوی عاجل اهمیت حیاتی  
 - ایاسمه بند سفت موجب سرطا  
 میگردد ؟  
 - شواهدی در دست نیست که  
 صدمه دیدن پستان میتواند موجب  
 سرطان گردد  
 - تجربه پای چیست ؟  
 - این یک تجربه ساده بی درد  
 برای سرطان رحم است  
 - این تجربه چگونه اجرا میشود ؟  
 - دکتر نمونه انزوات مهمل را -  
 میگرد و تحت مایکروسکوپ معاینه  
 میکند تا در صورت امکان حشرات  
 سرطانی که درین انزوات وجود  
 داشته باشد تشخیص نماید  
 - در کدام سن بوی نخستین  
 بار تجربه پای را باید اجرا کرد ؟  
 - معمولاً بیست سالگی سن آغاز  
 این تجربه است هر چند تجربه  
 پای باید در مورد زنان جوانتری  
 که از نگاه جنسی تعال است  
 تجربه کرد  
 - چرا زنان نسبت به مردان  
 کمتر به سرطان مبتلا میشوند ؟  
 - بخاطر آنکه به اندازه مردان  
 سگرت نمیکشد هر چند در چند  
 سال گذشته سرطان به درین  
 زنان نیز به مراتب افزایش یافته  
 است چون تعداد ناهای از -  
 زنان به کیدن سگرت معتاد  
 شده اند  
 سرطان در کودکان  
 - آیا سرطان دانگور کودکان  
 نیز میگردد ؟  
 - بلی سرطان زندگی کودکان  
 کمتر از پانزده سال را نسبت  
 به هر بیماری دیگر تهدید کرده  
 است  
 - اهداف پرگرام های تعلیمی  
 چیست ؟  
 - الف ) بظورت تحبک تمام انرا در  
 جهت اجرای معاینات منظم طبی  
 بشمول معاینات سرطانی  
 ب ) آگاهی اجباری افراد از  
 زنگال های خطر  
 ج ) وادار ساختن حتی آنها  
 به این امر که به روش های جلوگیری  
 عادت کنند  
 د ) آگاهی پرسونل طبی از  
 آخرین روش های تشخیص و تداوی  
 سرطان  
 - چرا اجرای معاینات طبی در  
 هر سال توصیه میشود ؟  
 - بخاطریکه ممکنست سرطان  
 را قبل از بروز اعراض آن تشخیص کرد و  
 نیز فرصت تداوی عاجل در مراحل  
 اولیه از دست نرود  
 - چرا برگه ((مرحله اولیه))  
 تا کد میشود ؟  
 - بخاطریکه سرطان در صورتیکه  
 قبل از رشد و انتشار آن به قسمت

# آیا میتوانیم از سرطان

وقوع اکثر انواع سرطان ها تسلسل  
 حدود زیادی ثابت مانده است  
 - بلی هر چند حتی تعداد  
 افرادی که دچار سرطان میگردند  
 متناسب به عرضات اف سراسری  
 می باشد  
 - آیا امروزه تعداد بیشتر  
 بیماران سرطانی تداوی میشوند ؟  
 - بلی از جمله سه تفکیک آنها  
 معالجه میگردد و این را میتوان  
 بلیک چارم بیماران که در حدود  
 سالهای (۱۹۵۰) به این مرض  
 صاب بودند و مقایسه کرد که این  
 رقم را میتوان با تشخیص در مراحل  
 اولیه و تداوی عاجل به پنجاه  
 فیصد تقبیل داد  
 - آیا در نقاط مختلف دنیا انواع  
 شخص سرطان بیشتر از انواع  
 دیگران وجود دارد ؟  
 - بلی طویضال سرطان -  
 پستان طویضال در میان زنان  
 جایان به ندرت وجود دارد در  
 حالیکه در ایالات متحده و -  
 برتانیه وقوع آن خیلی بیشتر است  
 سرطان مثانه در اروپا بیشتر ممول  
 است مردان دنارکی نسبت  
 به آمیکایی ها بیشتر در معرض  
 صاب شدن سرطان معده قرار  
 دارند سرطان های سرورگن  
 در هند بیشتر معمول است  
 های دیگر عضویت تشخیص گردد  
 خیلی زیاد قابل معالجه است  
 - چرا تعداد زیاد افراد مراجعه  
 به دکتر را به تاخیر اندازند ؟  
 - زیرا آنها نمیدانند که سرطان  
 پیشگان معتبر و امیدوار و آورا -  
 مایوس میسازد و امید کند که پیسه  
 ((اعتدال نسبت به او)) لطمه وارد  
 میشود  
 ۱) معالجه کنندگان معده او را  
 کسانی تشکیل میدهد که معمولاً  
 دوکتوران وارد نبوده و معلا با  
 طبابت سرکارندارند  
 ۲) شواهدی در دست نیست  
 که بیماران به اصطلاح ((معالجه  
 شده)) توسط اوصلا سرطان -  
 داشته اند و اخیر  
 - چگونه میتوان افراد بیشتر را  
 از سرطان نجات داد ؟  
 ۱) تشخیص زودتر  
 ۲) تداوی عاجل و متناسب  
 ۳) پژوهش پیشیانی از  
 انجمن سرطان به دانشمندان  
 و ابر اتوارهای تحقیقاتی کمک میکند  
 تا درباره طرق جدید و بهتر تشخیص  
 و معالجه سرطان تحقیقات لازمه  
 بی انجام دهند  
 - پایان -

# زنی با هزار و یک نام

که ثروت باد آورده بی پایان مریض او را شایان این زن -  
 بتواند بر یاد کند و در بدیرمان او معالجه شود  
 خاصه ازدواج کردند و هنوز نشده ام هم بسر  
 نرسیده بود که سارساک مدعی بی به مرحله اقلان  
 رسید خدایه رحمتش کند ... مرحوس روزهای  
 اخیر زندگی اش را در اراج خوشبختی بسر برد نسرا  
 انبرکت وجودی خانم بتول نه تنها کس اش از زوروش  
 از دردتش شده بود بلکه در آن مرحله بی از او -  
 شکستی داخل شده ازیرنده و خرنده قرض و برای  
 صبح و شام بیک لقمه نان احتیاج داشت  
 ولی هدف بتول این ازدواج با سارساک خیلی  
 ساده بود و خواست چندی تحمل کند بعد سارساک  
 خوش قلب رانوی به شهادت رسانده روی گنج طلا و  
 جواهر چهارزانو بشیند و اما چرا مجرد بی سارساک  
 میگذرد ؟ این لقمه را روی او بدینجهت نهاده بودند  
 که مرحوم در طول زندگی با هر دنی بهر کاری دست  
 هزد نتیجه معکوس میگرفت نهرا مثل با نیت ارتباطی  
 نمیکرد مرحوم واقعا یک حریف ((ساده لوح)) به  
 حساب میرفت چنانکه در اثر همین ساده لوحی اوقصر  
 باشکوه با نهناسنی فتح پاشا طعمه خانم بتول  
 شد ... میخواهید چگونگی آنرا بیان کنم ؟  
 بسیار خوب بگویند که بتول عاشق بنام ((جنس  
 بکر)) داشت که این جنسی که جنس بکر نام  
 جز امتیاز بی بتول خانم شده بود هر چند با یک  
 بتول خانم تجدید نرلش با شوهر عوض میکرد جنس بکر  
 را هم با خود بخانه هسر جدیدش میرود وقتی از -  
 جنس بکر پرسیدند : ((ما مهیت شد چیست ؟))  
 ((چه وظیفه بی به معده دادید ؟)) با بر روی جواب  
 میداد : ((دوست خانم بتول)) موقع ازدواج بتول و  
 سارساک یک شب بیشتر جنس بکر وارد خانه داماد  
 شده تخت پوست خود را گسترده بود وقتی عروس و  
 داماد وارد خانه شدند بتول با نانویش روی -  
 سارساک را بوسیده گفتم بود : ((خیال نکس بانسو  
 بدون هاز عروس کرده ام)) بعد جنس بکر رانرا  
 خواند از خود : ((و اینم چهارم من)) دوام اول هر  
 سه در نارهم بخوش سپری کردند ولی او ایسل  
 ماه جنس بکر به جان سارساک می چسبید که باید  
 ((بتر راطلاق بدهد)) علت این بود که بتول خانم  
 به همدستی جنس بکر آن ثروت انسانی و پایان ناپذیر  
 سارساک بی راتاراج کرده بودند اینک معلوم نیست  
 که در آن روزها مجرد بی واقعا عاشق بتول شده بود  
 یا از تنهایی صبری بهم داشت یا آنکه لاش گرفته بود  
 نهادیم ولی بالحنی محکم و استوار بجواب جنس بکر  
 پرداخته بود : ((مرگ هست ولی جدایی نه من  
 از بتول منزه نمیتوانم جدا شوم)) چنین بگر گفتم بود :  
 ((پهرومرد عیار مگر خیال میکنی بی نبرده ام که دختر  
 بیچاره بیکی و کوی را تا کنون به امید گذشتن اش  
 هنگامه او افعال کرده بی ؟ مگر از خداترس و شرم  
 نداری ؟ در صورتیکه آهی دمساطت نبود چرا  
 زن بیچاره را رفتی بی چه دلیل با این سن و سال  
 عروس کردی ؟ مرده در مانده بی چون تو که حتی  
 نمیتواند در ار خود را کنترل کند بی عروس جوان  
 چه احتیاج دارد ؟))  
 شئی دیگری بتول و جنس بکر سارساک بی را  
 در مضیقه قرار دادند پیروم از ترس سوله متوسل  
 زده گفتم : ((کی بشعالمین درخ را گفتم که دیگر چیزی  
 از ترس من باقی نمانده است ؟ ثروت اصلی من در  
 بانک و دیپک جمعه مخصوص نگهداری میشود بعد  
 از مرگ من بتول منزه و توبه عاقبت آنچه در صندوق  
 است بردارید و خوش جان کنید برای هر دهستان  
 بقیه در صفحه ( ۶۴ )

# سباوون و کودگان

کودگان عزیز !  
 بدینوسیله برای همه تنان  
 موده می دهم که مجله سباوون  
 از همین شماره به بعد (( سباوون  
 کودگان )) را نیز به منظور فراهم  
 آوری خاطر شما به نشر می رساند  
 که کار سود مند و ستودنی ایست  
 مبنی بر بذل توجه به نسل بانده  
 شما. شما که سر از همین شماره  
 بجایی در سباوون یافتید ، پس  
 بکوشید مجله را در وقت زمانش  
 بدست آرید و سباوون خودتان را  
 با دقت کامل مطالعه نمایید .

همچنان یاد آوری شوم که برای  
 صفحه تان بنویسید و بیاورید  
 و مطالب آفرینش تان را به  
 آدرس ما ارسال دارید .  
 درین صفحه مطالبی نه در  
 باره شما ، بلکه از شما و برای  
 شما به نشر می رسد .  
 آرزو مند هستم ، مقصدی صفحه  
 را در تهیه و فغانندی هر چه بیشتر  
 آن با مطالب ، نقاشی ، رسامی ،  
 کارتون و همچنان نظریات  
 و مشاهدات سالم و به درد بخور  
 تان یاری رسانید .

# قازها و قوها

ترجمه: نیکو

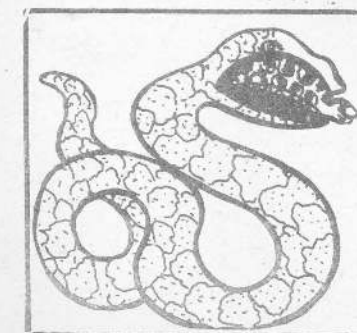
بود نبود یک مرد و یک زن بود  
 انها یک دختر و یک پسر داشتند .  
 مادر به دخترش گفت : من  
 ویدرت برای کاری روم ، تو مواظب  
 برادرت باش ! از حویلی دور برو  
 و هوشیار و عاقل باش ! مادر باز گفت  
 برایت دستمال سرمی خریدم  
 پدر و مادر یکجا رفتند اما دختر  
 فراموش کرد که والدین اس به او  
 چه امر نموده بودند . برادر خود را  
 بالای سبزه هازیر کلکین نشانده  
 و خودش دوید ، دوید به کوچه  
 رفت .

قازها و قوها پرواز نمود ، پسرک  
 را گرفته او را بالای بالهای شمان  
 با خود بردند . زمانیکه دخترک  
 به خانه بازگشت ، دید که برادرش  
 نیست . وارخا شده ، این  
 طرف و آن طرف دوید . اما از برادرش  
 اثری نبود . دخترک برادرش را -  
 صدا زد ولی جوابی نشنید و به گریه  
 شروع نمود . زیرا امید آنست که چه  
 نوع جزا را والدین اش به او خوا -  
 هند داد .

بطرف مزرعه دوید و دید  
 که قازها و قوها از دره پرواز  
 و بزود ترین فرصت عقب جنگلهای  
 انبوه غایب می شوند .  
 در همین لحظه درک نمود  
 که آنها برادرش را با خود برده اند .  
 از زمان های قدیم در سار  
 قازها و قوها حکایت میکردند که انها  
 اطفال خود را در زدی نمود با خود  
 می برند . دخترک تصمیم گرفت  
 تا انها را تعقیب کند . بنا شروع  
 کرد به دویدن در راه دید که  
 تنور ایستاده است .

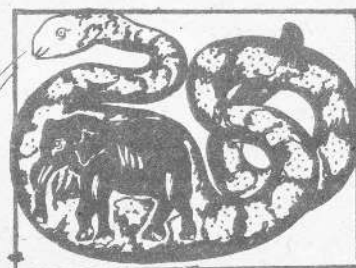
- تنورک ، تنورک ! بگو  
 قازها و قوها که کجا پرواز نمودند ؟  
 تنور گفت : اگر بولانی سوخته  
 از آرد جو در را بخوری ، برایت  
 میگم .  
 - دخترک گفت : او هو بولانی  
 از آرد جو در سوخته را کی خورده  
 است ؟ من بولانی از آرد گندم  
 را در خانه با باجانم نمی خورم .  
 تنور به او نگفت که آنها به کجا  
 پرواز کردند . دخترک به دویدن

بواماروچی دیو پهل دهمولوسه  
 حال کی و هغه وخت می د -  
 شرانو دیو هیدلولوپاره دیو گیتی  
 رسم کرده باید هغوی تسمه  
 توضیحات و کمر ل شی .  
 دویم انصوری داس و .  
 شرانو پهل چی دیو دسار  
 خلاصه یاترین گیده بوخوابیز دم  
 اوخیل تول حواس باید جغرافیسی ،  
 تاریخ حساب اود زین گرامر اود ستور  
 ته وارم .



په کتاب کی راغلی و : دیسوا  
 ماران خهل بنکار همداسی سلامت  
 بی له دی چی هی توی ترستوی  
 تهری . وروسته بیاتش کولی چی  
 له خایه و خویبزی . اووه شپز  
 هاشتی ترخوی هغه هضمبزی  
 کرا و خوب کوی .  
 دای چی ولستل ، بیاسی  
 نود هغه شه په هگله چی  
 په منگله کی پیچبزی په گلسی  
 دول فکر وکی . وروسته می پنسل  
 راواخت اوخیله هلموئی انصور  
 وکیسی . زمانو پهل انصور  
 په دی دول و .

خیله شاهکاری شرانوتسه  
 ضوده اوختسه می وکره چی  
 تاسو یعنی داهزی ؟  
 جواب می راکی : خوه خولی هلمد  
 خلت وپرویی ؟  
 زمانو پهل خولی ته وه ، سو



# چپرسی شهرزاده

شوی و دیو بوامار انصوری تسمه  
 استرگو شوی پیو حیوان بانده می  
 اخوله لگولی وه . هغه انصور  
 داس و .

هغه وخت چی شپز کلن دم د  
 واتمی کسویه نوم کتاب کی می  
 چی دپراخ جنگل به هگله لیکل



من رفت و بطرف شام نزد يك ميشد  
 د فمتا ديد كه يك خانه  
 چوبي كهنه باپايه هاي نازك  
 و يك كلكين كه يك طرف، د يگر  
 طرف شورى خورده ايستاده است.  
 در خانه جاد و گريسر نشسته  
 و با سيب هاي نقره ي بازي ميكرد.  
 دخترك در خانه داخل شد  
 و گت :  
 سلام مادركلان !  
 سلام دخترك، چرا اينجا  
 آمده اي ؟

ادامه داد در جايي د بلكه  
 درخت سيب ايستاده است.  
 درخت سيب د درختك سيب  
 بگو قازها و قوها به كجا پرواز نمودند ؟  
 - بعد سيب و خشي مراه خور  
 من به تو ميگويم .  
 - دخترك گت : در خانه  
 يدركلان سيب باغ راني خوردم .  
 لذا درخت سيب اورا كمك نكرده  
 رنگت كه آنها به كجا پرواز نمودند  
 دخترك به جستجو ادامه داد و  
 بعد رايي كه دران شير ترش جر-  
 يان داشت رسيد .

من از اباها و نعرها گت شستم  
 و پيراهن خود را تر نموده ام . آمدم  
 تا اينجا خود را گم كنم ،  
 بنشين هر جايي كه دلست  
 ميخواهد .  
 جاد و گريسيك دوك رابه او  
 داده و خود از خانه بيرون شده .  
 دخترك به تا بيدن سرد و ز شروع  
 نمود . د فمتا از زير اجاق موشكي  
 دويد و به دخترك گت :  
 - دخترك د دخترك !  
 شير بروج رابه من بده من د عوص .

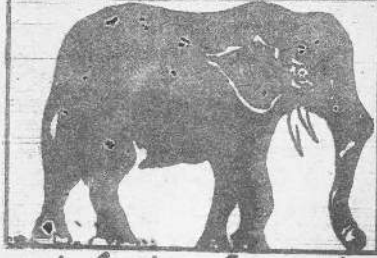
- دخترك به دريا گت :  
 دريا گت ، دريا گت آيا ندیده اي  
 كه قازها و قوها به كجا پرواز  
 نمودند ؟  
 - براي تو خواهم گت در صورتی  
 كه از شير ترش من بنوشي .  
 دخترك گت : من در خانه  
 با پايه قيقاق راني خورم ، شير  
 ترش تو را كي خورده است ؟  
 دخترك مدت مدتي ديدي بالاي  
 مزه و جنگل دويد . روزگوتاه شده

بتيك موضوع مهم را ميگويم ، دخترك  
 رنج رابه اوداد و موشك گت :  
 جاد و گريست تا حتم را گم گت  
 و او ترا مي شويد و بعد ادرت  
 داخل نموده ، كباب ميكند و ميخورد ،  
 دخترك بدون حرکت نشسته و گريه  
 ميكرد . موشك به او گت و انتظار  
 مكش و برادرت را بگيرد من موش  
 تودوك را گرفته ، سره و زني تا بسم  
 دخترك برادرش را گرفته و فرار نمود  
 جاد و گريه كلكين . آمده و پرسيد  
 دخترك ابي تا بي يانه؟ موشك

جواب ميداد ، من تا بسم ، مادركلان !  
 جاد و گري حتم را گم و داغ نمود  
 آمد تا دخترك را بخود بد اينجا  
 ببرد . ديد كه در خانه هيچكس  
 نيست . جاد و گريس ياد كشيده . قازها  
 قوها عقب دخترك پريد كه طفلك  
 را در پشت مي برد . دخترك بسا  
 برادرش تا در رايي كه در آن شير  
 ترش روان بود ، دويد ، ديد كه  
 قازها و قوها عقب آنها پرواز اند .  
 دخترك به دريا گت :  
 دريا گت عزيز من ، ما را اينهان كن !  
 بقيه در صفحه ( ٧٤ )

دي . داسي فكري كوي چي دا موضوع  
 د دي سبب شده شو چي د همنوي به  
 هلكه به باور پيدا كرم .  
 هر گله مي چي له همنوي خنجه  
 كرم چوي لزشه رضاه به نظر  
 رافلي دي پيدا كوي او خيل لومر ني  
 انكور مي و بنودلي دي خورگورم  
 چي رشتار شتاسوي و پاندي -  
 خلاصه زي او كه نه ؟ خواهه هم  
 د معمول به خير زمانه خواب كي -  
 رانتوتق دي : (( داخولر ده )) هغه  
 وخت گم نه ديواله مارا نوشه -  
 خيري كوي اوته مي ديكرا ولس  
 نه خورلي بنگل اوته له ستور و  
 خنجه همان مس چي د گلف  
 بروج ، سياست او دويل دول شمانو  
 به هلكه و بنوشه هغه . هم له دي  
 امله چي له بومعقول سري سره  
 مي اشنايي پيدا كوي دي رزيات  
 خويش شوي دي .

چه راني هم لهه خدمت راتسه  
 و كم . اكن مي شوي به بونظر  
 سره د اينزونا خنجه د چين تپير  
 و كرم . كه سوي نشين به زره كي  
 لالهانده شوي وي جغرافيه و سره مي له  
 ديور نژدي خنجه ليد لس  
 ديوره مرسته كوي .



اوه دي تيك مي دانديور كوي له  
 چكلي كار خنجه چارچاپيره خط  
 را و كيود اوله دي نه چي لسور ي  
 نقاشي مي د همنوي خويشه شوي نه وه  
 خوابدي شوم . فتمان ، كه همنوي  
 وي . هيشكه به شه نه پوهه سري  
 اوله شومانوه هم ستره كوونكي ده  
 چي تل همداسي همنوي نه توضيحا  
 و كوي .  
 ميوه شوم چي عانه بهل كار  
 پيدا كرم ، هغه داويچي ايشم او  
 پيلوق زده كرم . ووايي او كه نه سري  
 تراوسه پوري مي تولي دنيا ته  
 اولوتق كوي دي . اورنهار شتاسا



معمولاً مراحل اولیه سرطان با درد همراه نیست، درد در مراحل بعدی که امکان تدابیر کمتر صورت می‌گیرد ظاهر میگردد. پس حتی اگر احساس بیماری هم نمیکند، معاینات منظم طبی را فراموش نکنند.

آیا اشعه میتواند موجب سرطان گردد؟

بلی، ولی نه زمانیکه از اشعه بصورت درست درموارد طبی و ستوما نولوژی استفاده گردد. اشعه اکس و اشکال دیگر تشعشع زمانی خطرناک است که از طرف پروستات غده مسکلی یا تارپارود مورد استفاده قرار گیرد. قرار گرفتن بیش از حد در برابر اشعه ایکس یا مسولات فیزی انرژی اتوی میتواند در سرطان بخصوص شکم Leukmia کمک کند.

آیا اشخاصی وجود دارند که از ابتلا به سرطان معافیت داشته باشند؟

تخمیر، سرطان مرزی رانسی شناسد. این مرزها چه ملی، چه نژادی هم باشد. سرطان انسانان مربوط به هر گروه اتیک و رنگ را مورد مطالعه قرار میدهد. هر چند برخی از این گروه‌ها کم یا زیاد در مقابل اشکال مشخص سرطان حساس اند.

سرطان چگونه تشخیص میشود؟

داکتور چگونه میتواند به شما بگوید که دچار سرطان هستید؟

از طریق اجرائی معاینات اندرونی و تارپاروچه بیماری و معاینه فیزیکی توأم با بیوپسی (Biopsy).

بایوس چیست؟

بایوس عبارتست از گرفتن نمونه کوچکی نسج که از طرف پتالوجست لاکتر متخصص این رشته، تحت میکروسکوپ معاینه میشود.

آیا متخصص امراض سرطانسی بگانه دکیمت که قادر است در جریان معاینات صبی شما بگوید که ممکنست سرطان داشته باشید؟

تخمیر، هر لاکتر در تشخیص سرطان تعلیمات اساسی را فرا گرفته است. همپتان او از طبقه ژورنال ها و نشریات که از طرف انجمن های طبی و انجمن سرطان ایالات متحده به نشر میرسد، از آخرین انکشافات پیرامون سرطان آگاهی دارد.

پس معاینات مکل را در کجا اجراء کنم؟

این معاینات را میتوان در مطب یا اکثر بیمارکری صبی محل، مانند شفاخانه یا کلینیک انجام داد. در صورتیکه داکتر خانواده کی نداشته باشید، از انجمن طبی محل کمک بخواهید.

دینک معاینه مکل معمولاً چه چیزها شامل اند؟

الف) صاحبه طبی.

ب) معاینه منظمی بدن همراه با معاینه قلب، مجاری خونی ریه ها، دهن، بینی، گوش ها چشمها، گلو، امعاء و استخوانی اعضا تناسلی و ستانها.

ج) معاینات خون، ادرار و حجرات رحم و امعاء دیگر. صحت در صورتیکه داکتر از بداند، اجرائی پروکتوسکوپیدو سکوپ Proctosigmoidoscopic یا معاینات اکسیرز.

پروکتو Procto چیست؟

پروکتو عبارتست از معاینه امعاء مستقیم و ناحیه های تحتانی آن. لاکتر وسیله تنوب روشن که پروکتوسکوپیدو سکوپ یا میشود این ناحیه ها را مشاهده میکند. چرا پروکتو اینقدر مهم است؟

نیز در حدود ۷۵ درصد سرطان های کولون و امعاء مستقیم را بدین ترتیب تشخیص

تدابیر عاجل

سرطان را چگونه معالجه میکنند؟

سرطان را با برداشتن ناحیه سرطانی یا در صورتیکه معالجه میکنند، طوری که سرطانی پستان جراح ناحیه سرطانی را بر میدارد. دیرینه اشکال سرطانی ادویه های مختلفی برای انهن برون حجرات سرطانسی تجویز میگردد.

آیا معالجه با تشعشع در تمام انواع سرطان ها موثر است؟

تخمیر، نتایج تدابیر به نوع و محل ناحیه سرطانی و مقدار تشعشع که میتواند طوری محافظه از آن استفاده شود، وابسته است. آیا معالجه با تشعشع محفوظ است؟

بلی، هنگامیکه توسط داکتری که دین رشته تخصص داشته باشد، مورد استفاده قرار گیرد. این داکتر را رادیوتراپیست میگویند.

ایموتوب و رادیواکتیف چیست؟

ایموتوب (برادر) کیمیاوی هر

شده باشند و از این تشخیص استفاده میشود. موشور کرده بتوانند معجزه باشند.

آیا تمام مواد کیمیاوی که میتوانند سرطان را تخمین برای تدابیر موثر اند؟

تخمیر، اکثر مواد کیمیاوی نسج سرطانی را تخمین خواهد کرد ولی بسیاری آنها حجرات نورمال را نیز تخمین خواهند کرد. بعضی مواد کیمیاوی حجرات سرطانی نسبت به حجرات سالم بیشتر تخمین میکنند. این مواد موجب کاهش درد گردیده و زندگی بیمار را حتی برای سالها طولانی تر میسازد.

آیا ممکنست رشد سرطان را کاهش یا توقف داد حتی اگر در بعضی موارد معالجه غیر ممکن باشد؟

بلی.

درباره ((واکسین)) سرطان چه ؟

ممکنست روزی از اینروزی بعضی از

# آیا میتوان سرطان ...

عصر خاص است. مانند دیوات آهن، یویدین و غیره. ایموتوب رادیواکتیف اشعه انرژی مشابه به اشعه اکس را از خود خارج میسازد. بعضی از اشعه ها قادر اند اندر حجرات سرطانی را تخمین نمایند.

هورمون چیست؟

هورمون ماده کیمیاوی است که توسط غدوات تولید شده و با این فعالیت اعضا دیگر تاثير دارد. بعضی از هورمون ها را میتوان بصورت صنوعی تولید کرد.

آیا هورمون ها میتوان سرطان را معالجه کرد؟

تخمیر، ولی معالجه با بعضی هورمون ها ممکنست زندگی بیمار را طولانی تر میسازد و در برخی بیماران موجب کاهش درد گرداند و قیاح سرطان پیشرفته پستان یا پروستات. آیا سرطان را میتوان در هر شفاخانه بصورت موثر تدابیر کرد؟

تخمیر، شفاخانه بایست اطاق عملیات داشته باشد و نیز لابراتواری بخاطر اجرائی معاینات میکروسکوپ و تشخیص نسج و نیز تجهیزات اکسیرز برای تشخیص و تدابیر سرطان مناسب است. دسترسی کامل داشته باشد. علائم این شفاخانه باید با داکتور آنیکه بهمین منظور تربیه

اشکال مشخص سرطان با استفاده از واکسین جلوگیری نمود.

آیا هورمون میتواند موجب سرطان گردد؟

دانشندان قادر گردیده اند تا برخی از سرطان ها را با هورمون در حیوانات ایجاد نمایند ولی تا هنوز هم تنها این شک و تردید وجود دارد که مبادا هورمون موجب بروز بعضی از سرطان ها در انسانها گردد. پیرامون رابطه میان هورمون و سرطان تحقیقات زیادی ادامه دارد.

آیا امیدی هست که تمام سرطان ها معالجه خواهند شد؟

بلی، تدابیر جلوگیری از اهداف عمده تحقیقات پیرامون سرطان است.

آیا در حال حاضر میتوان بیماران بیشتری را از سرطان نجات داد؟

در حال حاضر یکی از سه نفر مبتلا به سرطان را نجات میدهیم ولی ما میتوانیم امروز با وسایل و تجهیزات که در دسترس داریم با تشخیص در مراحل اولیه و تدابیر عاجل این رقم را به پنجاه درصد (از جمله دو نفریک نفر) برسانیم.

دیگران را چگونه میتوان نجات داد؟

باین اشعنان که تمام افراد معاینات صبی سالانه را بشمول معاینات سرطانی اجراء نمایند و با ظهور زنگال های خطر سرطان عمل نمایند.

سرطان در مردان

آیا مردان بیشتر از زنان در اثر بیماری سرطان می مردند؟

مردان در حدود نسبت ۵۵ بر ۴۵.

آیا میدانیم که چرا اینطور است؟

سری که برای انجمن سرطان امپاکسورت گرفته نشاندهنده آن است که مردان کمتر معاینات صبی می پردازند، بصورت اگر احساس سلامتی کنند. ملاتوا سرت مرگ ناشی از سرطان پستان بین مردان قانیا به سرت امپد. بیمک بالامورد، زنان به زنگال های خطر توجه بیشتری میدارند و سرطان بیشتر در زنان در ناحیه های مانند رحم و پستان حمله میکند که دسترسی بیشتر برای تشخیص و تدابیر آن وجود دارد.

چرا مردان مانند زنان بصورت منظم به معاینات صبی نمی پردازند؟

برخی آنها ((کارمندان)) حساب میکنند که فشار کار مانع آن میشود. علت هریه باشد، عدم اجرائی معاینات منظم منجر به مرگ های ناگهنگام میان مردان گردیده است.

سرطان های خیلی معمول در مردان کدام اند؟

سرطان سر و گردن، پوست جهاز هضمی ریه، بیشتر از سه پنجم تمام سرطان های مردان را تشکیل میدهد.

سرطان در زنان

اشکال خیلی معمول سرطان در زنان کدام اند؟

سرطان پستان، امعاء مستقیم و پوست از جمله سه چهارم تمام سرطان ها در زنان مصوب میگردد.

هرزنی چگونه میتواند خودش را از ابتلا به سرطان پستان محفوظ نگاهدارد؟

بعضوان بخشی از معاینات صبی سالانه، بایست پستانها را از طرف داکتر معاینه شود. او بایست همپتان روش مناسب متن پستانهایش را بیاموزد و برای معاینه خودی پستانهایش ماه یکبار در منزل از این روش استفاده کند.

بنیه در صفحه (۹۲)



# درمنا فال گزسته ایلم

## متولدین ماه حمل :

د شواری هامیگرد . شکیبایی خوب یک قعه شریں وگفتنی است که میتوان انرا تمام عمر قعه کرد . شما قدرت بزرگی برای اندیشیدن دارید و خویست که استعداد خود را آزمایش می کنید . اینکه گاهی اندوهگین میشوید ، قابل تشویش نیست ورنه مشکل است از روش خوشی را بدانیید .

## متولدین ماه میزان :

بهار یک بنجره است به سوی یک باغ . شما این بنجره راه سوی زنده گی باز کرده اید . خوب کرده اید . هرگز از محبت و مهربانی نسبت به دیگران پشیمان نمیشوید . همینکه قادر شدید حسابات و بد بینی را از خود دور کنید . کار بزرگی کرده اید ، اصلاً مثل اینکه با بلیدی مهاجرت کرده باشید و فاتح این جنگ باشید .

## متولدین ماه ثور :

برای زنده گی کردن ، هر خانه بی زیاست ، و اما باید بدانید که شما اید پال های عالی دارید و آنرا عملی کنید . دیدار تازه برایتان ارزشمند است . این دوستانی را که در محیط خود یافته اید از خود مرخصانیید .

## متولدین ماه عقرب :

دل به تماشای خوشی های دیگران داشتن از روی بزرگی هر انسان بزرگی است . بلی در اطراف زنده گی شمارنج و فقر زیاد است اما همینکه شما یک قلب را از روند میسازید و یک دست را می گیرید و وظیفه خود را انجام داده اید خاموشی شما است . دیدار عاشقانه را رد نکنید و خود خواه نباشید .

## زادین ماه جوزا :

هر انسان مثل شما از رویش گیاه و برگها دلشاد میشود . شما احساس عالی دارید که از مردن انسان رنج می برید . سعی کنید عمواره مثل اینکه هم اکنون به خدمت انسان های نیازمندی شتابید در خدمت هموعمان باشید . خوشبختی چیزی جز همان بدیده ها نیست که شمارا دلشاد میسازد .

## متولدین ماه قوس :

برنده های خوشخوان راه کرد دست دارد اما کمتر کسانی حاضر میشوند این برنده ها را در قفس نگاه دارند . لطفاً همین حالا این برنده ها را از قفس رها سازید . امیدواری شما نسبت به آینده معقول و به جاست . آینده شما بسیار خوشبخت است و سعی کنید با د شواری های زنده گی مبارزه کنید .

## متولدین ماه سرطان :

شما خنک طبیعت استید ، اما دل تان می خواهد دیگران با شما برخورد مهربان داشته باشد اما فراموش کرده اید که این انتظار را آنها نیز از شما دارند ، خویست که زود ، زود متوجه اشتباهات تان میشوید اما باید اشتباهات را جبران کنید نه تکرار .

## متولدین ماه جدی :

باتوانایی که دارید میتوانید دل های نامهربان را رام سازید . سعی نکنید شما هم با اطرافیان تان خشونت داشته باشید خشونت آنها ناشی از برخورد زشت خود شماست . بروید و یکبار دست صمیمیت را دراز کنید . در این ماه تضمین به نامزدی دارید ، مبارک است .

## متولدین ماه اسد :

در دل تان امید های بزرگی دارید . انسان به اندازه امید ی زنده گی مینماید که دارد . تشویش و رنج را از خود دور کنید و بخاطر زنده گی کردن راه زنده گی را پیدا کنید . دیدارهای تازه در زندگی شما نقش خاصی خواهند داشت ، سعی کنید بسیار سخت گیر نباشید .

## متولدین ماه دلو :

سحر خیزی در روزهای بهار برای شما نشاط و استواری میبخشد . در معامله هایی که پیشرو دارید وقت کنید ، ممکن کوچکترین اشتباه شما باعث زیان های جبران ناپذیر شود . دل تان می خواهد بایک از دوستان قدیمی خود ملاقات کنید بهتر است عجله کنید .

## متولدین ماه سنبله :

آرامش خود را حفظ کنید . کارهای زنده گی چیزی نیست که بدون همه و مشور و فونابه سر برسد شما باید با جنجال های زنده گی عادت کنید و تحمل زیاد داشته باشید ، چرا از خود راضی استید ، دوست منتظر تان را بیشتر منتظر نسازید به سوی او بروید .

## متولدین ماه حوت :

تصمیم شما برای ترک گفتن خانه زنده نه معقول نیست . بعتر است در فکر ثبات زنده گی و تفکر خود باشید . دل بستگی های زیادی به خانواده دارید که خوب است . به صحت تان توجه زیاد داشته باشید . زود خشمگین شدن به زیان شماست .

# از بوجی خنده...

بقیه از صفحه (۲۰)

سرطان ناشی از نوارها اطلاع دادی و با معرفی پرونیس در گرانمایه غضنفر، کشورما را با امریکا مقایسه کردی، عدم از طرح سوال این بود که بیستم درین روزها چی کشف های تازه داری؟

— معرفی (کودک پنج ساله انسانی که در فاکولته درس میخواند) چاپ شد.

حالا بایک مختصر جوان در بوهندتون عوایی و چند دانشمند بر افتخار طب در تماس شدیم و هم صاحبی مفصلی با تعدادی از طنز نویس های برجسته کشور انجام داده ام که عنقریب چاپ خواهد شد.

— یک کپ که، همان که تکیه کلام طنزهای شماست، ایادلت نمیخواهد درباره همکار هایت در مجله سیاوون باز هم طنز بنویسی، اگر میخواهی درباره کی؟

— درباره خودت.

— چرا اینقدر کوفتی استی مگر من چیزی خاصی نام که مورد توجه طنز شما باشد؟

— والله، شما هم راست میگویید، نی بابا چیزی ندانم.

— خوب، ظاهر ایوبی، کوتاه بگو که تو دکتر میشی یا ژورنالیست طنز نویسی؟

— هر دویش.

— یعنی که دو تریبوزه به یک دست میگیری؟

— نی، دو تریبوزه به دو دست میگیرم، به خاطر این که خداوند بزرگ با دادن دو دست این نعمت را ارزانی داشته اند.

— در مورد رابطه طب با نرهای عفتگانه، حرف قایل ترییدی ندانم، هر انسان میتواند عنرمند نیز باشد.

باز هم آیا نگرانی کی که این دو بخش کار، در ایوبی سبیلین های جدا از هم اند.

— ظاهراً همینطور به نظر میرسد، اما اگر وقت شود رابطه های ضروری بین طب و هنر موجود است.

اگرچه در کتابها، کپ های زیاد وجود دارد که ضرورت هنر و ژورنالینگ را در طب به اثبات میرساند، اما کوتاه برایت میگویم که همین حالا در کشورهای میگردیم پیشرفته با استفاده از موسیقی بیماری های جسمی و روحی را تداوی میکنند.

با استفاده از نقاشی، روان انسان هارا میشکافند و به کمک ژورنالینگ و ادبیات، صحت عامه کشور های شانراستد سعی میکنند. و شما این حرف را فراموش نکنید که این همه علاقه مندی به ادبیات و ژورنالینگ، شاید به خاطر خدمت به آینده های طبابت کشور ما باشد.

مسئله مقدس طبابت و مسلك بسیار وسیع و بسیار پرهیاست و طب معالجوی (که شما انرا داکتر میگویید) صرف یک بخش است.

— قبول، اینرا بگو که تا چسی وقت با سیاوون همکاری ات را در نام میدی تا ما به این درجه علاقه مندی به این مجله جقدر است؟

— تا وقتی که من و سیاوون و

جود دارم.

— یگان کلانکار مای رادری این روزها در نشریه اخبار هفته می بینم اینرا بگو که خودت چسی معجزه داری که خواننده های گرامی، هم در مجله هم در اخبار به کارهای زیاد علاقه میکنند؟

— هیچ، این همه صحبت های مردم ما، صرف نتیجه بزرگواری و لطف بی پایان خودشان است، ورنه، من ادم حقیر و فقیر سرا با تقصیر، هیچ کاره نیستم.

— شما شاکسته نفسی کنید افتاب به در انگشت بهمان نمیشود.

— نی جدی میگویم، با او شید من چیزی نیستم.

— اگر واقعاً اینطور است پس این همه سوالهای من بیجا بود، من نکر کردم با آله مستعدی رو برو هستم.

— شماره فک خودتان میگدام دلنشان با یسکل تان ولی من اندر همه یون لطف و محبت مردم بزرگ ما استم که اگر کوهی از همتی باشم، باز هم در برابر بزرگواری احترام و مهربانی که از جانب مردم عزیز خود دیده ام، ذره ی بی نی نیستم. به ایین خاطر من سرا! با تقصیر، تقصیری

تقصیر.

— راستی، در صفحه یوز خند هفته اخبار، هم خودت استی و هم ریسمان شیرافاتیونی حالا اینرا بگو که شیرافاتیونی کیست؟

— جای که کلانکار باشد شیرافاتیونی را میبراست منتها انشانی کم که او کیست.

— نکند که او سایه تان باشد.

— شاید بخود هم اشتباهی هستم.

— تا حال چند طنز نوشته کرده باشید؟

— یگان ۲۰۰ پارچه.

— ثمره چند سال؟

— تقریباً یازده سال.

— خوب محترم ظاهر ایوبی محصل صنف ششم فاکولته طب معالجویی انستیتوت طب کابل و ژورنالیست مجله سیاوون، ازین که حاضر شدید به سوالات ما جواب ارایه کردید از شما تشکر.

— از شما هم تشکر که برایم وقت دادید که در این بزرگمراهم اشتراك کم و کپ های خوش درام بگیرم.

— کدام بزرگمراهم.

— اوه بیخشین، صاحبی.

— بلی، فکرتان را بگیرم.

— کدام اعنگه فرمایش ندیدم.

## زنی با هزار و یک نام

تعلو بگیرد. اینجهت صبح شی که بتول وجنس بکر قصدخفه کردن او را داشتند وکیل ناحیه را فراخواندند و صیت نامه خود را تحویل دادند. نشر به این صیت نامه جمعیه صدقه گاری امانت در بانک را با مستحقاتش به بتول صیت کرده و قصر را هم به مرسه خیره اهدا کرده بود. هرگز تصور میکرد در جمعیه موعود به ارتش ملیونها جواهر و طلا آلات نگهداری میشود. حال آنکه مرحوم جدی بی جمعیه را پرازیته و در میان پنبه بی نی دلایان فو العاده مستعمل، گفته واز کار رفته را، جایجا ساخته بود. مرحومی به وکیل که در آل بیماری کنار او حاضر شده بود، می گفته که در زندگی فقط دو چیز از من بجا خواهند ماند یکی این قصر و دیگری هم جمعیه ایست که شروت خانوادگی مادر آن نگهداری میشود. سارساک بدینگونه در دل سل فصل میکند که چون شاهرا قصر ارتش چندان نداشته باید بموسه خیره وقف گردد. ولی جمعیه از نشر شهرت آن به بتول برسد تا او هایل ترتیب این زن انتقام گرفته باشد و بتول با دیدن محتوی جمعیه بی بهره مقصود. شخر مرحوم این بوده که تو مرا مثل این نی از پوست و گوشت جدا فرسوده کردی. و بعد همیشه او را با خنجر بیاورد. علت اینکه آخرین روزهای زندگی اس را با سر حالی و شادایی سپری کرد، همین رنایت نهانی از طنز پروژه انتقام بوده است. همیشه در نظر من آورد که بعد از مرگش چه واقع خواهد شد. ۱۰۰۰ شتر، هنوز بدن او سرد نشده. بتول و عاشق چیه شاخ او تزد وکیل می شتابند.

بعد در مسکه که بتول وارث منحصر بقدر بودن خود راه اثبات رسانید، نزد حاکم قاضی شهر. و صیت نامه را قرائت میکند. بعد در محضر هیات جمعیه صدقکار امانت بانک را می گشایند و آن دو حریف و دیگران منقصر اند از آن جمعیه ملیونها. ثروت بیرون آید، وقتی حاکم نی فرسوده. قلیان را از میان پنبه ها خارج و به بتول تعارف میکنند: ((بفرمایید خانم، میراثی که بشما میرسد، ایین است ۱۰۰۰))

وجنس بکر که با دیدن این تحفه نزدیک جنون است خطاب به بتول میگوید: ((سارساک مجدی بتو گفته بود که محتوی جمعیه، کاملاً کفایت حال ترا میکند. اینک برادر و میراث گرانهای شوهرت راه شادمانی صرف کن!))

معلوم میشود علت اینکه سارساک جدی حتی در بستر مرگ، دست از لخبند بر نمی داشت، تصور از یا افتادن جنس بکر و بتول، در چنین لحظه بی او را شادمانی داشته است ولی چنانکه گفتیم هر وقت سارساک در هر کاری که توجه میشد، نتیجه برعکس میداد. درین مورد هم قضیه چنانکه همیشه خود حساب میکرد، جیبان نهایت، زیرا روی لفظ ساده لوجی وسطی گرفتن کارها که عادتش بود یا اینکه در لطفات سکوت نپاش گرفته یا چطور، بجای آنکه بخود ((جمعیه)) بانک راه همسرم بتول و قصر راه موسه خیره بدهید)) چنین ثبت شده بود: ((قصر راه همسرم بتول و جمعیه راه فلان

موسه خیره بسیاری)) ولی بیچاره بعداً ایین وصیت فراموش او شده هدین ترتیب قصر به بتول و قلیان فرسوده به موسه خیره اهدا شد.

بعدها فرزندم، جنس بکر، بتول را و داشت تا آن قصر انسان را فرسود. به اتان عنینم. عزیز کم که ۱۰۰۰ این حریف چندین بعد پولها را بجمع زده تا پدید گردید و بتول در میدان بی پرو پوست باقی ماند. از آن موقع به بعد تاکنون هیچ معلوماتی درباره بتول خانم ندارم و خودش راهم ندیده ام، درباره قصر باید بگویم بعد از این که چندین بار دست بدست شد بالاخره در اثر ارشادات ایتداریکی از بزرگان ما، بنسبام ((کلبه اعیان)) دایر گردید منضم چند بار در معائنات های رقص که در کلبه اعیان)) داده شده، رقص ولی چون دیر زمان نیست با مسافل اشرفی قطع رابطه کرده ام، اخیراً به آنرفها سری نی زدم، فرزند این از هانم بیرو است. ۱۰۰۰ درین حرفی نیست. شما باید به کلبه اعیان رفته از اعیان آن، سراغ خانم بتول را بگیرید، فکر میکنم آنها حتماً درباره اینک ((لقه شیرین)) نعل کجاست و چه میکند، به شما معلومات میدهند.

گفتید از خوشاوندان شماست؟ علت اینکه به سراغ بتول خانم برآمده اید چیست؟ ۱۰۰۰ یعنی یک رشته خانواده کی ۱۰۰۰ تنها ۱۰۰۰ و هرگز او را ندیده اید، اینطور نیست؟ یعنی خوشاوند نزدیک شما ۱۰۰۰ بسیار خوب فرزند ۱۰۰۰ خدا نگهدار ۱۰۰۰ سعادت همراه ۱۰۰۰

# حیرانفونگی حافظه

د (۲۹) مخ پاتی

((زه له دې لخواه څخه بلې کوشې ته تم ، تاسې دپوش داني پلاستيکي کړي چې بيلابيل رنگونه ولري ، په يوه رسسي کي ليريدنې کړي . که چېرته ستاسې داسې سره سم راوړئ ، يوازې يوه شمه ورته کوږم اوږده بهادره ټول رنگونه پاله کي اها له پي ليري څخه په پرله پسې ډول يادم )) لکه څنگه چې وليدل شول نهکوف په خپل ذهن کي دکړي يوه پيچلې ترکي د حفظ کولو له پاره يوازې څو شمې فکر وکړ .

نهکوف دخپل دغې تجربې پترياز داپول څرگند کړ : (( دکار داسانتاله پاره په ذهن کي په هر رنگ باندې ديو څو نم زدم د بيلگي په توگه اي . رنگ يعنې کوټه ، نوروکي معنی شو ، نوروکي يعنې ميز او داسې

نور په رسسي کي ليريدنې شوونکوته کوږم اوه ذهن کي يې په همافوناکوښاندي بدلوم . د حفظ کولو له پاره زما له پاره بهر امانه تاميني څه مده ونه باندنې مې هم دهغې دښه حفظ کولو له پاره درنگونو نومونه ايښي دي لکه په توگه صفر يعنې سپين ، يوه معنی اسي دو يعنې ټپ او داسې نور . په معنی صورت د شعرا لخوا زده کولو پروسه د رنگونو د بدلېدونکو ترکيو نوي څخه جوړېږي او هغه وخت يې وروستي نتيجه تر لاسه شي نو رنگونه بيرته په خپل ذهن کي دمه دوتو په لوري بدلوم نوکوم چې د شعور خارق العاده نو په همدغه نكي کي مشخص کړي )) .

دغه اورتمت تيرې تجربې داسې هم په زړه يي اسانې سره ترسره کړي . همدارنگه د بيلابيلو تجربو سره سم ورځي او اوږي د زم څخه

ترو ډېر زمي کال بهر پرته له کچه پاره پاکلاي شي اولکه کله د ستړي پرمه داهم ثابتې چې د پيچلو شمېراتيکي مساوي دسل سره يوځای په يوه وخت کي دوسمې اله هم غزلويدان شي لکه څنگه چې ليدل شوي دي . نهکوف د پيچلو مساوي سره مساوي دوسمې بيلابيلې الي هم غږوي .

نهکوف هغه کوي ثابتې کړي چې هراړتيا کولای شي داپول ورتيا پيدا کړي اولکه همدغه کله کله داسې نظرونې سره خبره داده چې داپول استعداد د يې ساري استعداد په نامه نه بلکې دهغه استعداد په نامه يادکړي چې دتېرونيو په نتيجه کي يې وده او پرمختگ کړي او همدارنگه ، نهانوي چې (( هغه څه چې په نتيجه کي به يې ساري اوتارز العاده په نامه يادشي بهر لږ به وليدل شي .

# کوکچه تابه خال

په ازمېنه (۶۲)

يك روزگه دلې پراغم بود خواست نزد پدر برم آرد سكل او را گرفت برم گفتم چه ميگم ، گفتم كاش دارم وقتي بگويم رفت (( او )) در مقابل آمد غزال در آغوش بود ، سلام كرد ، گفت با من تير مادرت ميروي ؟ گفتم : ني ، با من چه ميروي پدرم برم ، بر اين گفتم كه من در چه حالم ، چه مي واني هاي كه اين دنيا دارد ، همه اش در تقدير من خالصه شده اند .

او نظرم ميديد ماهاي گفتم : توجه زندگي پر از شيبه و فرازي دارم ، واقعا تو ... حرفت را - بديدم و گفتم : زندگي به غصه نبي اروزه ، اگه هر چه ميگد ، بين چقدر آرام مي گد رانم .

بخانه پدر رسيدم شام بود ، آسمان تيره بود ، برف در كوچه ها پاتي بود ، باد سرد به گونه هاي من وزيد ، نزديك دروازه نمرود رسيدم ، كوچه دروازه راه بارتكك نبودم تا آنكه پيروي دروا گشود ، اسم پدر را گرفت ، با متانت كه داشت گفتم : فرماين انا شريف دارم ، پدرم چولي رفت ، چولي كوچكي بود ، خيلي پاك بود ، در دهليز رسيدم ، خيلي پاك و منظم بعد آن دروازه اتاق صالون را گشود ، پدرم اتاق پا گذاشتم عكس در اتاق نصب بود ، يك موزه كه حدود شصت سي ساله را داشت بطرف خيره شدم گمان كردم ،

پدرم است . در چوكي زندگي كه در پهلوم قرار داشت ، در بازيد برخاستم ، زن نسبتا جواني داخل شد به او سلام كردم ، او هم سلام كرد و رسيد چكاراي داشت گفتم قبا اتاي ... كار دارم . ايشان تشريف ندادند . گفتم مي آيند ، رفت و لخواه يي بعد صداي يك مرد در دهليز پيچيد ، دستگيره چرخيد آنطرف در پدرم بود بداخل خانه آمد ، حوت زده بطرفم نگاهت ، سلام كردم ، دستش را بوسيدم او كه چشم از چشمم برنداشت پرسيد : شما اسم تان ؟

بالمختدي گفتم : من يادگار مهم تان هستم ، چشم هاشم برقي داشت ، سر انا نشناخت ، به افوشم گرفت سراپايم را لرزيش فراگرفت ، رهم را بوسيد و گريه كرد . پرسيد چرا و قتهاي قبل تيامدي .

گفتم : پدر ، نميتوانم پدر بگفتم اما بهرحال مرا به بخش ، من براي تو خاعري يك دردم كه ... براي يكم آمده ام ، قصه زندگي را بر اين گفتم ، غم هاي مرا ، درد هاي مرا ترسيه از مادرم را بر اين دادم گفتم : پدر ، تو مادرم را در بدبختي انداختي و تو او را بدبخت ساختي اما او خوشبخت بود و مرگ به تو راهي ليجند زد ، تقدير او به شديروم گنجاييده شد در بين او من بودم ، من براي باقي غمنايش در اين دنيا ماندم و امروز مرا شوهري مثل تو رانده است ، پدر تخم كه به مادرم زرع نمودي در من دروي كهي .

پدرم را بخدا سپاريدم و تنها به تيارش يگسار رفتم ، بارديكي نخواهم رفت و بر مرز مادرم باتسي غمهاي را نخواهم بخت .

و به خلبور ظلم بار زندگي زامن كم و مادريسي باشم تا بايد روزي غمخواران باشم و در زندگي مسك اميدي .

## په نا آشنا کي آشنا

د (۲۳) مخ پاتي

شعري داسي ولس نيماد دې چې دستم او استعمار پر ضد چينسي وهی او د خوشاله اوسو کاله راتلونکي زيري وړکړي خلک ميازي ته را بېرلي او د سکوت او جو پتيا توپ غرونه تروي .

نيتود (( تورو )) په درد ، در ديد ، خوله (( سپينو )) سره يي هم د پيښي نه درلوده . هغه د ابار تاي نه پخلاکيد ونگسي د پيښي و .

دغه شتر شاعر ، طبيب او سياستمدار د ۱۹۲۹ کال د اکتوبر په مياشت کي د اوه پنځوس کلنسي

په عمر به داسي حال کي چې شپه او روغ دخپل وطن او وطنوالو په خدمت لگياري ، مر شو .

زده شو وپيل شو .

اوه لرگين قايقي وپيل شو انسانانويه متروک وروا هه اوه بناوونکي . . .

له هېڅ ډول نښې پرته وپيل شو د هغې وروستي پيښي سکي د يو پر څلوروي برخې لپاره وپيل شو .

د لاري په دور وکي يې په توري ن د سپکاري گوند پيروي .

هغه تراني چې دراسيم او ابار تاي پيښي لږ زوي څولم وهلسي نو ويستان د ازادې لپاره د مبارزي ډگرته را يوځي .

د پوستکي پر توره شپه يي ايب سهار ناست دي .

او هغه يې اطاعت کولو ته مجبور کړي خداي او خلکو ، هغه له لاسه ورکړي دي : وطن او د اوسيدو تصور . . .

## وقتي کودک درآب . . .

په ازمېنه (۳۱) حقيقت پېر د ازيم

که امروز در جهان ميليون ها انسان وجود دارد که آبيازي نسي توانند وموتب خطرناک ناشي از اين حقيقت همه روزه صد ها انسان را بکلم مرگ مي کشاند ما را معتقد به آن مي سازد که طريقه چارکونسي ارزش هلي نمون آن را دارد .

ولادت مي باشند ، آنها مي گويند : در صورت تولد درآب طفل از ماحول ( باستو ريزه ) بجا محول غير باستو ريزه با حرارت سافتد به حرارت غير مساعد گري نمياد و بر علاوه اگر مادر طفل در اتاي زاييش د چار خونريزي گسردد چطور مي توان به او کمک کرد ؟

امادر واقعيت امر در حالت تولد هادي آيا طفل در ماحول باستوريزه تولد مي گزرد در واقع است که به مشکل ميتوان آنرا باستو ريزه ناميد ، بوجلاوه تمام تولدات در شفاخانه صورت نسي گزرد . مساله دم تخمير حرارت است که بهر صورت حرارت هوا از حرارت داخل رحم مادر تفاوت کيفي دارد . راجع به

خونريزي چنانچه قبلا متذکر شد يم تولدات که درآب صورت گرفته ، شايد شرايط تولد درآب خونريزي را کلاما نفي مي کند . دکوران ولادي و نساکسي نه تنها بايد نظريه چارکونسي ( تولد درآب ) را رد ، نمايند بلکه راجع به آن تحقيقات بيشتر را انجام دهند و کوشش نمايند تا نظريات خود را راجع به آن ارايه بدارند .

## مستديوي عکاسي جهان نما

عکاسي محافن خوش شاعر طيور رنگه وسياه وسيندي مي يد برد .

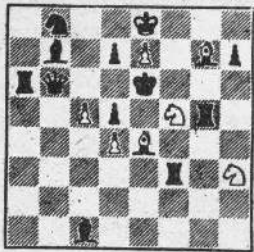
د رس شهر مزار شريف متصص شفاخانه ملکي شمال روزه شريف .

نيلون ۲۲۹۴





# تشریح



سفید ۱۰ مهره:

Ch3 - Pd4 - Fe4 - Pc5 -  
Cf5 - Tg5 - Ta6 - Pe7 -  
Fg7 - Re8.

سیاه ۹ مهره:

Cb8 - Eb7 - Pd7 - Ph7 -  
Db6 - Re6 - Pd5 - Tf3 -  
Fc1.

سفید بازی را شروع و در دو

حرکت سیاه را مات میکند

## پرسش اولی

لاله ام لاله، نقشه نام کو بر

صورت خالص آیا غم و بس

چون جرس بیخبر زمزل ز راه

همه تن ناله سر اغم و بس

این شعر مربوط یکس از

شاعران مشروطه خواه است که

اخیراً مجموعه اش چاپ گردیده

وید سترس علاقمندان قرار گرفته

است، بما بنویسید که شاعر

آن کیست و در این مجموعه چند

شعر او گنجانیده شده است.

۱- از جمله وسایط

جاد و گری - در آغاز انسانها

ها میگویند.

۱۱- خالی نیست - در -

شت نیست.

۱۲- کوتاه پشتتو -

معکوس آن کوشش است - دانه

قیمتی - صومعه

۱۳- آواز خر - همیشه

آنها لعنت میکنند - بی بردن

۱۴- گوشت آن حرام است -

بنگه می خورد - خدا یا.

- حسین
- ۱۱- دشت - معکوس
  - آن هوشیار است - از مردم بول
  - خیرات میخواهد.
  - ۱۲- خوشنود - سرنا -
  - ۱۳- انصار - فرار
  - تاگهانی حیوان - غضروف
  - اصطلاحی
  - ۱۴- صبح -
  - ۱۵- هنرمند بزرگ کلاسیک
  - کشور - امروز پشتو - ناشنوا
  - ۱۶- معکوس آن نخ
  - است - دزدی
  - ۱۷- خالیکاه - بخشش
  - یکم - بومیان جمع آنست.
  - ۱۸- مفرد جواهر -
  - معکوس آن عددیست - راه -
  - عسودی
  - ۱- مفکوره - اندوه - آنچه
  - لذیذ دارد.
  - ۲- شادابی - کار -
  - نصر - بافشاری احقانه.
  - ۳- معکوس آن یکی از دریا
  - های کشور - خانه - بزرگ -
  - از جمله د خانیات ندیم - خوگرفتن -
  - ضمیر غایب.
  - ۴- بین شب و عصر - لشکر
  - ندیده کی - دو
  - ۵- بیخ و ریشه - سه صد و
  - شصت و پنج روز - آبیازی - د و
  - باره.
  - ۶- سکوت - فاعل آن
  - ضارب است -
  - ۷- مخاطب متکلم - مداوا
  - صاحب باور
  - ۸- معکوس آن کرایشی
  - نیست - ترسیده - در هر دو
  - مشو.
  - ۹- بلی - جزای بی سر
  - گونه را ترمیند - بر باد.

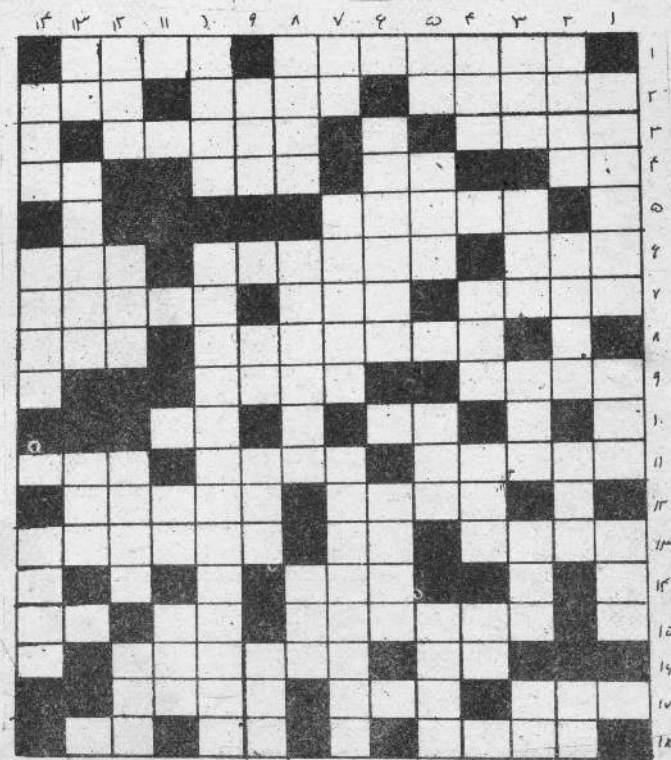
# سازگاری

- ۴- دیروز - نفس پشتو
- معکوس آن مادر بزه است
- مشکوک آن فاعل است.
- ۵- تند رست.
- ۶- لیلیو مادر آن است -
- الهی - معکوس آن آهسته
- است.
- ۷- راعمه - شعر
- (اصطلاحی) - شعری منسوب
- به یوسف مصر.
- ۸- مراسم بعد از عروسی -
- دشمن شیشه.
- ۹- گل نشکفته - معکوس
- آن شب مانده است.
- ۱۰- فساد - کلمه

حاصل

افقی: کج : اند

- ۱- عمه در جستجویش
- استند - بخت.
- ۲- آرزو - بعد از هجران
- ارزش و بها.
- ۳- سخن چین - خو -
- شحال.



# حل کنید و جایزه بگیرید

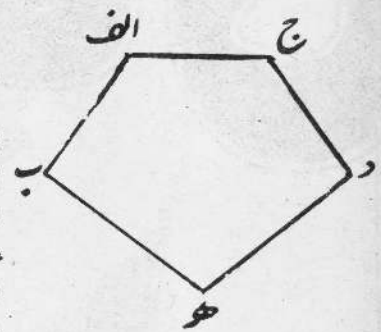
## ارتباطها را پیدا کنید

چند جفت زن وشوهر به بار رفتند ، در آنجا جمعا ۴۴ بوتل فانتانوشیدند ، خانم صد یقه ۲ بوتل فانتانوشید ، خانم سیوزی ۳ بوتل ، خانم فتانجان ۴ بوتل و خانم بیرون ۵ بوتل فانتانوش جان کردند . آقای غلام مسای و یاخان محتن شان فانتانوشید . آقای احمد ۲ برابر خانم محترم شان فانتانوش کرد . آقای محمود ۳ برابر خانمشان و آقای یوسف ۴ برابر خانمشان بوتل های فانتانوش را سرکشیدند . حال بر شماست که بگویید ونویسید کدام خانم با کدام آقای ارتباط همسری دارد ؟

آرتازت و آمد نماید ، در آنصورت فاصله زیاد تری رانست به فاصله بین شهر (ب) به شهر (ج) . طی خواهید کرد . جمعا مسافه از شهر (الف) از طریق شهر های (ب) و (ج) به شهر (د) و از آنجا از طریق شهر (ه) دوباره به شهر (الف) ۲۲ کیلومتر است و اینقدر نیست میدانم که یکی از این دوراه بشهر (د) ۱۴ کیلومتر کوتاه تر است . باشند ن این جواب کله در سرور چرخ خورد و خواهان رهنمایی از خواننده گان مجله سب اوون شد ، لطفاً او را رهنمایی کنید و همچنان جواب دهید که فاصله بین هر شهر چند کیلومتر است تا اداره ترافیک در آنجا لوحه های رهنمایی نصب کند .

موجود است ، انتخاب یکی از آنها باشماست ، یا از طریق شهر (ب) و (ج) به شهر (د) میرسید . اهم از طریق شهر (ه) به شهر (د) میرسید . ولی باید بدانید که : از شهر (الف) به شهر (ه) به اندازه ۱ فاصله زیاد تر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ج) ۱۰ از شهر (ه) به شهر (د) بر عکس ۱ فاصله نزدیک است نسبت به اینکه از شهر (ب) به شهر (د) میروید . از شهر (ب) به شهر (ج) راجه اندازه ۱ دورتر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ب) میروید . اگر فاصله بین شهر (ج) و شهر (د) را به ۳ حصه تقسیم کنید و فقط یک حصه

## رهنمایی کنید



به شکل فوق دیده و بمعنی ذیل جواب ارایه دارید : در شهر (الف) در پوری از کسی برسید که چگونه از کوتاهترین راه به شهر (ب) رسیده می تواند در جواب شنید : (از دورا های که

# سرگرمی

سرگرمیهای این صفحه را محمد حسین درخشنو نگار اختصا می جله از نشرنگار فرستاده است .

و (صالح) به شتاب رفتند و - (محمد الشافی) جهت خریداری لیمونات رفت .  
در زمان کسی که دیگران بیرون بودند (صالح) با (محمد رحیم) و (نجار) در مورد فوتبال صحبت میکردند . در حالیکه (مامور) با (احمد فواد) و (ظفر) در مورد اداره کارش صحبت میکرد .  
اینبود تمام معلومات ، حال بر شماست تا در یک جدول اسم ، تخلص و وظیفه هر یک را بشکل درست جایجا کنید و زرد راهه اساس جدولی زمانی که در فوق آوردیم ، پیدا میتوانید . آنهم طوری که ببینید کی درین میان برای لحظه یسی در اتساق تتفا مانند تاگه توانسته به الیوم تکت پستی دستبرد کند .

سرگرمیها  
- ساعت ۷:۲۱ : (آهنگر) با (ظفر) و (حسب الله) جهت خریداری لیمونات بیرون رفتند .  
- ساعت ۷:۲۴ : (بدخشی) نیز جهت خریداری لیمونات بیرون رفت .  
- ساعت ۷:۲۵ : (دهور) به - اتاق پهلوی برای ادای نماز شام رفت و بعد از ده دقیقه برگشت .  
- ساعت ۷:۲۷ : (غلام سخی) با (سلیمان) به دهلیز رفتند تا سرگرمی بکنند .  
- ساعت ۷:۲۹ : (نجار) جهت خریداری لیمونات ، (احمد فواد) به شتاب ، (عنیزی) برای چای دم کردن رفتند .  
- ساعت ۷:۳۳ : (نادری) جهت خریداری لیمونات رفت و همچنان (باغبان) به شتاب رفت .  
- ساعت ۷:۳۷ : (شا هیور)

دارند با مطالعه دقیق معلومات زیر معلوم نمایند که کدام یک از هفت نفر عضو جمعیت تکت پستی فوق را دیده ، وظیفه شما تنها یافتن دزد نخواهد بود شما از معلومات زیر اسما ، تخلص و وظیفه هر یک را نیز تعیین کنید .  
برای یافتن دزد برای ما مهم نیست که کی باکی در کجا شسته بود ولی بدانیم که رهبر جمعیت (نادری) تخلص میکرد . در اتاق در در طرف (هتیر) عضو دیگر جمعیت ، (محمد نادری) هکن دیگرشان که (دهور) بود شسته بودند ، (ظفر) وظیفه اش (باغبانی) است و اسم او (حسب الله) نیست . از (شاهپور) شغل اش (نجار) است و (بدخشی) شغل (سلیمان) را داشت .  
- ساعت ۷:۵۰ : پروانی با مامور و (محمد رحیم) به شتاب رفتند .  
- ساعت ۸ : (هتیر) و (سلم) به دهلیز رفتند تا

در یک جمعیت کلکسیونر تکت های پستی هفت نفر هفت دارند از قضا روزی همه آنها جمع شدند تا تکت های پستی جدیدی را که جمع نموده اند به هم دیگر نشان دهند ، بعد از آنکه همه با تکت های جدید آشنا شدند هر کس الیوم تکت های پستی اش را در گوشه یی گذاشت و همه سرگرم گنگو و قطعه بازی شدند ، وقتیکه سرگرمی و قطعه بازی را آغاز کردند ساعت هفت و پانزده (۷:۱۵) دقیقه بعد از ظهر بود ، ضمن سرگرمی آنها برای خریداری بعضی از ضروریات شان بنوبه خود برای لحظه یی از اتاق بیرون شدند . ساعت ۷:۴۰ دقیقه (۷:۴۰) زمانی که بعضی از آنها میخواستند خانه بروند (هتیر) یکی از اعضای جمعیت دید که یکی از تکت های بسیار قیمتی اش را کسی از الیوم او دزدی کرده ، حال شما وظیفه

# سیریلارگان



Pelargon  
پلارگون نستله

صوت پرچون از نزد بکتین  
دکانهای نزلستان، وطبور  
مسده از طاهر لغینند در کوچی  
بارکت در شتاب ناما بیست

## صحت طفل قانرا تضمین میکند

### قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نمود، بر علاوه قرطاسیه باب، اخبار هفته، مجله، سپا و سایر جراید و مجلات را بدسترس مشتریان گرامی قرار میدهد.  
آدرس: مارکت جوار مکتب اهلہ، مرہم.

### تابش ویدیو کست

کست های آموزشی و کت های ویدیویی دلخواه تا بزا از آرتاش ویدیو کست بدست آرید

آدرس: قرطاسیه فروشی تابش  
محمدرخان دات

# فروشگاه روشن



اجناس لوکس، لوازم آرایش و شیار مورد نیاز  
خانواده ها را عرضه میدارد  
آدرس: زرغوه میدان

## خسیداری از شرکت

### عبیدیان لستد

یعنی طهمان و صرف جویی

مفصل  
نمزل دوم سرای خورد هزار گل مقابل مسجد خشتی  
و با تجارتخانه حاجی سفیانه

انواع جنرالور و داتر بپ های بترونی  
و دیلی خوندا روئین کپوتایان ار  
وزنه های آنها از با اعتبار ترسین  
کسی های چهار به قیمت عالی  
مناسب بطور عدد در چون به فروش  
میروند  
آدرس: شرکت عبیدیان لستد  
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاده

آدرس: شهر نو  
مقابل رینگ بنداری



از لیدام تازه ترین  
اجناس مورد  
نیازتان استقاده  
نمایید هر زمان و به  
مفاد شما

# فروشگاه روشن

صنایع ملی را تقویه نمایید

# فروشگاه

## بزرگ افغانان

بزرگترین مارکیت فروش بوتها ساخت وطن

### ۱۰ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

و بازمهم

### ۵ هزار و ۲۰۰ هزار افغانی

### افغانی جایزه نقدی

صرف با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکنند  
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بله های خرید را نگهداری کنید و  
در روز قرعه کشی که بعد از اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشید



بزرگترین فروشگاه بوتها در صنعت شهران است  
فدای خوب قیمت مناسب

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**